سفر به ولایت عزرائیل

جلال آل احمد

بهروز گلزاری
۱۸ خرداد ۱۳۶۰

سفر به ولایت عزرائیل

جلال آل‌احمد

با مقدمه و نظارت شمس آل‌احمد

انتشارات مجید

آل‌احمد، جلال، ۱۳۰۲ـ۱۳۴۸.
سفر به ولایت عزرائیل / جلال‌آل‌احمد؛ بامقدمه و نظارت شمس آل‌احمد.ـ تهران: مجید، ۱۳۷۳.
۱۲۰ ص.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
ISBN: 649 - 90498 - 6 - X
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. اسرائیل ـ سیر و سیاحت ـ قرن ۲۰. ۲.آل‌احمد، جلال، ۱۳۰۲ ـ ۱۳۴۸. الف.آل‌احمد، مقدمه‌نویس، ۱۳۰۸ ـ . ب.عنوان.
۷ س ۷آ / ۴ / DS ۱۰۷ ۹۱۵ / ۶۹۴۰۴۵۲
۱۳۷۳
کتابخانه ملی ایران ۷۳-۲۵۹۱م

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان لبافی‌نژاد، شماره ۲۰۸ تلفن: ۶۶۴۹۵۷۱۳ ۶۶۴۹۱۵۸۸

سفر به ولایت عزرائیل
جلال آل‌احمد
با مقدمهٔ شمس آل‌احمد

چاپ پنجم: تهران، ۱۳۸۴ هـ. ش.
۳۵۰۰ نسخه
لیتوگرافی: نگین
چاپ: چاپخانهٔ نیل
نقل و ترجمه بدون اجازه ممنوع است.
Printed in Iran
شابک: X-۸-۹۰۴۹۸-۹۶۴
ISBN: 964 - 90498 - 6 - X
۱۱۰۰ تومان

می‌خوانید:

مقدمه ۸
کارنامهٔ ما ۹
سفرهای جلال ۱۰
سفرنامه‌های جلال ۱۲
دربارهٔ این کتاب ۱۴
استفادهٔ نخست ۱۸
استفاده دویم ۳۱
استفادهٔ سیم ۳۴
کتاب‌نگاری ۴۰
آخرین سخن ۴۳

متن سفرنامه ۴۶
پیش درآمد ۴۷
آغاز یک جذبه ۵۵
ولایت بی‌شرق و غرب ۶۴
سنگ اول بنا زیر پی می‌ماند ۷۵
آغاز یک نفرت ۸۶

ضمایم ۱۰۳
تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل ۱۰۳
بین‌الملل سوسیالیست‌ها و اسرائیل ۱۰۷
گزارشی از اردن ۱۰۹
بیانیهٔ اردن ۱۱۰
پیام نخست‌وزیر اسرائیل به ملک حسین ۱۱۱
بیانیهٔ پنجم و ششم ژوئن اردن ۱۱۱
قطع روابط با اسرائیل ۱۱۳
بیانیهٔ کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ، ژنو ۱۱۶
جنبش همبستگی ۱۱۷

به همین قلم:

قصه و داستان:

دید و بازدید ۱۳۲۴
از رنجی که می‌بریم ..... آبان ۱۳۲۶
سه تار ..... دی ۱۳۲۷
زن زیادی ..... مرداد ۱۳۳۱
سرگذشت کندوها ..... بهمن ۱۳۳۷
مدیر مدرسه ۱۳۳۷
نون و القلم ..... آبان ۱۳۴۰
نفرین زمین ..... دی ۱۳۴۶
پنج داستان ۱۳۵۰
سنگی بر گوری ۱۳۶۰

مشاهدات:

اورازن ..... اردیبهشت ۱۳۳۳
تات‌نشین‌های بلوک زهرا ..... مهر ۱۳۳۷
در یتیم خلیج ـ حزیرهٔ خارک ..... خرداد ۱۳۳۹

سفرنامه:

خسی در میقات ۱۳۴۵
سفر به ولایت عزرائیل ..... بهمن ۱۳۶۳

مقالات:

هفت مقاله ۱۳۳۳
سه مقالهٔ دیگر ..... اسفند ۱۳۴۱
غرب‌زدگی ۱۳۴۱
کارنامهٔ سه ساله ..... مرداد ۱۳۴۱
ارزیابی شتابزده ..... اسفند ۱۳۴۲
یک چاه و دو چاله ۱۳۵۶
در خدمت و خیانت روشنفکران ۱۳۵۶

ترجمه:

قمارباز از داستایوسکی ..... آبان ۱۳۲۷
بیگانه از آلبرکامو ۱۳۲۸
سوءتفاهم از آلبرکامو ***(با خبره‌زاده)*** ..... اسفند ۱۳۲۹
دستهای آلوده از سارتر ..... آبان ۱۳۳۱
بازگشت از شوروی از آندره ژید ..... مرداد ۱۳۳۳
مائده‌های زمینی از ژید ***(با پرویز داریوش)*** ۱۳۳۴
کرگدن از اوژن یونسکو ..... پاییز ۱۳۴۵
عبور از خط از یونگر ***(با دکتر هومن)*** ..... آبان ۱۳۴۶
چهل طوطی ***(با سیمین دانشور)*** ۱۳۵۱
تشنگی و گشنگی از یونسکو ***(با هزارخانی)*** .... شهریور ۱۳۵۱

مقدمه

۱ـ کارنامهٔ ما

جلال در کمتر از چهل و شش سال زندگی و ربع قرن نویسندگی، توفیق یافت ۲۵ اثر خویش را به‌چاپ بسپارد. چاپ بقیه آنها ماند در عهدهٔ ما (اوصیا و وراث جلال) . که تاکنون فرصت چاپ هشت کتاب زیر او، نصیب شده است:

۱ـ درسال ۱۳۵۰ مجموعه قصهٔ پنج‌داستان. در ۸۸ صفحه

۲ـ درسال ۱۳۵۱ مجموعه قصهٔ چهل طوطی در ۴۸ «

۳ـ درسال ۱۳۵۱ ترجمهٔ نمایشنامه تشنگی و گشنگی در ۱۵۷ «

۴ـ درسال ۱۳۵۶ متن کامل غرب‌زدگی منقح در ۲۲۷ «

۵ـ در سال ۱۳۵۶ متن کامل در خدمت و خیانت روشنفکران چاپ کامل و بی‌سانسور در ۵۱۰ صفحه

۶ـ درسال ۱۳۵۶ رساله یك چاه‌و دوچاله در ۵۴ «

۷ـ درسال ۱۳۶۰ قصه سنگی برگوری در ۹۳ «

۸ـ درسال ۱۳۶۳ ترجمه تجدیدنظر شده قصهٔ‌قمارباز در ۲۴۲ «

و اینک نهمین کتاب او، که بـرای اول بار و به‌طور کامل تقدیم می‌شود . یعنی :

۹ـ سفر به‌ولایت عزرائیل.

۲ـ سفرهای جلال

از سیاحت‌های جلال در شهرها و روستاهـای کشور ـ کـه در بخشی از آنها که در فاصلهٔ سالهای ۲۷ تا ۳۷ و بیشتر پیاده انجام گرفت من در معیتش بودم ـ که بگذریم ، وی سیاحت‌هایی نیز در خارج از کشور داشته است. که به‌ترتیب تاریخ وقوعشان عبارتند از:

۲/۱ـ سفر به‌عراق درسال ۱۳۲۱: وسیاحت و زیارت شهرهای بصره، خانقین، سامرا، کربلا، نجف و کاظمین. سفری که پس از ختم دورهٔ‌دارالفنون تهران، به‌تشویق‌مرحوم پدرمان و به‌نیت اتمام‌تحصیلات طلبگی‌اش (که همزمان با دوران دبیرستان، درحـوزهٔ مروی تهـران مقدمات وسطح را نیز به‌اتمام رسانده بود) انجام‌داد. تا زیر سرپرستی مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب‌الذریعه (دایی مادرمان) و نیز درمعیت بـرادر بزرگمان مـرحوم سید محمدتقی طالقانی که از نخبهٔ شاگردان‌حوزهٔ مرجع‌زمان، آیت‌الله‌سیدابوالحسن‌اصفهانی بود،ادامهٔ تحصیل دهد. نیتی که ناتمام ماند وبا اشغال‌کشور از طرف متفقین در درجنگ جهانی دوم ، جلال به‌وطن بازگشت. از آن سفر، سایه‌هـا و مایه‌هایی در قصه‌های کوتاه اولیهٔ جلال، چون زیارت، **وداع و الگمارك والمکوس** نقش بسته است.

۲/۲ـ سفر به‌فرنگ درسال ۱۳۳۶: سفری دو ماهه و تابستانه. و

در معیت همسرش. و بیشتر به‌سیاحت درشهرهای فرانسهٔ و انگلیس. و به‌تعبیرمن نوعی ماه‌عسل سرشار از شکیب.ازاین‌سفرنیزسفرنامه‌ای تـدارك ندید. اما یادداشت‌های روزانه سفر چرا.

۲/۳ــ سفر به‌فرنگ در سال ۱۳۴۱: این‌بار تنها . و چهار ماهه. با سیاحتی درپاریس، ژنو، آلمان، هلند وانگلریز. خودش از آن‌سفر، به شتل تعبیر می کند . از ایـن‌سفر افزون بر ۱۵۵ صفحه یادداشت‌های روزانه ، سفرنامه‌ای نیز تدارك دیـده کـه نـاتمام مانده است . تحریر تازه و بازنویس یادداشت‌های روزانه سفر فرنگ کـه دقیقاً ۱۲۹ روز به درازا کشیده است، در تابستان سال ۱۳۴۸ و در اسالم گیلان شروع شده بوده که مرگ طراحی شده جلال توسط ساواك، آن بازنویس را ناتمام گذاشته است. بیشتر از یك‌سوم سفرنامه آماده چاپ است.

۲/۴ــ سفر به‌اسرائیل درسال ۱۳۴۱: که‌سفری‌بوده‌چهارده روزه. از پانزدهم‌بهمن تا بیست‌وهشتم‌همان ماه وسال. و درواقع درباز گشت از سفر سوم خارج (یا سفر دوم فرنگ). و در آنجا به‌همسرش، دکتر سیمین‌دانشور که ازتهران پیشوازرفته، پیوسته. وهردو مهمان‌حضرات. افزون بر بیست‌ودو صفحه یادداشت‌های روزانه سفر، در یك تحریر و بازنویس تـازه ، سفرنـامه‌ای تدارك دیده است در پنج فصـل و چند ضمیمه . که حدود نیمی از آن در زمان حیات خودش در یك مـاهنامه (سال۱۳۴۳) و یك هفته‌نامه (سال۱۳۴۶) چاپ شده است.

این کتاب، متن بازنـویس شده کامل‌همان سفرنامه است. که به تفصیل‌تر، توضیع خواهم داد.

۲/۵ــ سفر حج درسال ۱۳۴۳: که بیست‌وچهار روزه بود. از ۲۱

فروردین تا سیزدهم اردیبهشت همانسال. همراه قافلهٔ حجاج و گروهی از افراد فامیل. یادداشت‌های روزانه این‌سفر، سال۴۴ تحریر تازه‌یافت ودرسال ۱۳۴۵، در زمان حیات جلال وبا همت انتشارات نیل با نام: خسی درمیقات نشر یافت.

۲/۶ سفر روس در سال ۱۳۴۳: سفری سی‌ویك روزه . و تنها. از ۷ مرداد تا ۷ شهریور همانسال . یادداشت‌های روزانه آن سفر را ، جلال درسال ۱۳۴۵ بازنوشت و دو قسمت آن را در هفته‌نامه بارو به چاپ سپرد که همان سبب شد بارو برای همیشه به‌محاق توقیف افتاد. این سفرنامه‌کامل است وما مترصد فراهم شدن امکانات چاپ آن.

۲/۷ــ سفر امریکا درسال ۱۳۴۴: که هشتاد روز به‌درازا کشید. بیشترش‌درامریکا وتنها. وچندروزیش‌تاکانادا ودرمعیت دکترعلی‌اصغر خبره‌زاده. این‌سفر ازپنجم تیرماه تا بیست‌وسوم شهریورهمانسال‌اتفاق افتاد. ویکصدوهشتادویك صفحه یادداشت‌های روزانه سفر را سوغات داشت. هرچند فصلی‌از این‌سفر بازنویس گشت ودر زمان‌حیات‌جلال، یك‌بار درجهان‌نو رضا براهنی و سپس در مجموعهٔ مقالات‌کارنامه سه ساله‌با نام‌کارنامه دوماهه‌هاروارد چاپ‌گشت. اماجلال فرصت‌بازنویس تمام‌آن یادداشت‌های روزانه سفر را نیز به‌دست نیاورد.

۳ـ سفرنامه نامه‌های جلال.

از زمره نوشته‌های‌هنوزچاپ نشده جلال، یادداشت‌های‌روزانه اوست که با لطف وتدبیر سرکار خانم دانشور ، در همان زمستان تلخ و سیاه سال۱۳۴۸، آن یادداشت‌ها پس از کپی برداری واحصا، بیرون

از دسترس صحنه‌سازی دزد زدگی ساواك (که حوالی سال چهل شبانه به‌خانه‌اش ریختند و چند دفتر از یادداشت‌های روزانه او به‌اضافه مقادیری از دستنوشته‌هایش را به یغما بـردند) حفظ و نگاهـداری می‌شود تا إن‌شاءالله روزی توفیق چاپ آنها، رفیق گردد.

متجاوز از نیمی از آن یادداشت‌هـای روزانه ، یادداشت‌هـای روزانه سفرهای فـوق است. که جلال به‌عادت، تا آنها را بازنـویس نمی کرد به چاپ نمی‌سپرد . از مجموع آن‌ها، سه سفر اسرائیل، حج و روس توسط خود جلال و به‌تمامی بازنویس شده است. و دو سفر امریکا و فرنگ به‌طور ناتمام تحریر تازه یافته است. خود وی نیت و طرحی داشت که سفرنامه‌های خارجی‌اش را، پس از اتمام بازنـویس آنها، با نام چهارکعبه به‌چاپ بسپارد. خفقاق زمان و نهال قطع‌شدهٔ عمر او، این نیت وقصد را نیمه‌کاره گذاشت.

احتمال می‌دهم منظور وقصد او از نام چهارکعبه عبارت بوده باشد از:

۳/۱ــ کعبه نخست، مکه. زیارتگاه مسلمین جهان .

۳/۲ــ کعبه دویم، بیت‌المقدس. زیارتگاه مشترك مسلمین و مسیحیان و یهود.

۳/۳ــ کعبه سوم ، فرنگ و ینگه‌دنیا . زیارتگه هُرهُری مذهبهای غربزده.

۳/۴ــ کعبه چهـارم، روسیه شوروی. زیارتگاه چپ‌های استالینی.

کعبهٔ اول را خود وی، با نام خسی درمیقات به‌چاپ سپرد. اینك کعبهٔ دوم که قرعه چاپ کامل آن به‌نام ماخورده است. تا إن‌شاءالله فرجی

حاصل گردد و ادای‌دین را مغتنم شماریم. درحال‌حاضر، باوجود همهٔ تشویق‌های زبانی ومعنوی دوستان و دوستداران جلال ، امکانات مادی چاپ همهٔ آنها ودریك مجلد فراهم نیست . به‌ویژه که اوصیا و وراث جلال ، در این نظام نیز نتوانسته‌اند حقوق غارت شدهٔ تألیف جلال را از دوتن ناشران بی‌اخلاق هنوز قدرت‌مدار باز ستانند که دست‌کم ثلث آن مال می‌توانست پشتوانه مالی محکمی باشد برای بنیاد فرهنگی انتشارات رواق که خود جلال پایه‌گذارش بود و ما احیایش کردیم .

۴ ـ درباره این کتاب :

جلال‌دربازگشت ازیك سفر چهارماههٔ فرنگ، دوهفته‌ای‌مهمان دولت اسرائیل‌بود. سفرچهارماههٔ فرنگش ازجمعه ۶ مهر ۱۳۴۱تاشنبه ۱۳ بهمن همانسال طول کشید. خودش می‌گوید :

درسفر این‌بار برای من هیچ نوع مفری نیست . یعنی این بار به فرار ازهیچ‌چیز وهیچ‌کس ـ حتی از خودم ـ به این سفر آمده‌ام.این‌سفررا، یك نوع شتل تلقی می‌کنم. شتل این قمارکلانی که درآن خراب شدهٔ مملکت‌ما هست وماا‌جباراً شاهدش هستیم. اینکه باشی و ببینی وشاهد باشی‌که چه می‌کنند و چه می‌برند و چه می‌دزدند وفریادت را هم بزنی اما توی چاه ـ ناچار به عنوان شتل تلقی می‌کنی چنین سفری را. که می‌خواهند تو نباشی وحتی همان فریاد توی چاه را نزنی وبه همان اندازه قلیل مزاحم نباشی و راحت

بگذاری دزدها را و اراذل را...

دوهفته‌پذیرائی اسرائیلی‌ها از ۱۵ تا ۲۸ بهمن سال ۱۳۴۱انجام می‌شود که مطابق است با ۴ تا ۷ فوریه ۱۹۶۳ . یعنی پانزده سالی از تأسیس اسرائیل یا کمتر از بیست سال از جنگ جهانی دوم و سقوط هیتلر یهود آزار گذشته . یهودیان مهاجرهم، تا آن‌زمان سرگرم کار روی زمین‌اند. وتجربه‌اندوزی درحوزهٔ ایجادواحدهای کشاورزی‌اشتراکی مثل کیبوتص‌هاومشاوها. وباپشتوانهٔ تجربی‌واحدهای‌ناموفق کشاورزی اشتراکی روسهای پس‌از انقلاب. یعنی که کلخوزها وسووخوزها .

اسرائیل هنوز مسأله‌ای نشده است. یا دست کم هنوز مسأله‌ای نشده است که به جز درحصار مرزهای جغرافیای خویش، کش‌وقوس‌هایی‌را ایجادکند. و دنیا نسبت به‌این برخوردهای گهگداری کوچك منطقه‌ای، ساکت است. تاحمله ژوئن سال ۱۹۶۷ اسرائیل به‌مصر و آن جنگ شش روزه، سه چهار سالی باید بگذرد.

اما درادبیات سیاسی فارسی، قبل‌از سفر سال ۱۳۴۱ جلال به اسرائیل، چند تنی مقالاتی دارند. وهمه ازیك‌گروه و جمعیت واحد، یعنی که سوسیالیست‌های ایرانی .

نخست ازمهندس‌حسین ملك باید یادکرد. که درمجلهٔ «اندیشه‌نو» که سه شماره بیشتردوام نیاورد وماهانه بود وانورخامه‌ای (اینك‌دکتر انورخامه‌ای) سردبیرش بود ومن‌مصححش ، و در بهمن ماه سال ۱۳۲۷ ، برای همیشه خاموش شد ، مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «کیبوتص». ومجذوب دستاوردهای تازه‌ای که دریك حوزهٔ اصلاح کشاورزی وبیرون ازحیطه روسهای استالینی به دست آمده بود.

دویم مقالات خلیل ملکی بود با همان نام. اما با این املا: «کیبوتس» مرحوم ملکی آن مقالات را (که در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ دوره دوم ماهنامه علم و زندگی خودش منتشر می‌ساخت، امضا نمی‌کرد) با ترجمه‌ای آزاد از کتاب «عمران و آبادی کشاورزی در اسرائیل» می‌گرفت. که چون اصل کتاب را ندیده‌ام، نمی‌دانم از انتشارات خود اسرائیلی‌هاست یا از انتشارات سوسیالیست‌های بین‌الملل چهار. اما این را یادم هست که لحن و برخورد مقاله‌های ملکی، چنان مشفقانه بود که ما جوانها می‌پنداشتیم گروهی از مردم در آن ناحیه سرگرم پیاده کردن بهشت‌اند! یعنی کاری را که روسها می‌خواستند در کلخوزهایشان بکنند و با ناکامی روبرو شدند.

مقالات ملکی از نوروز تا خرداد سال ۱۳۳۲ چاپ شده بود. و به‌نظر می‌رسید که باید دنباله داشته باشد. که یکباره قطع شد. و دو سه سالی قضیهٔ اسرائیل مسکوت ماند. تا شمارهٔ دهم «نبرد زندگی» (به جای مجلهٔ علم و زندگی توقیف شده درمی‌آمد) که در اردیبهشت سال ۱۳۳۵ منتشر شد. حاوی برگزیده‌ای از «قطعنامهٔ بین‌الملل سوسیالیست‌ها درباره خاورمیانه». با اشاره‌ای جانب‌گیرانه نسبت به اسرائیل، در آن ناآرامی‌های تبعی و طبیعی مرزهای اعراب و اسرائیل. تمام آن قطعنامه هم که منتشر می‌شد، با آنگ مهر باطله‌ایکه استالینیست‌های روس یا روسوفیل جهان، بر بین‌الملل سوسیالیست زده بودند، در حکم فریادی بود - به تعبیر جلال - در چاه.

در آن سالهای اوج قدرت استالین در روسیه و سالهای تازه نفسی کودتاچیان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کشور، آنچه به جایی نمی‌رسید،

فریاد بود. به ویژه که در چاه باشد.

اما این فریادرا، برخی از روحانیان حـوزه درقم ، شنیدند. و به‌مجله علم وزندگی وملکی وگردانندگان آن اعتراض کردند. ملکی باوجودیکه‌خودش به اعتباری آخوندزاده بود،[۱] اعتراض‌قم‌را، شایدبه جهت‌لحن‌عصبی‌و بیشتر ازحدانصاف‌امربه‌معروف‌و نهی‌ازمنکر کننده آن نگرفت. وپس‌ازگذشت دوسالی(به‌علت‌توقیف‌های‌پیاپی علم وزندگی ونبردزندگی) برای باردیگر درشمارهٔ دیماه ۱۳۳۷ نبردزندگی‌مقاله‌ای نشریافت‌زیرعنوان «مسألهٔ‌اعراب واسرائیل». که‌هجده‌صفحه‌ای می‌شد. دوصفحه مقدمه خودملکی وباز بی‌نام وامضا.اما به‌نوعی استمالت‌جو از «قم». وتوضیح دهندهٔ آنکه مجله، بیرون ازحوزهٔ تعصبات مذهبی، سرتحقیق وپژوهش دارد نه قصد جانب‌گیـری. وسپس پانزده شـانزده صفحه مقالهٔ تحقیقی منوچهرصفا ودرحوزه بررسی روابط تاریخی دو قوم عرب ویهود.[۲]

سوم: مقاله داریوش آشوری بـود درسال چهل یـاچهل و یك ،

---

۱) صاحب‌رسالهٔ لقاءالله، آیةاله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی،عمو وناپدری مرحوم خلیل ملکی است. و این مطلب را «کاظم ملك» بـرادرزاده مرحوم ملکی برایم گفت. «رساله‌لقاءالله» آخرین بار توسط سیداحمد فهری ونهضت زنان مسلمان، در سال ۱۳۶۰ تجدید چاپ شد.

۲) نگاه‌کنید به صفحات ۳۳ تا ۵۰ نبرد زندگی. شمارهٔ دیماه۱۳۳۷ که ارگان تئوریك ملکی‌وسوسیالیست‌ها محسوب می‌شد.اگر مشخصه دیگری ندادم، مربوط به خود مجله است‌که این دقت‌ها را نداشت.

که درایام دانشجویی وبنا به توصیهٔ ملکی به اورشلیم دعـوت شد. از مهرآباد پریدودرتل‌اویو نشست وجا خوش کرد. وگزارش‌مجذوبیتش باب دندان مطبوعات آن روز ازآب درآمد[۳].

وجلال تمام این مقالات وشیفتگی‌ها را، در مطبوعات فـارسی دیده بودکه رفت به‌اسرائیل. وبه سبك خودش، علاوه برسیردرآفاق، سیری هم درانفس کـرده بود. وطـی آن دوهفته سفر و مهمـان‌بازی اسرائیلی‌ها، بیست صفحه یادداشت روزانه ازخود به‌یادگارگذاشت. درهمان دفترخشتی سفرفرنگ. که ۱۷۷ صفحهٔ ریزبـاخودکاریادداشت شده. وبیـت صفحه آخرش ، حوادث ایام سفر اسرائیل . وچون من در «ازچشم برادر» مختصری بیشتر ازگلابمان، سرکارخـانم دانشور، همسر جلال، تـوضیح شیوهٔ نت‌برداری ونگارش جلال رادادەام، در این مقام، بیش از اندك زیر، دیگر زاید می‌دانم چیزی بگویم .

جلال ازیادداشت‌های روزانه‌اش، چندین نوع استفاده می‌کرد چنانکه ازیادداشت‌های روزانه سفر فرنگ و اسرائیل استفاده‌های زیر را برد .

۵ ـ استفادهٔ نخست :

انجام‌یك‌سخنرانی درمؤسسه مطالعات‌وتحقیقات علوم اجتماعی دانشکده ادبیات تهران . و دراسفند سال ۱۳۴۱ . یعنی یك تا دو هفته

---

۳) آشوری بارها درمقالات بعدی‌اش، جلال را مشت و مال داده است واولین‌آنها را، درزمان حیات جلال. بقول خودش چیزکی نوشته وپاره‌کرده بود. بعد جلال او را تشویق‌کرده بود بنویسد وچاپ کند . و «عرب زدگی» نوشته و چاپ شد.

پس‌ازسفر. پنج صفحه نت‌برداری، برای آن مجلس سخنرانی اولین استفاده جلال بود. که آن پنج‌صفحه را درهمین مقدمه ، خواهیددید .
پس‌از آنکه ۳ نکته روشنگررا باز کردم:

۱ـ مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی درسال ۱۳۳۶ تاسیس شد. زیرسایه وبه نام استاد نیك‌نفس ودقیق و باوسواس جامعه‌شناسی دانشگاه، دکترغلامحسین صدیقی که وزیـر کشور دولت ملی هم شد. اما با مایه وبه‌کام دکتراحسان نراقی. که جوانی بود از فرنگ بازگشته وبه‌سائقه آخوندزادگیش (ازنوادهٔ ملای نراقی) چون وچـرا کننده. تازه‌نفس وبگونهٔ خاص‌خود معترض به چماق«متدلوژی واستاتیستیك» فربزدگان‌و کسانی که می‌پندارند درفرهنگ ایرانی سابقه تفکروتحقیق نیست.[۴]

---

۴) «موسسهٔ [مطالعات و تحقیقات اجتماعی] از مرحوم جلال آل‌احمد وعده‌ای از دوستان ایشان خواست که به‌روستاهای ایران بروند ودربارهٔ آنچه «فرهنگ عامه وفرهنگ روستایی»نامیده می‌شود تحقیق کنند. از گوشه و کنار بسیاری از فرنگ رفته‌ها به ما اعتراض کردندکه این کارهـا درست نیست . علمی نیست. ما گفتیم‌چه عیبی داردکه درجوار کارهای علمی شما، شیوه‌قدیمی سفرنامه‌نویسی‌ناصرخسرو نیز حفظ شود؟ چرا نباید این اصالت پایدار بماند؟ اکنون پانزده ـ شانزده سال از آن روزگار می گذرد . باز می‌بینم کـه همان ایل مطالعات و تحقیقات ظاهراً غیرعلمی، از پرسش‌نامه‌نویسی‌ها، جداول و نمودارهای علمی‌امروزی به مراتب اصیل‌تر ونتیجه‌بخش‌تر بوده است...» از متن سخنرانی دکترنراقی درشهریورماه ۳۵ [یعنی که سال ۱۳۵۵] در کنگره تحقیقات ایران‌شناسی ـ من آن را نقل کردم ازصفحهٔ ۹۵ و ۹۶ «طمع خام» ایشان. چاپ سال ۱۳۵۶ وناشرش انتشارات توس .

این ایراد نراقی، برغربزدگانی امثال دکترجمشید بهنام ودکتر شاپور راسخ- که چه‌بسادرفرنگ هم‌با نراقی درآویزهایی داشته‌اند- گران آمد.[۵] و هرکجا توان داشتند، چوبهایی لای چرخ او می‌گذاشتند- ازجمله درسازمان برنامه، که مقر وپرشگاه ترقی آنان‌بود. وایجاد یك مؤسسه نوبنیاد، نیازمند کمك‌های مالی‌سازمان برنامه بود. که چند تنی ازمعاندان‌نراقی، درآن‌دستگاه‌مقام ونفوذ کلامی داشتند. و مؤسسه مطالعات‌راکه درعمل مؤسسه نراقی شهرت یافته بود، درفشار می‌گذاشتند، فشاری که لازم بود خنثی شود.

۲ ـ پذیرش سخنرانی و دعوت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ازطرف جلال، مسبوق بود به اطلاع و آشنایی قبلی او از افکار و احوال نراقی. که از جلال کوچکتربود (سه چهارسالی) ودر حوادث سیاسی سالهای حکومت ملی دکترمصدق، بطور غیر مستقیم،

---

۵) پندارمن آنست که نراقی ازطریق غبطه وحسد همگنان یاهمدرسان فرنگش که در ایران مورد وثوق سازمان امنیت بودند (افرادی امثال دکتر بهنام، دکتر راسخ، دکترکاظم ودیعی و...) یا دست‌کم ازطریق ابدالان جوان آنان،مشهورشد به‌آنکه یکی‌از پنج تن برنامه‌ریز ساواك است‌که بطورهفتگی با پرویز ثابتی مقام امنیتی ساواك ومتصدی امور روشنفکران جلیس‌اند. شایعه می‌گفت آن پنج استاد دانشگاه همکار یاعضو ساواك عبارتند از: دکتر شاپور راسخ ـ دکتر جمشید بهنام ـ دکترکاظم ودیعی ـ نراقی ویك دکتر واستاد دیگرکه خاطرم نیست . من هم چون جلال، نراقی را ازسلك آن دیگران‌نمی‌دانستم. به‌ویژه که درآن‌ایام‌عادت‌نداشتم به‌شایعاتی‌اعتنا کنم که جلال‌را و بعدها خودحقیررانیزعضوساواك‌جار می‌زدند.درمورد سه‌نام‌نخستین‌این‌شك‌را ندارم.

هردوشان خط واحدی داشتند.[۶] جلال حامی دکترمصدق و نراقی یار آیت‌الله‌کاشانی و این دو بزرگوار ، دو دولتمردی که بیشتر از یکسال همگام بودند. والا جلال ارادت خاص مرا به‌دکترغلامحسین‌صدیقی‌ـ استاد جامعه‌شناسی‌ام ـ که مؤسسهٔ مطالعات به نام او علم شده بود ، نداشت[۷]. علاوه بر آنکه جلال ازمحافل واساتید قدمایی‌دانشگاه‌دوری می‌جست[۸].دانشگاهی که‌طاقت‌تحمل‌افرادی‌چون‌دکترمحمدباقرهوشیار

---

۶) احتمال می‌دهم آشنایی‌دیداری آنان،توسط دکتر امیرحسین‌جهانبگلو اتفاق افتاده باشد . دوست دوران دبیرستان جلال. و دوست ایام تحصیل فرنگ نراقی. هرچند درجلسهٔ شامی که درسال ۱۳۳۷ و در فرانسه (پاریس) مهمان نادرزادبودم، علاوه برنراقی وامیرجهانبگلو، ناصر عصارنقاش‌ـ که او هم ازدوستان قدیم‌جلال‌و دکترنراقی بود ـحضور داشتند . نراقی درآن‌ایام دریونسکو هم بی‌نفوذ نبود .

اما آشنایی وارتباط بعدی و عمیق‌ترآنان، توسط دکترحسین توکلی اتفاق افتاد. دوست دوران دبیرستان تا دانشگاه جلال. که در سالهای ۳۵ یا حوالی آن به ایران بازگشت. وعیال آمریکائی داشت. ومدیر امور فرهنگی سازمان برنامه شد. وقادر بود کارشکنی‌های رقبای نراقی را درآن سازمان خنثی کند. و چه بسا جلال درآشنایی آن دو بی‌نقش نبوده باشد.

۷) دکتر غلامحسین صدیقی، استادم، وزیرکشور مرحوم دکتر مصدق بود. و یار غار دو استاد دیگرم دکترعلی‌اکبر سیاسی (رئیس دانشگاه و بعد رئیس دانشکده ادبیات) ودکتر یحیی مهدوی. و این سه تن، مشهور بودند به «سه‌یار دانشگاهی».

۸) اگر جلال‌درسال ۱۳۳۰، ازخیر دفاع از رسالهٔ دکترای ادبیاتش ←

(استاد مسلم تعلیم و تربیت) و دکتر مظفر بقایی کرمانی (استاد اخلاق دانشکده ادبیات) را نداشت. و می‌پندارم آنان تا به آخر، به‌مقام استادی ارتقا نیافتند! و در همان مقام دانشیاری، اولی به‌رحمت حق پیوست و و دومی به‌بازنشستگی و سکوت.

اشاره دکتر نراقی به ارتباطش با جلال (نخست در سخنرانی شهریور ماه ۱۳۵۵ او در «کنگره تحقیقات ایران‌شناسی» و سپس در مجموعه مقالات «طمع خام» وی که انتشارات توس در ۱۳۵۶ منتشر ساخت) وافی به‌مقصود نیست. هرچند به‌حسب مقام، نراقی به‌بخشی از واقعهٔ ارتباط خود با جلال اشاره‌ای دارد، اما تمام واقعیت مکتوم مانده است. واگر دکتر سیروس طاهباز درمقدمه چاپ دوم یوش[۹] به گونه‌ای کنایی و گلایه‌آمیز با نراقی برخورد کرده است، چه بسا ازسر

→

تحت عنوان «قصه و هزارو یک‌شب» گذشت (که فعلاً رجوع کنید به مقدمهٔ چهل‌طوطی اصل) ویا اگر جلال از زیر بار وصایت مرحوم نیمایوشیج (که او را همراه دکترجنتی‌عطایی و دکترمحمد معین‌وصی وناظر چاپ آثارش کرده بود) شانه خالی کرد، در ارتباط است با تلقی و شناخت جلال از مدیریت حاکم بردانشگاه. یعنی حاکم برفرهنگ عالی مملکت. پاسخ به‌این‌دقایق را، خواننده باید صبر کند تا یادداشت‌های روزانه جلال، ویا دست‌کم «ازچشم برادر» این نگارنده درآید.

۹) «یوش» اثر تحقیقی سیروس‌طاهباز، «فشندك» اثر هوشنگ‌پورکریم، «ایلخچی» اثر دکترغلامحسین‌ساعدی و «جغرافیای‌طالقان» از زمره آثاری بودند که زیر نظر جلال وآرم‌وانگ مؤسسه مطالعات و تحقیقات‌اجتماعی برای‌اول بار چاپ شدند.

همین عدم دقت‌ها باشد در یادآوری وقایع.

۳ـ جلال از جانب دشمنانش، رهبران حزب توده و استالینیست‌ها، بارها متهم شده بود به‌عامل امپریالیست‌های امریکایی، عضو ساواك، انشعابی (در موضع منافق)، مرتجع و آخوند زاده و... اما نسبت‌هایی چون: پرخاشگر، باندباز، صاحب دارو دسته، مرشد مریدطلب، تیز کننده کارد جوانها برای پوست کندن از رقبایش(!)، ایفا کننده نقش لومپنیسیم در نویسندگی و... بسیاری القاب دیگر و همه اعطا شده از جانب استادان یا شاگردان، آشنایان یا دوستان، و خلاصه انبوه ریز و درشت غربزدگانی که با جلال لاف دوستی و آشنایی و حتی شاگردی می‌زدند، جای اما دارد[۱۰] این اماها را اگر دکتر نراقی درنیابد ـ که در آن زمان درنیافت ـ نقل نامه‌ای از ایشان با حاشیه‌ای، شاید بی‌جا نباشد.

جناب آقای آل‌احمد ـ در اجرای طرح انتشار مونوگرافی، خواهشمند است ترتیب چاپ و انتشار دفترهای چندگانه مونوگرافی را فراهم بفرمائید. همانطور که اطلاع دارید، اجرای این طرح به‌طور کلی (اعم از تدوین دفترها و به‌مصرف رساندن اعتبار مصوب) زیر نظر جنابعالی است. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، چنانچه چاپ این دفترها را نیز تقبل بفرمائید سپاسگزار خواهد بود.

مدیر مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی ـ دکتر احسان نراقی[۱۱]

---

۱۰) در «از چشم برادر» در باب این القاب اعطایی به جلال سخن رفته است.

۱۱) اصل نامه روی کاغذهای مارك‌دار دانشگاه تهران و به‌شمارهٔ ۱/۷۸۹ ←

ایکاش دکتر نراقی در موضع وموقعی بود که مـی‌توانست از موانع وسدهایی که پیش راه سلامت ومنطقی فعالیت‌های فرهنگی او سبز می‌شد، با دقت وبانام یاد کند . وایکاش ملزم نمی‌شد به آنکه تظاهر کند «مـؤسسه» جلال ودوستانش را به‌خط کرد تابروند درروستاها و به‌سبك قدمایی و ناصرخسرویی تحقیق کنند. وایکاش می‌توانست دریابد چه حمایت‌های پنهان قلمی وحتی قدمی، جلال برداشت تاافرادنادری چون نراقی ، از دانشگاه تهران ـ جایگاه فسیل‌هـای زنده امـا متحرك کنـه دانشگاه تهران را گاهی فرزند خود می پنداشتند وگاهی رضاشاه را پدر فرهنگ نوین می‌نوشتند ـ پرت نشود. (نگاه کنید به «سیرفرهنگ در ایران» و «یادگارعمر» دکتر صدیق اعلم) .

اگر جلال پذیرفت برای مؤسسه مطالعات دانشگاه سلسله انتشارات آبرومندی را به‌طور مـوقت نظارت کند، یا اگـر پذیرفت در سالنی سخنرانی کند که بـوی پیری وکهنگی از درو دیوارش مـی‌بارید، به خاطر حمایت از شخص دکترنراقی جوان وپرشور واصیل و باتحمل

→

مورخ ۴۱/۴/۹ همراه مکاتبات دیگر آن مؤسسه وجلال موجود هست. دکتر نراقی که می‌نویسد: «اجرای این طرح . . . زیر نظر جنابعالی است» دروغ نمی‌نویسد. امادوستان نراقی از وی انتظار نداشتند که تمام حقیقت گفته نشود. جلال چه‌سمتی درسازمان برنامه که اکثراً جای نم کرده‌های حکومت بودداشت و چه حقوقی از آن سازمان گرفته بود که اجرای طرحی «بطور کلی اعم از تدوین دفترها و به‌مصرف رساندن اعتبار مصوب» سازمان برنامه زیر نظر او باشد؟ باشناختی که من از نراقی ومضایق او دارم، فهم این‌نوع کلی گویی‌ها قابل تسامح است. اما برای جوانترها چه؟

دربرابر بسیاری از نارواهای حکومت جبار وقت بود . مکتوم ماندن این دقایق، از جانب دکتر نراقی، که به‌زعم من بین همگنان خویش ، همفکرترین ومتوازی‌الراه‌ترین فرد با جلال بود ، بدون‌آنکه سوابق انس والفت شخصی چندانی با هم داشته باشند، برای نراقی‌یك‌وظیفه تازه‌ای مطرح‌می‌سازد که روشن‌تر و گویاتراز آنچه‌گفته ونوشته،بگوید و بنویسد.

جلال هم افرادی چون دکترغلامحسین ساعدی، دکترسیروس طاهباز،هوشنگ پورکریم و...راوادارنکرده‌بود که‌بروند تحقیق کنند در روستاها. آنان‌کارهایی کرده بودند و آماده‌یانیم‌آماده داشتندوجلال از احوال‌آنان وکارهاشان باخبر بود. همانطورکه از احوال‌آن بنده خدایی که می‌خواست برای کتاب ماه « آریستوفان » را ترجمه‌کند ، اطلاع داشت. وبه‌اوگفته بود:

ـ «غرب بس است. ازچین وهند و ژاپن مطلب بیاور»[۱۲]

وآن بنده‌خدا به دل‌گرفت که‌گرفت.

سخنرانی جلال در مؤسسهٔ مطالعات :

چهارصفحهٔ‌خشتی‌از یك کلاسور سه‌قلابه ویك‌صفحه‌کاغذخشتی باآرم وزارت فرهنگ (آموزش‌وپرورش‌فعلی) حاوی نت‌هاسخنرانی اوست درمؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات علوم اجتماعی که ده دوازده روز پس از بازگشت از سفر انجام شد. آن پنج‌صفحه را، عیناً در زیر می‌آورم. تنها تغییری که من داده‌ام،گذاشتن* (ستاره) است به جای‌ـ

---

۱۲) صفحه ۶۳ کتاب «گشتها». از انتشارات آگاه ـ سال ۲۵۳۷.

(خط تیره) درابتدای سرفصل‌هایی که جدا جدا مورد توجه او بوده . مشخص کردن ودرشت نوشتن کلمه‌ای ویاعبارتی، ازخود جلال‌است. خواننده توجه دارد که در چنین متنی، نباید دنبال انسجام و پیوستگی عبارتی باشد که با نقطه یا خط تیره، دنبال هم آمده است .

* مقدمه : از من خواسته شده بود دربارهٔ اسرائیل حرف بزنم . اما مشت نمونهٔ خروار است . پس کیبوتص نمونهٔ فلان. درعین‌حال که گزارش دهنده‌ام، گزارشم خالی از نظر شخصی نیست . پس‌باتردید تلقی کنید [ش]والخ. و بگمانم جنبهٔ تکنیك قضیه مطرح نیست. چون من کشاورز نیستم. جنبهٔ اجتماعی آن مطرح است.

* نخستین برخورد : درکتاب از کی؟ وچه‌جور؟ [بااسرائیل آشنا شدم] . ص۵۶ «ژرژ مادول» دیده شود. ودزدان درشب گویتلر. ودر واقع ـ چگونه ؟ سه روز در یك «کیبوتص» زندگی کردن و دوسه‌تا «مشاو» را دیدن.

* [کیبوتص] نوع خاصی ازمزرعه یاده [است]. امابرای کسانی که اهل‌مطالعه‌اندتازگی ندارد. «روبرت‌اون»و«سن-سیمون»ـ و اوتوپی‌ـوکمونوته‌های مذهبی‌مانویان، باطینان اسماعیلی‌ها وغیره ... کلخوزو کیبوتص هر دو از روسیه سرچشمه گرفته ؛ ضد بورژوازی بودن و ضد بزرگ بودن. سوسیالیسم‌اوتوپی [ناکجاآبادی]وبعد «بازگشت به‌طبیعت‌و رهاکردن زندگی منحط‌شهری» هارون داوودگوردن. به‌علت نوع مهاجرت یهودیان ، به‌علت نوع مهاجرهای اروپایی با

فرهنگ بالاتر، [یا به‌علت] فرار از ارو پا و فرار از سیستم‌ها و فرار از ماشین، یا به‌علت عدم امنیت در فلسطین، یا به‌علت نوع اشغال یا تهیهٔ زمین [به کمک و با سرمایه‌گذاری بانکدار یهود فرانسوی بارون روچیلد مؤسس] صندوق ملی یهود یا بنیاد ملی یهود، یا به علت قلت مدت برای استقرار و تحول. «کیبوتص» (= جماعت) و بعد «مشاو» (مشاء و مفروز) تأسیس شد.

در آغاز: اولین کیبوتص Daggania در چهار کیلومتری جنوب زیر دریای جلیل ـ طبریه در سال ۱۹۰۹.

و اولین مشاو نحلال (دایره‌وار) در ۱۳ کیلومتری شرق ناصره در سال ۱۹۲۱.

و امروز: ۳۳۴ مشاو با ۲۱۶۰۰ خانوار جمعیت شامل ۱۰۴/۰۰۰ نفر. [و] ۲۴۵ کیبوتص (۷۸ تاشان مهم) شامل ۷۰/۰۰۰ نفر (اگر اسم خانواده نمی‌آورم برای اینکه...). پس رشد مشاو بیشتر است. و کیبوتص دایره بسته‌ای است. و اگر جمعیت اسرائیل را ۲/۵ میلیون بگیریم در حدود $\frac{۱}{۱۶}$ جمعیت در [این مزارع نو یا دهات مستقر است]

* **نقاط اشتراک:** ۱ـ در هردو، از تأسیسات مسلح دولت در آنها خبری نیست. هردو دشتبان مسلح از خودشان دارند. و خاطرهٔ آن شب و دیدن آن دو نفر...

۲ـ در هردوشان مزدوری ممنوع است. حقوق‌بگیر نیست. مگر در مواردی که از اهل محل نباشد. و نمونه‌دادن منشی مشاو و گارسون هتل و غیره ...

۳ـ در هردو ، اقتصاد و زراعت رهبری شده است . طبق آب وهوا به‌چهار دسته تقسیم شده‌اند: کشت بهاره ـ میوه‌داری ـ دام‌داری ـ کشت گندم و جو. و اگر اقتصادصنعتی باشد نیز. سوسیالیسم وغیر دولتی.

۴ـ و هردو، دهاتی نوسازند.

۵ـ درهردومورد، زمین و آب،ملك ملت‌است و تعلق‌پذیر نیست. زمین‌برای۴۵ سال دراجارهٔاو است وتجدیدمی‌شود. واگر تعلقی هست ، براعیانی است. که‌آنهم درمشاو است.

۶ـ درهردو مورد، امور زندگی‌به‌کدخدامنشی می‌گذرد. خودشان میان خودشان، به‌رأی ونظر، حل می‌کنند.

* فرق ظاهری یك‌کیبوتص و یك مشاو: ۱ ـ بزرگترین ساختمان در کیبوتص، مرکز اجتماع است. که ناهارخوری وسالن اجتماع هم هست. ودر مشاو، بزرگترین ساختمان، انبار غلات وعلوفه وغیره است.

۲ـ خانه‌ها در مشاو پراکنده و تك تك [افتاده]اند. و در کیبوتص مجتمع وردیف هم.

۳ـ در کیبوتص پناهگاه هم ساخته‌اند. ولی درمشاو هنوز خبری نیست.

۴ـ کیبوتص‌ها بیشتر درنواحی مرزی پراکنده‌اند . ولی مشاوها بیشتر در نواحی دور از مرز . ۵۳ درصد در مرکز لاخیشن وجنوب ـ ۳۰ درصد درشمال اورشلیم ـ ۷ درصد درجلیل.

و به‌این دلایل کیبوتص در شرایط خاص بی‌امنیتی ساخته شده ...و توضیح [بدهم]

* فرق ساکنان مشاو و اعضاء کیبوتص: ۱ ـ عضو کیبوتص معمولاً فرهنگ دیده است. وبیشتر ازفرنگ‌وغرب آمده و گرنه بهرصورت ودرحدودی از شعور هست که به خاطر ایده‌آل‌چشم روی‌خیلی‌چیزها بکشد. امادرمشاوچنین‌نیست. فقط باید حساب دخل وخرج را داشته‌باشی در حالیکه در مشاو هم‌آدم فرهنگ دیده هست. ولی‌لازمه‌اش آنچه گذشت نیست.

۲ـ عضو کیبوتص به‌خانواده تکیه ندارد. اما در مشاو تکیه دارند. بچه‌ها، جوانها جدا. وتوصیف زن وشوهر دو عضو [درکیبوتص‌ومشاو]

۳ـ عضو کیبوتص درسابق حتماً کشاورز نبوده . ولی در مشاو چنین نیست . ممکن است کشاورز هم بوده. وبه‌دلیل اینها، عضوکیبوتص به زمین پناه‌آورده است تا قصد انتفاع‌داشته باشد. و توضیح [بدهم]

۴ـ در کیبوتص‌هیچکس‌مالك چیزی‌نیست‌به‌جز لباسش که باهمان می‌آید وباهمان می‌رود. اما درمشاو سرقفلی‌می‌گیرد و می‌رود . حقوقش را.از کاری که کرده والخ، به دیگری واگذار می‌کند وعلاوه بر آن، به‌تعداد سالهای عضویتش ـ مزدیك روزکار را ، حزب در سالهای عضویتش در مشاو می‌گیرد. با سی‌درصد اضافه.

* امورکدخدایی: ۱ـ در کیبوتص هر فرد ، رأیی دارد .

هفته‌ای یك‌بار جلسه. سالی یك‌بار مجلس همگانی. هیأت مدیره ۷ یا ۹ نفره. درمشاو هم هرفرد رأیی‌دارد. اما سه‌چهار هفته‌ای یك بارجلسه. وسالی یك بارمجلس همگانی. باهمان هیأت مدیره‌های هفت یا نه نفره.

۲ـ درکیبوتص فردمالیات نمی‌دهد. کیبوتص‌می‌دهد. جامعه می‌دهد. اما در مشاو خانواده مالیات می‌دهد. درست است که آنجاهم [مالیات] را مشاو می‌دهد. اماحسابش را دستش می‌دهند.

۳ـ در کیبوتص فرد مزدهم نمی گیرد ـ خوراك ـ مسکن ـ لباس ـ خوردی کردی‌کار می کند. باسالی‌صدلیره پول‌جیب و هـرچهار نفـر یك‌روزنامه. منافع کیبوتص صرف توسعه می‌شود. ولی در مشاو نه.

۴ـ تا هجده سالگی درکیبوتص، تحصیل، ۲سال خدمت اجباری وبعد عضویت (صفحات ۴۹ و ۵۰ هندبوك [کتابچه دستی راهنما])

۵ـ مشاو ده تعاونی نمونه‌ای که همه‌جا می‌توان داشت. اما کیبوتص ازمختصات اسرائیل است.

* تمایلات جدید درکیبوتص: ۱ـ نگهداری بچه‌ها بـا خود (صبحانه، خوراك و غیره...). ۲ـ صنعتی درجنب کیبوتص گذاردن. چون‌سرمایه‌گذاری‌های‌ساختمانی کامل‌شده‌حالا شلتر [پناهگاه‌وآشیانهٔ هواپیما؟] می‌سازندومردازشهرگریخته،دارد دوبارهٔ شهر می‌سازد. آن‌که به‌زمین پناه آورده بود ، حـالا

دلش را زده است. ۳ـ کیبوتص کم کم بدل به سنت شده است. مردان سیاست درایام تعطیل به‌آن [جا] می‌روند، روی‌کارت ویزیت ودرسوابق‌سیاسی خود از آن دم می‌زنند که عضو قدیم‌ترین کیبوتص‌اند والخ. ۵ـ کیبوتص، همان حوزهٔ اولیه‌ای است که اسرائیل در آن بوجود آمد. عین نخستین حوزه‌های مخفی مسیحیان دردخمه‌های روم.

۶ ـ استفاده دویم :

استفاده دومی که جلال از روی صفحات ۱۵۷ تا ۱۷۷ دفتر خشتی (سابق‌الذکر) یادداشت‌های روزانه خود به‌نام «سفرنامهٔ فرنگ (پاریس ـ ژنو ـ آلمان ـ هلند ـ انگریز) و دربرگشتن به ولایت عزرائیل ـ زمستان سال ۱۳۴۱ » کرد ، تنظیم طرحی بودبرای نگارش سفرنامهٔ ولایت عزرائیل . روی پنج صفحهٔ باریك و نازك ودراصطلاح اهل چاپ، روی«کاغذهای کناره» یادداشت شده. نقل‌عین آن یادداشت رادر این جایگاه خالی‌ازفایده‌نمی‌دانم. شماره‌گذاری‌های اول سرفصل‌ها ، تدبیر من است . خود وی ، بدون شماره سر فصل‌هارا نوشته وزیرآن را دوخط تیره [=] کشیده.

طرح‌کار [نگارش] ولایت عزرائیل :

۱) آغازیك جذبه ـ باخاطرهٔ‌یاشه‌وادیم‌شروع کنم‌ـ انشعاب وجایگزین کردن کیبوتص‌و کلخوز‌ـشروع‌حکومت‌اسرائیل و اخبار آن‌ـ ما واسرائیل درطول تاریخ ـ کتاب کویستلر « دزدان درشب» ـ محاکمه نورنبرگ‌و آدم سوزانی‌هاـ و روضه‌خوانی در مبانی.

۲) ولایت لی‌لی‌پوت‌ها ـ با مذاکرات بـا بازرس فرهنگ شروع می کنم ـ بی‌شرق و غرب بودن ـ صبرا ـ لولـه کشی لاخیشن. مردك ایرانی وخانه‌اش ـ جمعیت، اختلاط ـ اسفرادی وغیره ـ حیدری نعمتی جدید و دم خروس استعمار.

۳) ایمان و بی‌ایمانی ـ بامذاکرات با آن آقامعلم و آن‌نمایش شروع می کنم. وبعدش بـا بوق و کرنای دعوت تبعه و آن کنیسه‌ها ـ نیهیلیسم ماشین ودرمتن آن وفرار از آن ـ سرپل فرنگ‌وفرنگی مآبی‌درشرق ـ ترس، گناه، کفر ودیگرمفاهیم یهودی خصیدیم‌ها.

۴) سنگ اول بنا زیرپی‌می‌ماند ـ بـا مذاکرات با آن یارو Durer شروع کنم در بـارهٔ فیلم «هیروشیما، مون‌آمور» ـ آدمها ـ محیط ـ تنفرازشهر وماشین ـ پناه به‌زمین ـ متحجر شدن ـ تجدیدنظر ـ مرگ کیبوتص ـ سنگ اول بنا زیر پی می‌ماند. وحشتی نیست.

۵) تیری درپهلو یاعصایی به‌دست ؟ با سخنرانی آن یـارو شروع کنم ـ سخنرانی آن مردك «توفیق توبی» و سرمایه ـ گذاری ـ مهاجران، اعراب، ترس‌ازآنها ـ شوینیسم‌ساختگی اعراب ـ رافضی بودن ما ـ نقش ماکه عرب نیستیم.

۶) یاری‌های بخت ـ بادیداری از کلیسای‌شاگال شروع کنم ـ بیمارستان حدثـه ـ اراضی قـدس و هرقدمی، خاطره‌ای ـ سرمایه‌گذاری‌های فردی ودسته جمعی ذی‌نفع ـ کادرفراوان اروپایی ـ مردك‌اسکاتلندی لاخیشن جمع وجور بودن‌ولایت.

۷) **ریخت یاشمایل مملکت** -تنها اورشلیم است و ناصره که ریخت دارند - تل‌اویو بی‌سیماست- حیفا مختصری بیروت است با عمارت‌هازشت و سریع- درخت-کاریها وجنگل‌ها- برگردان زمین.

۸) **هنوز آب ازآسیابها نیفتاده** - با خاطرهٔ آن شب اول شروع کنم - داستان آن بچه‌ای که عیال می‌داند - ده کودکان ومسایل جنسی وغیره- مذاکرات باکارمندان وزارتخارجه‌ای- بچه‌هایی که به دزدی وغیره به کیبوتص گریخته‌اند.

۹) **رفاه ولوکس** - باخاطره مشاوکفرهش شروع کنم-مشاو وکیبوتص وتعدادشان- کیبوتص‌ها ازرشد ایستاده‌اند-بودجه بهداری هیستادروت سه برابر بودجه وزارت بهداری.

۱۰) **آغاز یك نفرت** - باخاطره‌تماشای فیلم اکودوس‌شروع کنم - آنور سکهٔ جهودبازی - رسیپروسیتهٔ [= مقابله] عرب وجهود والزام وجود هردوشان - به ترس زنده بودن‌اسرائیل والخ - وحدت‌ضمنی اعراب به علت وجود اسرائیل-مطمئن ترین سرپل سرمایه‌گذاری‌غرب درخاورمیانه - راه اسرائیل: درتن شرق رفتن، نه در لباسش - فعلا در لباسش رفته‌اند (زبان وخط)

۱۱) **شهر سفد ونقاش‌ها** - وآن‌زنك و تابلویش-درمملکت من‌مذهب‌را می کوبند - درمملکت آنها هم مذهب ملاك‌عمل نیست وبدتر ازآن، مرکزیت است‌برای‌مذهب‌بهائی‌والخ ...

۱۲) **فصل دیگری هیستادروت** - مأخوذ ازمقالهٔ ملکی- هیأت حاکمهٔ اسرائیل کیست؟- هیستادروت چیست ؟ - علاقه‌مندی

از کجاست ؟ ـ در آخر بیبلیوگرافی از آنچه دربارهٔ اسرائیل درآمده ـ مقاله ملك دربارهٔ کیبوتص ومقالهٔ آشوری.

۱۳) یك فصل درباره یهود وضد یهود ـ درمقدمه‌ای کوتاه ـ چگونگی تهیه وسایل سفر واینکه چگونه با «رفیعا» آشنا شدیم ـ وتشکرات ازحضرات رفیعا و «گیتازبلیر» ومدیرموزهٔ تل‌اویو ـ وقضیهٔ بهایی واسرائیلی.

۱۴) برای فصل آخر ـ بیاورم حرف وسخن با آن مردك یکدست را وباتورگمن. واشاره به اینکه بااین‌گوساله‌هاهم حرف وسخنی‌داشتیم وبه‌هم‌زدیم والخ ـ انتخاب زبان‌عبری برای وحدت دادن ملغمهٔ آدمی ـ انتخاب خط عبری ، برای تظاهر دادن به این وحدت ـ واسرائیل، از هردونظر، چه در وحدت‌ها وچه درتفرقه‌هایش آینده‌ای تاریك دارد:

دروحدت‌ها ـ ازمصر ترسیده‌اند وکینه به‌دل‌گرفته‌اند. ودر نتیجه حالا با روی دیگر سکهٔ نژادی کار می‌کنند.

درتفرقه‌ها ـ ازطرفی دچار ارتدوکس‌های خصیدیم‌اند . وازطرفی دچار نیهیلیسم ماشین .

۷ـ استفاده سیم :

استفادهٔ سومی که جلال از بیست صفحه یادداشت ـ های روزانه دو هفته سفر به اسرائیل کرد ، پاسخ مثبتی بود که به‌دوست بیست ساله‌اش دکترناصروثوقی داد، برای نوشتن‌یك مطلب تازه وبکر برای «اندیشه وهنر ویژه‌ی‌جلال‌آل‌احمد». و درزمستان‌سال ۱۳۴۲.یعنی کمتر ازیکسال فاصله با بازگشت ازسفر اسرائیل. وجلال

«ولایت اسرائیل» را داد که چندماهی طول کشید تاشمارهٔ ۴ دورهٔ جدید اندیشه وهنر، درمهر ۱۳۴۳ درآید. مقاله‌ایکه هفت‌صفحه ازیك‌شماره ۱۹۶ صفحه‌ای را اشغال کرد. یعنی بخشی ازفصل اول ودوم همین کتاب. که البته درآن شمارهٔ مجله، باحدود بیست مورد حشو واضافات چاپ‌شده بود. (دکتر وثوقی هم زیرفشار سانسورزمان درواقع مجله ماهانه‌نبود که درمی‌آورد. امکان نامه بود که منتشر می‌ساخت. وبدون هیچ نظمی درانتشار منظم آن که میسور نبود.)

دراین کتاب، آن مقاله، یا فصل اول و دوم کتاب حاضر، بدون آن حشو وزوائد چاپ شده است. که چون خود جلال دربارهٔ کم و کیف آن «ویژه‌ی جلال آل‌احمد» نوشته است[۱۳] من توضیح بیشتری نمی‌دهم. اما ذکریك خاطره را بی‌سبب نمی‌دانم.

□

حضرت حجةالاسلام سیدعلی خامنه‌ای در کلام تجلیل آمیز ی ازجلال، قبل‌ازآنکه به ریاست جمهوری انتخاب شود، در یادداشتی که درپاسخ انتشارات رواق نوشتند، با این عبارات یادکردند:

---

۱۳) نگاه کنید به: یك چاه دو چاله» نوشته جلال ــ که هرچند در خرداد ۱۳۴۳ نوشته شد، وجلال کوشید آن را درهمان ایام دریکی ازفصل نامه هایی که برخی ازدوستان درمی‌آورند چاپ کند، اما موفق نشد. وناچار ماند تا سال ۱۳۵۷ که انتشارات رواق آن را درآورد. رسالهٔ کوچکی است شامل ۵۴ صفحه که نگاه بفرمائید به صفحات ۳۳ تا ۴۴ آن.

با تشکر از انتشارات رواق ـ اولا به‌خاطر احیاء نام جلال آل‌احمد و ازغربت‌درآوردن کسی که‌روزی‌جریان‌روشنفکری اصیل‌ومردمی را ازغربت‌درآورد، وثانیاًبه‌خاطر نظرخواهی از من که‌بهترین سالهای جوانیم‌بامحبت‌وارادت به آن جلال آل قلم‌گذشته است ...

۱ ـ دقیقاً یادم نیست کدام مقاله یا کتاب، مرا با جلال آشنا کرد. دو کتاب«غربزدگی» و«دستهای آلوده»جزوقدیمی‌ترین کتابهایی است که از او دیده وداشته‌ام. اما آشنایی‌بیشتر من به وسیلـه و ببرکت مقاله‌ی « ولایت اسرائیل » شد که‌گله و اعتـراض من و خیلی از جوانهای امیدوار آن روزگـار را برانگیخت. آمـدم تهران (البته نه اختصاصاً برای اینکار) . تلفنی با او تماس‌گرفتم. و مریدانه اعتراض کـردم. با اینکه جواب درستی نداد،از ارادتم به او چیزی‌کم نشد. این‌دیدار تلفنی برای من خاطره‌انگیز است. درحـرفهایی که ردوبدل شـد، هوشمندی، حاضر جوابی ، صفا و دردمندی مردی که آن روز در قله‌ی « ادبیـات مقـاومت» قـرار داشت، موج می‌زد ... [۱۴]

[]

گلایهٔ آقای خامنه‌ای و بسیاری از جوانهای امیدوار «حوزه»به مقـاله «ولایت اسرائیل» (که در مهرماه ۱۳۴۳ در اندیشه و هنر چاپ

---

۱۴) نقل ازچهار صفحه‌دستنوشتهٔ سید علی خامنه‌ای که در اختیارروا‌ق است و اصل آنها در «از چشم برادر» خواهد آمد.

شد) دومین گلایهٔ «حوزه» است ازروشنفکران زمان. گلایهٔ نخست را، نشان دادم که ده سال‌پیش «قم» از مرحوم ملکی و علم و زندگی کرد. با وجود این یادآوری چند نکته زیر نیز خالی از فایده نیست :

۱ ـ مقاله‌ایکه زیرپوشش نامهٔ یك دوست ایرانی فرنگ‌نشسته، جلال در «جنگ هنر امروز» دکتر سیروس طاهباز چاپ‌کرد، و هفته نامهٔ «دنیای‌جدید» رابه‌توقیف‌ابدی‌گرفتار ساخت در سوم‌تیرماه ۱۳۴۶ و در نسخی‌معدود منتشر شد. که یاروشنفکر جماعت، در همان ایام آن را ندید و یا آن رادرخور توجه ندانست. آن نامهٔ ساختگی جلال، تا ضرب و زور ساواك را بگیرد، نام : «آغاز یك نفرت» را داشت. که خود وی و یا دکتر سیروس طاهباز ناشر اولی آن، مصلحت ندیده بودند با چنان عنوانی،حساسیت وعصبیت سانسور را برانگیزند. (که البته این ملاحظه و مراعاتشان درست درنیامد. و ساواك نه تنها اکثر نسخ آن را جمع کرد، بلکه هفته نامهٔ مزبور را تعطیل نمود). اما از ظرایف روزگار اینکه آن مقاله را نیز روحانیت آگاه دید. و نسبت‌به تکثیر آن احساس مسؤولیت کرد. وبا افزایش یك مقدمهٔ سه صفحه‌ای با امضای «ابورشاد» و توسط «نشرنذیر» دوبارآن را در قم به‌صورت یك رسالهٔ ۳۲ صفحه‌ای رقعی منتشر ساخت. یکبار در پنج‌هزارنسخه. و یکبار در پنجاه هزار نسخه. و ظریف‌تر آنکه برای آن‌رساله‌ـ لابد متکی به محتوایش‌ـ نام «اسرائیل، عامل امپریالیسم» را برگزید.

۲ـ جلال با تمام ارادتی که به مرحوم خلیل ملکی و برادرش مهندس ملك داشت، هیچگاه دچار شیفتگی سوسیالیست‌های ایرانی نسبت به اسرائیل نبود. جوهر علاقه واعتقادی که او به فرهنگ اصیل

اسلامی داشت، به او اجازه نمی‌داد که چون دیگر یاران خویش، به دستاوردهای توفیق‌آمیز کشاورزی اسرائیل، در شکل کیبوتص‌ها، از صمیم‌دل به‌وجد آید. و همین شك و تردیدهای اصولی بود که نوشته‌های جلال را همواره از نوشته‌های مرحوم ملکی تفکیك می‌کرد. پندار من آنست که وقفه‌های چندگانه ایکه در تبلیغ کیبوتس‌های اسرائیل در مجلهٔ مرحوم ملکی (علم و زندگی و نبرد زندگی) اتفاق افتاده است، می‌تواند از جمله به‌علت تحذیرهایی بوده باشد که جلال به ملکی می‌داده است. ملکی در جلال، به چشم یك مشاور هوشیار و صدیق می‌نگریست. و این مطلب را، خیال می‌کنم خود آن مرحوم در مقدمه یکی از کتابهایش نیز یادکرده است. [۱۵]

وقتی جلال، از بین روشنفکران ایرانی در سال ۱۳۴۶ برای اول بار فریادش درآمد که:

بمناسبت اینکه نازیسم ـ این گل سر سبد تمدن بورژوایی غرب ـ شش میلیون یهودی فلك‌زده را در آن کوره‌های آدم‌پزی پخت ـ امروز دو سه میلیون عربهای فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه‌داران وال‌استریت و بانك روچیلد کشته و آواره بشوند. و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت‌های هیتلر شریك بوده‌اند و در همان ساعت دم برنیاورده‌اند، حالا به همان یهودیها در خاور میانه سرپل داده‌اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و

---

۱۵) به‌احتمال قوی در مقدمهٔ چاپ اول مجموعهٔ مقالات ملکی که با نام «برخورد عقاید و آرا» منتشر شد. حیف که کتاب در دسترس نبود.

دیگر خیال مبـارزه ضد استعمار غرب را در سر نپرورند و دیگـر کانال سوئز را رو به ملل تمدن نبندند ! [۱۶]

مجادلهٔ داغی رابا استادش مرحوم ملکی باعث شد که دست کم خیال می کنم دکتر سیروس طاهباز ناشر آن فریاد، بیاد داشته‌باشد.

۳ ـ جلال فقط نخستین فریاد کننده ازظلم دولت اسرائیل نسبت به اعراب نبود. اودرعین حال نخستین فردی بود که ـ در سفر ۱۴ روزهٔ سال ۱۳۴۱ خویش به اسرائیل، توانست دم خروس امپریالیسم غرب را، بیرون آمده از جیب دولت اسرائیل ببیند و بگوید. (گفتنی که در سخنرانی زمستان ۱۳۴۱ موسسه مطالعات و تحقیقات ودرمقاله پائیز ۱۳۴۳ اندیشه وهنر، تلویحی بود ودرمقاله تابستان ۱۳۴۶ جنگ هنرامروز، تصریحی.) و افزون بر اینها، جلال نخستین گزارشگری بود ازایرانیان که توانست «مسأله اسرائیل» رابه دو بخش قابل تفکیك «اعراب ویهود» و «اعراب و صهیونیسم» تقسیم کند.

در خاتمه این بخش از مقدمه ام ـ که امیدوارم گفتار زایدی نبوده باشد ـ فهرست ناقصی فراهم کرده ام ازچند کتاب دربارهٔ «مسألهٔ اسرائیل». برخیشان ترجمه و برخیشان تألیف. اما تمامشان پس از گزارش و گفتار جلال نشر یافته. (و این کاری بود که خود جلال قصد داشت انجام دهد. امـا چون اثری در فارسی منتشر نشده بود، ناچار او موفق به اینکار نشد.)

امیدوارم این فهرست ناقص نه حمل بر پایمال کردن فضل تقدم مؤلفان یا مترجمانی باشد که اثری و قبل از جلال منتشر کرده بوده‌اند

---

۱۶) نگاه کنید به فصل پنجم همین کتاب.

که من ندیده‌ام. و نه حمل بر آن گردد که من پنداشته باشم برادرم جلال مؤلفان و مترجمان بعدی را، بطور مستقیم به انجام تألیف یاترجمه‌ای درباره «عرب و یهود» برانگیخته باشد. (چنانکه مترجم فارسی «آلبر ممی» در مقدمه «چهره استعمارگر، چهره استعمارزده» به این امر اشاره کرده است). اما درعین حال براین باورم که از راه توجه دقیق جلال و تفکیک مسأله عرب و یهود به دو بخش فوق، نه تنها توانست به نویسندگان همسال خویش القاشوقی را بنماید برای نشر آثاری که چه بسا خود آنان و همزمان با جلال نسبت به آن کنجکاو بودند، بلکه افزون بر آن توانست در نسل پس از خویش نیز تأثیر گذارد و آنان را به انجام مسؤولیت‌هایشان برانگیزد.

۸ـ کتاب نگاری (بیبلیوگرافی) :

در فهرست ناقص زیر ملاك تقدم را، تاریخ انتشار آثار قرار دادم تا سندی باشد برادعایم. مبنی بر اینکه جلال اگر چه آغاز کننده اسرائلیات درادبیات فارسی نبود، امااولین شك کننده‌ای بود که زیرنفوذ تبلیغات امریکا و صهیونیست‌ها قرار نگرفت. وقتی «آغاز یك نفرت» را در جنگ هنرامروز دکتر سیروس طاهباز چاپ کرد، هنوز دو هفته از شبیخون اسرائیل به مصر و اعراب نگذشته بود. که در ۵ و ۶ ژوئن سال ۶۷ (مطابق با ۱۵ و ۱۶ خرداد سال ۱۳۴۶) انجام گرفته بود. و «آغاز نفرت» آخرین فصل سفرنامهٔ جلال است به اسرائیل. حالا نگاه کنید به تاریخ دیگر آثاری که یا ترجمه شده است و یا تألیف:

۱ ــ سال ۱۳۴۷ــ ترجمهٔ مقالات ماکسیم رودنسن و ایزاك دویچر

(هردو یهودی الاصل) توسط هزارخانی و با نام دربارهٔ فلسطین.

۲ ــ سال ۱۳۴۸ ــ ترجمه اثرماکسیم رودنسن (یهودی الاصل) توسط دکتر رضا براهنی و با نام : عرب واسرائیل .

۳ ــ سال ۱۳۴۹ ــ سلسله مقالاتی که سید جوادی در روزنامه کیهان و مجله نگین، در فاصله سالهای ۴۷ تا ۱۳۴۸ چاپ کرده بود و درآن سال به صورت کتابی با نام اعراب واسرائیل منتشر گشت.

۴ ــ ۱۳۴۹ــ ترجمهٔ اثرج.بابریل توسط ابوطالب صارمی وبا نام جنگ طولانی اعــراب و اسـرائیل .

۵ ــ سال ۱۳۵۰ ــ ترجمه گزارش حقوقدانان الجزایری توسط دکتر اسدالله مبشری و با نام : مسأله فلسطین .

۶ ــ سال ۱۳۵۰ ــ ترجمه ادوارعطیه وهانری کتان توسط دکتر هزارخانی و با نام : فلسطین مـال کیست ؟

۷ ــ سال ۱۳۵۰ ــ ترجمه دو مقـاله از صبری لویس والی لوبل توسط دکتر فکری ارشاد و با نام : صهیونیسم در فلسطین .

۸ ــ سال ۱۳۵۱ ــ کتـاب سید هادی خسروشاهی با مقدمهٔ علی حجتی کرمانی بانام: پیکار در فلسطین و بیت المقدس (مؤلف ومقدمه نویس هردو از طلاب حوزه وحجج اسلام)

۹ ــ سال ۱۳۵۱ــ ترجمه نظرات وسخنرانی های جمال عبدالناصر رئیس جمهورفقید مصرتوسط ابراهیم یونسی وبا نام ما ومسأله فلسطین.

۱۰ ــ سال ۱۳۵۲ــ ترجمه ای ازجـرارد شالینـد توسط مهدی خسروی و با نام : نهضت های مقاومت فلسطین .

۱۱ ــ سال ۱۳۵۲ــ ترجمــه ای از گالینانیکیتینا . ترجمــه ایرج

مهدویان و با نام : دولت اسرائیل.

۱۲ ــ سال ۱۳۵۳ ــ اثر فقید شهید مصطفی شعاعیان با نام نقش اسرائیل ورژیم پهلوی درخاور میانه .

۱۳ ــ سال ۱۳۵۴ــ ترجمه‌ای از حسنین هیکل سردبیر الاهرام و دوست ناصر توسط کاظم موسایی و با نام:جنگ رمضان.

۱۴ ــ سال ۱۳۵۴ــ ترجمه اثر محمود حسن عرب توسط رضا قازیاری با نام : اعراب امروز .

۱۵ــ سال ۱۳۵۴ــ ترجمهٔ اثر ژان کلودگلیو توسط غلامرضا نجاتی و با نام : روزهای مصیبت‌بار اسرائیل.

۱۶ــ سال ۱۳۵۶ــ ترجمه مقالهٔ حسنین هیکل مصری توسط بهمن رازانی و با نام : موقعیت اعراب و اسرائیل .

۱۷ــ سال ۱۳۵۷ــ اثر حجةالاسلام هاشمی رفسنجانی در قم و با نام : اسرائیل و قدس‌عزیز.

۱۸ــ سال ۱۳۵۷ــ اثر اسرائیل شاهاك ترجمهٔامان‌الله ترجمانی با نام: نژادپرستی دولت اسرائیل .

۱۹ــ سال ۱۳۵۷ــ اثر افرایم (= ابراهیم) سولا ترجمه‌فرامرز فرامرزی و با نام : خداحافظ اسرائیل.

۲۰ــ سال ۱۳۵۷ــ اثر تیری دژارده ترجمهٔ حسین مهری و با نام : صد میلیون عرب .

۲۱ــ سال ۱۳۵۸ــ ترجمهٔ اثر منیرشفیق عرب توسط نهضت آزادی و با نام : تجربیاتی از انقلاب فلسطین.

۲۲ــ سال ۱۳۵۸ــ ترجمهٔ اثر ایوانف‌سویری توسط ابراهیم

یونسی با نام : صهیونیسم.

۲۳ــ سال ۱۳۵۸ــ تحقیق و اثـر فقید مصطفی شعاعیان با نام : **جنگ سازش در فلسطین** .

۲۴ــ سال ۱۳۵۸ــ کتاب و رساله دیلمقانی با نام: **انقلاب‌فلسطین.**

۲۵ــ سال ۱۳۵۹ــ اثر لوکرتیف با ترجمه مازیار (احتمالانام مستعار باشد) و با نام : **رژیم اشغالگر قدس، اسرائیل اسطوره وواقعیتها.**

۲۶ــ سال ۱۳۶۱ــ تـرجمـهٔ اثـر منوهیـن توسط و ازریـك درساها کیان بانام: **منتقدان یهودی صهیونیسم** .

۲۷ــ سال ۱۳۶۳ــ ترجمهٔ اثر الکساندر توسط توری آرمان و با نام : **نفوذ صهیونیسم در دولت امریکا.**

۲۸ــ بی‌تاریخــ ترجمـه و تألیف ناصر پورقمی با نام: **اعراب و اسرائیل و آینده** . توسط انتشارات جاویدان (چون تـاریخ نداشت نام ناشر را آوردم).

۲۹ــ بی‌تاریخ ـ ترجمهٔ اثر حکم دروزه توسط کریم زمانی با نام : **پروندهٔ فلسطین** که توسط انتشـارات بعثت در تهـران پخش شد. (چون تاریخ نداشت آدرس ناشر را آوردم).

۹ـ آخرین سخن :

۱ـ در کتـابخانه شخصی خودم، بیشتر از سیزده تا از کتابهـای فوق را ندارم, از آنجا که فهرست کاملی دراین‌گونه موارد نیست ، از یاری‌های ارزنده همکار و سرورم محسن سنجابی و دوست جوانم‌علی دهباشی استفـاده کردم. آنان با پی‌جویی در فهـارس ناشران تهران و شهرستانها،فهارسی را دراختیارم گذاشتند که‌ترکیب و جمع‌بندی آنها،

اینی بود که تقدیم شد.

۲ـ یقین دارم خواننده محقق و عاشق کتاب، کاستی و کژی‌هایی در تدارك این فهرست خواهد دید. اما امیدوارم این کاستی و کژی را حمل بر غرض شخصی من و همکارانم نکند. باعث تأسف است که شناسنامه هر کتابی را در صفحه دوم یا چهارم کتاب آوردن ـ که خیال می‌کنم ابتکار رواق هم بوده باشد ـ هنوز رایج و مرسوم ناشران و مؤلفان نشده است. انتظار دارم کاستی‌ها و کژی‌ها را در تنظیم این فهرست، از طریق عشاق کتاب، و در چاپ بعد برطرف کنم.

۳ـ به جهاتی به خود اجازه ندادم لیست کتب دیگری که بطور جنبی و غیرمستقیم به مسأله عرب و یهود و یا مسأله عرب و اسرائیل پرداخته‌اند، ضمیمه این فهرست کنم. کتبی امثال **نژادپرستی و فرهنگ** و یا **گفتاری در باب استعمار** اثر امه‌سه‌زر و یا **چهره استعمارگر، چهره استعمارزده** اثر آلبر ممی را نخواستم با این کتابنگاری اسرائیلیات مخلوط کنم. به‌ویژه که مترجمان آن، به‌گونه‌ای اشاره کردند که ترجمه آن کارها را، مدیون جلال‌اند. و یا دست کم به‌تشویق او بوده است که به ترجمه آن آثار دست زده‌اند.

۴ـ متن، حواشی و ضمایم این کتاب را، با وسواس و دقتی که در توانم بوده است، خود استنساخ کرده‌ام. (از روی خط ریز برادرم که یقین نداشتم برای کارگران حروف‌چین، خواندن آن بدون اشکال باشد) به متن و حواشی چیزی نیفزودم مگر آنکه آن را در بین دو قلاب [ ] گذاردم.

۵ـ ترجمه چند متن از ضمایم این کتاب را که برادرم جلال

فرصت ترجمه شان را نیافت ، مدیون یاری‌های ارزنده همکار ان و عزیزانم علی چنگیزی و سعید باستانی هستم که از هردوشان یاد کرده‌ام.

ع- این مقدمه دراز و بی‌تناسب با متن، اثر من است. یعنی گناه من است. اگر آن‌را قبل از چاپ به نظر عزیزانم سرکار خانم‌دانشور و جناب پرویز داریوش نرساندم، بعلت بزرگواری‌های آنان بوده‌است که هردو اززمرهٔ اوصیای جلالند و از نخست‌نسبت به من‌مهرولطفی داشته‌اند که خود را شایسته آن همه حسن‌ظن نه می‌دیده‌ام و نه می‌بینم.

شمس آل‌احمد

ولایت عزرائیل

۱) پیش درآمد:

«ولایت» می‌گوییم به دو معنی:

اول اینکه حکومت یهود در آن سرزمین فلسطین، نوعی «ولایت» است و نه «دولت». حکومت اولیاء جدید بنی‌اسرائیل است بر ارض موعود. نه حکومت ساکنان فلسطین بر فلسطین. و نخستین تضاد ناشی از حضور حکومت اسرائیل، همین است که بیاید. ملتی یا قومی یا پیروان دینی یا بازماندگان آن دروازه سبط ـ به هر تعبیر که می‌خواهید ـ در طول تاریخ و سنت و اساطیر دربدری‌ها کشیده و آرزوها در دل پخته تا عاقبت به صورتی به چنین آرزویی، و در سرزمینی نه چندان فراخواننده، و «موعود» مستقر شده. به جبر زمانه یا به الزام سیاست یا به روشن‌بینی اولیاء یا به حکم اقتصاد و سرمایه‌گذاری بی دغدغه. که یك‌به‌یك را خواهم رسید. و اکنون اگر نه جرأت قیاسی با ابراهیم ـ خلیل و داوود و سلیمان و موسی علیهم‌السلام باشد ـ به هر صورت رجال سیاست امروز اسرائیل را به راحتی می‌توان اگر نه از انبیا ـ اولیا خواند و مقایسه‌شان کرد با آن الباقی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر اسرائیل که ما از میان همه‌شان، یخهٔ «جرجیس» را گرفته‌ایم و از او نمونهٔ

معجزه‌های به وقوع نپیوسته را قصد کرده‌ایم. و اینك معجزه به‌وقوع پیوسته است و بی هیچ لافی در غربتی. نه «بن گوریون» دست کمی از «ادریس» دارد و نه «موشه‌دایان» از «یو آب» . و این اولیای جدید هر یك با نبوات خود ودست کم باروشن‌بینی‌های خود، درسرزمین فلسطین ولایتی ساخته‌اند دعوت کنندهٔ همهٔ بنی اسرائیل ، که دو میلیونشان در نیویورك‌اند و هشت میلیون دیگرشان در دیگر نقاط عالم. و مهمترین نکته در به وقوع پیوستن معجزه اینکه ولایت اسرائیل با دو میلیون و اندی ساکنان سرزمین تنگ و دراز خود ، چه بخواهد چه نخواهد ، اکنون دارد به نام همهٔ دوازده میلیون یهودیانی که در عالم متفرق‌اند حکم می‌راند وعمل‌می‌کند. اگرتنها یك مثال به عنوان نمونه‌کافیست، از محاکمهٔ « آیشمن » یادی کنیم که ایادی اسرائیل او را در امریکای جنوبی گرفتار کردند و به‌اسرائیل آوردند و محاکمه‌اش کردندو کشتند و خاکسترش را نیز به آب دادند. و تازه این همه، به نام آن‌شش‌میلیون یهودی که در داغگاههای اروپای خوره‌گرفته به فاشیسم ، قربانی شده بودند . در سالها پیش از استقرار ولایت اسرائیل و در متن مقررات حکومتی که امروز خود آلمانها نیز ازیادآوری نامش و رسوم و آدابش شرم دارند .

معجزه این را می گویم. امری خلاف‌عرف‌وعادت. عرف‌قوانین بین‌المللی. عادت حکومتها که‌حتی اگر «تروتسکی»را در مکزیك‌سر به نیست می کندبه ضرب چکش تروریستی است متعصب وهمان‌درمحل، کارش را می‌سازند.

حتی به علت وقوع چنان امری شده ، نیز چاره‌ای نیست جز

اینکه اسرائیل را ولایتی بدانیم و اداره‌کنندگانش را اولیا ـ که به نام چیزی برتر از اعلامیهٔ حقوق بشر، گام می‌زنند. گویی هوایی از «یهوه» در سر ایشان است و آن نبوت‌ها... که موسی تا قتل نفس نکرد و سر به بیابان نگذاشت، داغ پیامبری را برسینهٔ خود نیافت.

ولایت اسرائیل گفتم، این به یك معنی.

دوم، به‌این معنی که سرزمین فعلی اسرائیل به هرصورت چیزی شبیه یك مملکت نیست. اگر از مملکت آن مفهومی را می‌توان‌داشت که ما داریم. چیزی شبیه قاره‌ای. ولایت اسرائیل یك وجب خاك است. چیزی در حدود ولایت ساوه. کمتر از هشت هزار میل مربع. وچه سخت جانست. و اگر موسی علیه‌السلام می‌دانست که قوم را به چه سنگلاخی رهنمون است و «اردن» چه مسخرهٔ ظریفی از «نیل»است، هرگز بر آن دیار انگ «ارض‌موعود» نمی‌نهاد. و قوم را، این همه سالیان در تب و تاب نمی‌برد.

اما در دنیایی که ما داریم ـ با مملکت‌های یك وجبی، اما معتبری(!) همچون‌سویس ودانمارك و ایسلند وقطروکویت وامیرنشین‌موناکو ـ همین‌یك وجب‌خاك‌اسرائیل درحوالی‌دسترس پذیرما که‌گوشه‌ای از شرقیم، همچون مشتی روی میز «هلال‌خضیب» هم منشأ قدرتی‌است و هم (به همین‌علت) منشأ خطری.

قدرت وخطر به این اعتبار که تا چگونه به دنیا بنگری.

اگر از دریچهٔ چشم سیاستمداران عرب بنگری، مبنای‌خطری است از برای حصول یك پارچگی خلافت اسلامی که بسیار کسان، از پس مرگ عثمانی، خوابش را دیده‌اند. اما:

اگر از دریچهٔ چشم یك شرقی بنگری که منم ـ خالی‌از تعصب و غلو و کینه ـ و نگران آینـدهٔ شرقـی که یك سرش « تل‌آویو » است و سر دیگرش «توکیو» ـ و همین شرق است که محل حوادث آینـده است‌وامید دنیای‌خسته‌ازغرب‌وغرب زدگـی است،درچشم این شرقی، اسرائیل با همهٔ معایبش و با همهٔ تضادهایی که در درون نهفتـه دارد، مبنای قدرتی است. و قدم اول است به عنوان نوید آینده‌ای که دیگر نه چندان دور است .

من به این دومعنی اسرائیل را «ولایت» می‌خوانم.ودراین دفتر کوششی‌خواهم کردتاآنچه‌رااز این«ولایت»شناخته‌ام،بازگو کنم. نه‌به قصد تبلیغی و نه به عنوان پاداش سوری که در آن ولایت خورده‌ام. و نه‌به قصدراهنمایی‌سیاست دودوزهٔ حکومت ایران نسبت به‌اسرائیل. و نه به‌قصد رنجاندن اعراب ـ که‌کار من سیاست نیست ـ ونه‌به‌عنوان سفرنامه‌ای یا تقبیح‌نامه‌ای . بلکه تنها به این‌عنوان تا بدانید که صاحب قلمی‌از این سوی‌عالم ـ و فارسی زبان ـ درمقابل واقعیتی که‌حکومت جدید بنـی‌اسرائیل است ، بر گوشه‌ای از شرق چه وضعـی دارد و چه حرف و سخنی و چه اماها .

اما به صراحت و در همین‌اول‌کار بگویم که صرف‌نظر از سنت و اساطیر و آن وعده و وعید دراز و صرف نظر از اینکـه چه شد تا حکومت اسرائیل در آن ولایت‌مستقر شد، که‌کار تاریخ نویسان است، حکومت اسرائیل با وضعی که فعلا دارد از نظر من شرقی، از طرفـی سر پل مطمئنی‌است برای سرمایه‌گذاری‌غرب که پس‌از جنگ دوم به صورتی دیگر و به لباسی دیگر در شرق نمودار شده است . ومن با

این قسمت اسرائیل بگو مگوی فراوان دارم . و بعد هم تجسم خشن کفارهٔ گناهانی است که هم‌در آن سالهای جنگ، فاشیستها ، در«داخو» و «بوخن‌والد» و دیگر داغگاهها، مرتکب شدند . درست توجه کنید که‌گناهی است و غربی مرتکب شده است و من شرقی کفاره می‌دهم. و سرمایه‌ای‌است که غربی صادر می کند و من شرقی پایگاه می‌دهم . در این مورد نیز حرف و سخن‌ها دارم.و در این همه اگر راستش را بخواهیم، مسیحیت حجابی از اسرائیل میان خود و عالم اسلام کشیده است تـا من خطراصلـی را نبینم.سر اعراب این چنین است کـه‌گرم شده .

با اعراب هم حرف و سخنها دارم . درست است کـه‌آوارگان فلسطین همچون گویی دم چوگان سیاستمداران عرب سالها است که به طفیلی گری‌خو کرده‌اند.امادرست‌توجه کنید که همین‌آوارهٔفلسطینی اکنون بیش‌از ده سالی‌است که دارد کفارهٔ گناهی‌را می‌دهد که دیگری درآن بلخ جهنمی کرده است.ازاستخوان پاره‌های ولایت عثمانی این تکهٔ آخر ـ این فلسطین ـ که به عنوان«لقمهٔ خوش بحال دهنم» کناری نهاده شده بود ، اکنون همچون گرزی بر سر سفرهٔ میان خلیج فارس و رود نیل نشسته است.آیا همچون مترسکی،تا هیچ دستی پا از گلیم بشقاب خود دراز نکند ؟

و من حتی کمی دورتر می‌روم و می گویـم که اگر روزگاری حکومت‌اسرائیل از میان‌برخیزد،رهبران عرب دیگر به‌چه چیز متوسل خواهند شد به عنوان تنها مانع وحدت اعراب؟ وآیا مگر نه‌این‌است که همین حضور اسرائیل وترسی که از آن در دل اعراب‌انداخته‌اند،

علت وحدت‌های حقیر و یکپارچگی‌های داخلی مرزداران این سوی عالم است ؟

نکتهٔ دیگر اینکه من گرچه دراین شهید نمایی از حد گذشتهٔ یهودیان به خاطر آن کشتار جنگ ، آنطرف سکهٔ فاشیسم را می‌بینم و تکیه بر نژاد پرستی را که به جای خود بیاید . اما این را هم می‌بینم که اگر قراراست پایگاه باشی، ازاسرائیل بیاموز که خود را چه گران فروخته است! و اگر قرار باشد به مردی همسایه‌های دور زن کنی،هم چنین . و اگر قرار است ادای دموکراسی را در بیاوری ، آنهم در سرزمینی که تا خدا خدا بوده است زیر چکمهٔ فرعون‌های زمینی و آسمانی گسترده بود... هم‌چنین . به هرصورت اسرائیل برای من شرقی از میان همه سرمشق‌ها ، سرمشقی‌است در معاملهٔ با غرب. که به قدرت‌روحی یك شهادت‌چگونه صناعتش را بدوشیم و غرامت ازش بستانیم و سرمایه‌اش را بکار آبادی مملکت بگماریم و به قیمت چند صباحی تبعیت سیاسی،استقراری‌به‌کار تازه‌پای‌خود بدهیم .

و نکتهٔ‌آخر اینکه این شرقی فارسی زبان از اعماق‌تاریخ نظری به یهود دارد . در عهد بوق داریوش و خشایارشا این من بوده‌ام که « استر » را بر تخت نشانده‌ام و « مردخای » را به وزارت برگزیده‌ام و به تجدید بنای«هیکل»فرمان داده‌ام. وگرچه در کوچه و بازار ری و نیشابور گاهی‌به‌تحریك وغرض حاکمی،یانفع فرمانروایی‌به‌جهود کشی هم پرداخته‌ام ، اما مزار « دانیال‌نبی » در شوش هنوز معجز می‌کند و «استرومردخای» در همدان از یك امامزادهٔ صحیح‌النسب هیچ‌دست کمی ندارد.اما بگذرید ازآن‌منت نهادن‌ها و بار خودخواهی حماقت

آمیز را بر دوش خلق خدا نهادن‌ها .مرا همان بس که همین دانیال‌نبی در روزگاری از تاریخ من وزیر بود که اصلا نمی‌خواهم بدانم شاهش که بود .

۲) آغاز یك جذبه:

برسر یکی از تپه‌های حومهٔ اورشلیم بنای یادبودی ساخته‌انـد برای تمام آنها که در بازداشتگاه‌های زمـان جنگ دوم سوخته‌انـد یا مرده‌اند یاکشته‌شده‌اند، به‌اسم «یدوشم» (دست ونام)[۱۷]. چهاردیواری عظیم از سنگ خارا. قلوه سنگ‌های سه چهار خـرواری درهٔ اردن. هر یك تیله‌انگشتی دیوان. و سقفی یك‌پارچه وقطور برسر این چهار دیوار. و دری بزرگ وزمخت وسیاه از ورق‌آهـن نخاله. و همه‌جـا شباهت‌های فراوان با مقبره‌آخرین کشته‌های فاشیسم در رم[۱۸].

روزی که به‌دیدار این بنای یادبود رفتیم، مردی که راهنما بود حسابی یك دهن روضه خواند و اشکمان راگرفت. که اگر او نبود و روضه نمی‌خواند هم،چنین می‌شد. تصویر چه تحقیرها بردیوار وچه

---

۱۷) مأخوذ است‌از تعبیری توراتی (اشعیاء نبی‌باب ۵۶ ـ آیهٔ ۵) که درآن یهوه وعدهٔ حفظ نامی و دستی (یادبودی) از خود را بکسانی می‌دهد که چنین‌وچنان مراسم مذهب را حفظ کنند.

۱۸) مقصودبنای یادبود Martiri della Fosse Ardeatine است‌در رم. با دری از مفرغ کارمیرکو (Mirco) مجسمه‌ساز معاصر ایتالیایی.

توحش‌ها در تن کوره‌های آدمسوزان وچه کیف‌ها از پوست آدمـی و عکس چه دوکهای سیاهی در پس میله‌ها وچه‌چشمهایی ... بماند. که من‌قصد روضه‌خوانی‌ندارم. همان‌روز یك‌خانوادهٔ‌هلندی نیز به‌زیارت آمده بود که به‌خاطر آنها مراسمی اجـرا می‌شد . دسته‌ای از کـودکان دبستانی زیرطاق عریض وسکوت‌انگیز دخمه‌وار بنا،سرودی خواندند و یك خاخام دعاها کرد ونشانها به‌آن خانـواده دادند وتشکرها کـردند از پدر آن خانواده که درزمان جنگ پانزده یابیست یهودی را پناه‌داده بود و ازجهنم‌گریزانده بود.

کسی که‌نشان می‌گرفت‌کاسبکار مانندی بود باقیافه‌اندکی‌زمخت و دهاتی . امـا برای آزاده بودن لازم نیست فیلسوف‌باشی یـا سیمای بزرگان داشته باشی. لابد مردی بوده دلسوز وهمدرد خلق خدا و از دستش هم برمی‌آمده وکسانـی را از بنی‌اسرائیل لای صندوقهای کالا برکشتی نشانده ورهایی‌داده. یعنی در سخنرانی کوتاهی که درجواب تشکر اداره‌کنندگان مراسم کرد چنین‌گفت . وافزود که او درهمه این کار کوچك هیچ قصدی‌نداشته‌جزاینکه جوابی می‌داده‌است‌به‌جذبه‌ای که درخود بسوی‌اینهمه‌فداکاری وشهادت وتحمل زجر، می‌دیده .

ومن‌آنروز بیاد جذبه‌ای افتادم که درآغاز کار اسرائیل مرا ـ یا بهتر بگویم ما را ـ از نظری دیگر به‌اسرائیل می‌خواند. سخن از سال ۱۳۲۷ است یاکمی پیشتر.

ما دسته‌ای بودیم که‌در اواخر۱۳۲۶ازحزب‌توده انشعاب کردیم. بعللی که من در«خلیل‌ملکی وبت‌شکنی و عاقبتش»[۱۹] نشان داده‌ام و در

---

۱۹) [اشاره‌است به فصل ششم درخدمت وخیانت روشنفکران به‌اسم:
←

جستجوی توجیه خود دقیق‌ترین خبرگیران بودیم از آنچه در دیگر احزاب همانند می‌گذشت از چنان انشعابی . درحزب کمونیست هند و بعد،از قطع روابط تیتو با مسکو . ضمن این توجیه در جستجوی چیزی بجای «کلخوز» نهادن بودیم که عاقبت به «کیبوتص» دست یافتیم. دکانی‌بود وشاید هنوزهست درلاله‌زار. پارچه فروشی وخیاطی به‌اسم«ملامد».که توزیع کنندهٔ نشریات اسرائیلی‌نیز بود ومن آنوقت‌ها مستاجرخانهٔ نادرپور بودم درکوچهٔ نکیسای لاله‌زار.وهر روز گذارم از جلوی‌آن دکان بود. آن انتشارات را پشت شیشه می‌گذاشت که مردم ببینند. تامن‌هم دیدم وگرفتم وخواندم وحسین‌ملك را خبر کردم و کار بجایی کشید که ما دو نفر شدیم مشتری پروپا قرص روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابچه‌های اسرائیلی . و از آن پس بود که حسین ملك‌چیزی دربارهٔ کیبوتص منتشر کرد[۲۰] و سپس «علم وزندگی» وارد گود شد. و ما جمعاً شدیم برگردانندهٔ آنچه از سوسیالیسم دهقانی اسرائیل‌باین‌مملکت می‌رسید. واین‌شهرت‌کار را بآنجا کشاند که «علم و زندگی » دو سه بار ازطرف روحانیان تهدید شد . ولی‌ما، به‌ازای «کلخوز»، آنچه راکه بایست یافته بودیم . «کیبوتص» را. با چوب بستی سوسیالیستی ولی سخت بیگانه از انگ استالین. پس ازآن‌بود که کتاب «کویستلر» را باسم «دزدان درشب» دیدیم در وصف تاسیس یك کیبوتص‌جدیددرمتن بد رفتاری همسایگان‌عرب ـ وتازه این کتاب

قضیه انشعاب وخلیل ملکی.]

۲۰) در مجلهٔ ماهنامهٔ اندیشه نو.که انور خامه‌ای درش می‌آورد . در سال ۱۳۲۷. وسه شماره بیشتر دوام نیاورد.

را نیز بآن علت که نویسنده‌اش پیش از آن «صفر و بی‌نهایت[۲۱]» را نوشته بود. حاوی تجربه‌ای دو صد چندان دشوارتر از تجربه وصل و فصل ما با دستگاه نمرودی استالین. و اینها همه مؤید بود و تسلا بود. و توجیه بود. و ناچار جذبه داشت. «کویستلر» هم مثل ما با استالین که بریده بود کارش به کیبوتص کشیده بود. و چرا؟ چون در آنجا اساسی برای اجتماعی کردن وسایل تولید کشاورزی در ناحیه‌ای از دنیا نهاده بودند که از سوسیال دموکراسی روس الهام می‌گرفت و نه از استالین. و سالها پیش از اینکه استالینی در کار باشد آنها طرح کارشان را ریخته بودند. و آیا این نه‌خود، علت اصلی نزاعی است که میان اسرائیل و روسیهٔ شوروی است که از مهاجرت یهود روس سخت ممانعت می‌کند؟

این چنین بود که من با اسرائیل آشنا شدم. از آن پس متن محاکمهٔ نورنبرگ را گیر آوردم و خواندم و بعد یك بار دیگر با «عهد عتیق» پیمان تازه کردم. و بعد چیزی درست کردم به اسم «کتاب سوم پادشاهان» که هنوز درنیامده است. و چیزی دیگر به اسم «رسالهٔ پولوس رسول» که درآمده است[۲۲]. از آن تاریخ به‌بعد مرتب در بارهٔ اسرائیل خبر

---

۲۱) این کتاب را در آن واحد دو نفر از ما ترجمه کردند. دکتر وثوقی و علی‌اصغر خبره‌زاده که منتشر هم شد. درست در همان زمانی که خود من «بازگشت از شوروی» آندره ژید را ترجمه می‌کردم.

[جلال ترجمه اول را که ناصر قلی‌نوذری و به‌نام «ظلمت نیمروز» منتشر کرد: به‌نام ناصر وثوقی ثبت کرده که البته طغیان قلم است. مرحوم نوذری هم از آشنایان مشترك آنان بود.]

۲۲) یکبار در «مهرگان» و اخیراً در مقدمهٔ چاپ دوم زن‌زیادی. [کتاب ←

می‌گرفته‌ام ومی‌خوانده‌ام تا در بهمن ۱۳۴۱ که با زنم هفده‌روزمهمان دولت‌اسرائیل‌بودم. وفرصت این‌را یافتم‌تاآنچه را درکتابهامی‌خواندم از نزدیك لمس کنم وعاقبت ببینم آنچه راکه چنین جذبه‌ای داشت.

ازاین‌جذبهٔ‌نخستین که بگذریم کشش‌های دیگری نیز درکاربوده است که می‌شمارم:

من شرقی غیرعرب فراوان چوب اعراب را خورده‌ام و هنوز هم می‌خورم[۲۳]. با همهٔ باری که از اسلام بدوش من بوده‌است وهنوز هست، ایشان مرا «عجم» می‌دانند. «رافضی» هم می‌دانند. محرابی برای تشیع من قائل‌نیستند وچون بدتر ازمن چشم به‌غرب وصنایعش دوخته‌اند اصلاً مرا نمی‌بینند که هیچ، مرا سرخر هم‌می‌دانند. بوشهر و بندرعباس من کور شده است تاکویت و بصرهٔ او بندرآزاد باشد.

→

سوم پادشاهان مذکور را بین نوشته‌های جلال‌نیافته‌ایم.ساواك به‌غارت برد؟]

۲۳) دربارهٔ روابط مصر وایران [اشاره می‌کند به] رفتن فوزیه [از ایران] وبدرفتاری با مهمانان درعروسی فوزیه [آب نبودن درحمام ــ کارت و چنگالهای خراب وغیره] ــ گردن زدن ابوطالب‌یزدی [در مکه] ــ استقلال هند وپاکستان ــ وفیلم وغیره که از این‌قضیه درآمد ــ قضایای‌سیاسی شهریور ونفوذ روسوفیلی ــ که تمام خاورمیانه را از یك‌سمت مورد هجوم قرارداد ــ تغییر مرکز آبراه به‌روسیه که سابقاً از راه ترکیه ومصر ــ اروپا بود. وحالا روسیه وامریکاست ــ توسعهٔ رادیو و تلویزیون و تسهیل کسب خبر از سراسر عالم... وجانشینی انگلیسی‌ها برای مبارزه با روحانیت [به‌جای] فرانسه وغربی ــ ودست آخر بریدگی روابط [ایران] با عراق ومصر پس ازقضایای ۲۸مرداد ــ اینها است علل بریده‌ماندن ما از مصر وعالم عربی.

دعوای شط‌العرب ازمرگ عثمانی تاکنون میان من وعراقی باقی‌است. زایر ایرانی چه درعتبات‌عراق وچه در مکه ومدینه بد رفتاری می‌بینند. درعین‌حال‌که تهران من مبدل به‌پاریس کوچکی شده است برای هر نمکردهٔ دستگاه شیوخ خلیج که به‌دنبال اجناس قاچاق به‌زیارت مشهد بروند ـ حکام وقت مملکت‌من گول همین‌ظاهر ناآراسته راخورده‌اند که‌گمان کرده‌اند با این مهمان‌نوازیهای مشکوك زیرپای‌ناصررادرخلیج می‌روبند. وتازه این عرب، اصلاً دیگر عرب نیست. با این همه‌برای عراقی ومصری و سوریه‌ای وکویتی که مسلماً هیچکدامشان بازماندهٔ عرب دورهٔ جاهلیت نیستند ـ تنها منم که هنوز «عجم» مانده‌ام. مـن، یعنی تنها «عجم» روزگار برای این عرب کادیلاك سوارکنار خلیج ! همهٔ اعجام دیگر حالا بدل شده‌اندبه‌سروران وصاحبان‌نفت . اروپایی وامریکایی را می‌گویم. حتی ژاپونی را. که در این‌سوی عالم وبرای اعراب نه‌تنها نشانی از عجم بودن ندارند بلکه سکه‌های رایج‌روزگار ما را با خود باین‌سو می‌آورند. تاشیخ‌شخبوط وآل‌صباح و زادورود سعودی برآن مهرها بزنند و بجای خطبه خواندن در مساجد جامع ـ رادیوهاشان فریاد جازآمریکایی بردارد و دلی دلی ام‌کلثوم را . حق هم‌چنین است . چون روزگاری‌که این من شرقـی درتن برامکـه و بنوعمید وبنومهلب عالم اسلام را می‌گرداندگذشته است. وبجای زر جعفری، اکنون دلار ولیره مسلط بربازار بصره وبغداد وشام است! و البته که درچنین اوضاعی کویتی‌حق داردکه مرا نبیند درحالی که‌هنوز بازوی‌کاری ساحل‌نشینان فارس‌که از فقر وبیماری وعطش‌زادوبومشان گریخته‌اند بنای معجل دولت نفتی او را بالا برده است! وعراقی البته

که حق دارد که شط‌العرب را دم به‌دم بروی خرمشهر ببندد. چرا که تنها صادرات خاك عراق که بصورت‌مهر نماز به‌این‌سو می‌آید درست مساوی است با صادرات‌خرمای خوزستان. اینهمه را می‌گویم نه‌بقصد طرح یك دعوی‌ارضی. و نه بقصد تجدید کینه‌ای. یا از سر کوته‌نظری سیاستمدارانه‌ای . اینها همه درد دلی است تا بدانیم که من شرقی بچه روزی گرفتار است، وما شرقیان بطور کلی. در روزگاری که اروپای غربی تنها با بوق‌بازار مشترك خود حتی گوش‌امریکا را کر کرده است ، ما در درون چنین دیوارهای قطوری ، به‌چنین فضاهای تنگی قناعت کرده‌ایم. من عجم از این‌سر می‌زنم که تازه عجم نیستم واو که عرب است‌از آن‌سر می‌زند که تازه عرب‌نیست. و آنوقت دراین میانه‌رهبران سیاسی مصر هم برای من دعوی خلافت اسلامی دارند. برای من که بزعم ایشان رافضی‌ام! وتازه خود این رهبر خلافت اسلامی مصری کیست ؟همانکه بضربهٔ اول خالد بن‌ولید حتی زبان و ادب خویش را فراموش کرد وپس از قرنها سواری‌دادن به‌مملوکان، اکنون بر کوهان سنگی اهرام نشسته‌است و کلئوپاترا را بعنوان‌بدل مایتحلل«جینالولو» برپرچم‌ادبیات ومطبوعات غرب‌زدهٔ خود کوبیده وبتماشای آثارفراعنه از چهارگوشهٔ عالم جهانگرد گدایی می‌کند و با اینهمه دعوی خلافت اسلامی دارد ! و این رهبر مصری هم حق دارد. چون روزگاری بود که من یك‌گوشهٔ قالی را درآبادان تکان دادم و او چهار پنج سال بعد بحرکت‌گوشهٔ دیگر همان قالی درسوئز جست‌وخیزی کرد ـ به‌گمان اینکه کرسی او راجبرئیل تکان می‌داده . و پس از همهٔ این‌ها ، اعراب

اصیل‌ترین‌شان سعودیانند که همچون خوکان به چرا[۲۴] در منجلابی از نفت سرگرمند که دست قضای الهی درهـزاروچهارصدسال پیش کعبه را همچون گوهری درمیانش نشانده است. والبته که این گوهر اکنون دیگر برای امرای سعودی تابشی ندارد. چون‌سر ایشان سی‌چهل‌سالی است که به‌آخور نفت گرم است. اگـر روزگاری بود که زیارت من و امثال من شرقی خرج یکسالهٔ معیشت تمام باده‌نشینان حجاز را می‌داد، اکنون از ریزهٔ سفرهٔ نفت‌است که زاد ورود سعودی بر آن‌دیار شلنگ‌ـ تخته‌ها می‌زنند وشتران بادیه را نیز حق‌هاست. واین‌سعودی که‌احترامی برای خود کعبه قائل نیست برای من چه احترامی می‌تواند قائل باشد که زائـر کعبه بوده‌ام؟ کعبهٔ او اکنون به «ریاض» و «ظهران» نقل‌مکان کرده است که دکل‌چاههای نفت بجای گلدستهٔ مساجد در زمین‌هایش روئیده. واگرهنوز سعیی می‌کند سعی میان صفا ومروه نیست ـ سعی میان «آرامکو» و«استاندارد اویل» است. یاسعی‌میان‌پاریس ونیویورك با حرمسرایی درپشت‌سر و آبروریز اسلام. وبا همهٔ فضاحت‌هـاشان و معالجهٔ بواسیرها وپروستات‌هاشان.

و این‌منی که ازاین اعراب بی‌اصالت چنین چوبها خورده‌است اکنون ازحضور اسرائیل درشرق شاد است. از حضور اسرائیل کـه می تـوانـد لولهٔ نفت شیوخ را ببرد ونطفهٔ طلب حق وانصاف را در دل هرعرب بدوی بنشاند وسرخرهابسازد برای حکومت‌های بی‌قانون عهد دقیانوسی ایشان.ایـن پوسته‌ها که بـرپایهٔ درخت کهن اما تنومند اسلام دراین‌صحراهای قفرمانده‌اند-به علامت سوسماری که‌روزگاری

---

۲۴) که فرمود: «الاعراب اشد کفراً ونفاقاً...» قرآن کریم.

زندوزایی‌داشته باید به‌تندباد وحشت حضور اسرائیل ازجاکنده‌شوند تا من شرقی بتواند ازجبروت حکومت‌های دست‌نشاندهٔ نفت‌خلاصی یابد وحضوراسلام‌را لمس کند که اکنون زیر زنجیر تانك‌های‌امریکایی درسراسرشرق‌می کوبندش وحضورش‌رابه‌حضوری‌مخفی‌بدل کرده‌اند وبی‌دسترسی به‌وسایل انتشاراتی ومنابع کسب‌خبر درخواب اصحاف کهف فروش کرده‌اند...

۳) ولایت بی شرق و غرب :

پیش از ورود به اورشلیم[۲۵] گمان نمی کردم که چیزی از آن در دست یهود باشد. اما اینطور نبود . هستهٔ اصلی شهر ، البته در دست اردنی‌هاست . در درون حصار بلند کهنه‌اش و با « دیوار ندبه » و مسجدالاقصی. وقسمت شرقی آن، «تپهٔ زیتون» که مهبط چه بسا وحی‌ها بود بر حضرت مسیح.

وسیمین و من به چه زحمتی از این گوشه و آن سوك ـ بربالای سکویی یا از بام خانه‌ای ، سرك کشیدیم تا از دور، هیکل«قبةالصخره» را زیارت کردیم. که رو به جنوب شرقی ، بر دامنهٔ تپه‌ای است رو به دره‌ای که به تپهٔزیتون می‌انجامد. باگذرنامه‌ای که در دست داشتیم،حق ورود به آن‌دست‌را نداشتیم. بابازارهایش وکوچه‌های قدیم ومسجدها. اما کدام‌شهرقدیمی به‌هستهٔ اصلی خودقناعت کرده‌است که‌اورشلیم کرده‌باشد ؟

نیم ساعتی باماشین ازخیابانهایی گذشتیم که برسینهٔ تپه‌ماهورهای

---

۲۵) اورشلیم: اور(شهر) + شلیم(= سلیم = صلح) = شهرصلح. پس یعنی مدینة السلام.

غربی‌شهر گذاشته‌اند وهمه جدید وهمه با سنگ‌خامه‌ای‌رنگ محل ـ تا به مرکز شهر نو رسیدیم. در دست راست تپهٔ داوود را نشانمان‌دادند و برپایش درهٔ«گهندم»[۲۶] راوبعد ازجلوی«کنشت»[۲۷] گذشتیم وبه‌راست پیچیدیم وکنارخیابانی ایستادیم. آفتاب ملس بود و می‌چسبید وازظهر چیزکی گذشته بودو ترجیح می‌دادم پیاده‌پرسه بزنم. امابایست‌به‌ملاقات بازرس‌وزارت فرهنگ می‌رفتیم. سرسفره. که وقت دیگری‌نداشت. و سفره، میزی بود در مهمانخانه‌ای تنگ و خودمانی و با بوی باکو در هوا و پلکانی تاریك‌ودستشویی‌بسیار محقر و ازناهار بازار خبری‌نبود. و باز«ارده»آوردند به عنوان پیش غذایی که ردکردم. و بعد سوپی که حسابی داغ بود و به جای بخار ، عطر کرفس از آن برمی‌خاست . و بازرس وزارت فرهنگ ، بلند قامتی بـود عینکی و فرانسه را بهتر از انگلیسی می‌دانست. و اصلا الجزایری بود و لبهایش سیاه بود . عین تریاکی‌ها . اما ندیدم که حتی سیگار بکشد . سلام و علیکی و دیگر آداب و بعد شراب درهٔ جلیل سفارش داد و در جوابم کـه از شرق جلیل است یا غربش،درآمد که :

ـ مملکت ما که شرق‌وغرب ندارد. ما فقط شمال‌وجنوب‌داریم.

گفتم:ـ به تعبیردیگرفقط شرق وغرب‌دارید. نه شمال و جنوب؟

گفت:ـ بسته به اینکه چه جور بنگری.

---

۲۶) همـان است که در اصطلاح اسلامی و عربی بـدل شده است به «جهنم»

۲۷) مجلس شورای ملی‌شان را به این اسم می‌خوانند.

گفتم:ـ اما همین باریکه[۲۸] خاك را حسابی شلوق کرده‌اید.

خیال کرد به مسایل سیاسی اشاره می کنم و برخوردهاشان با اعراب. وسردم نشست. اما حالیش کردم که غرضم چیز دیگری است.

گفتم:ـ جمعیت اسرائیل به نظر خیلی بیش از آن می آید که آمار می‌دهید.[۲۹] راهنما گفت: این با رسوم چهارم است که چنین نظری را می‌شنوم. ولی آخر چرا آمار غلط داده باشیم؟

گفتم:ـ برای کاستن ترس اعراب.

راهنما و بازرس، نگاهی به هم کردند. و زنم با پا از زیر میز اشاره داد که موضوع را برگرداندم. پرسیدم:

---

۲۸) پهن‌ترین عرض اسرائیل ۱۱۰ کیلومتر در ریگستان نجف (نه گذف) و تنگ‌ترین عرض باریکه خاکی به پهنای ۱۵ کیلومترا میان دریای مدیترانه و مرتفعات «شمرون» که در دست اردنی‌ها است.

۲۹) آمار سال ۱۹۶۲ می گوید که جمعیت اسرائیل از این قراراست:

تعداد کل جمعیت ۲/۲۳۲/۳۰۰ نفر. و این هم نسبت افزایش یهودیان طبق همان آمار:

تعداد یهودیان ۱/۹۸۴/۰۰۰ نفر. درسال ۱۹۱۸ جمعاً ۵۶/۶۷۱ نفر یهودی در فلسطین بود.

تعداد مسلمانان ۱۷۲/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۳۱، جمعاً ۱۷۴/۶۱۰ نفر مسلمان در فلسطین بود.

تعداد مسیحیان ۵۲/۰۰۰ نفر. درسال ۱۹۴۰ جمعاً ۴۶۷/۶۳۵ نفر مسیحی در فلسطین بود.

تعداد دروزی‌ها (فرقه‌ای از شیعه) ۲۴/۰۰۰ نفر. درسال ۱۹۴۸ جمعاً ۱/۷۶۲/۷۴۱ نفر دروزی در فلسطین بود.

ـ مثل اینکه شما «صبرا»[۳۰] هستید ؟

خنده‌ای‌صورت باریکش را شکفت و عینکش راکه به عطـر کرفس‌بخار کرده بودبرداشت و پاك کرد و گفت :

ـ پس به همین زودی‌یاد گرفته‌اید که تعارف هم بکنیـد ؟

گفتم:ـنمی‌دانستم تعارف‌هم هست.اما ازشغلی که داریدواینکه شراب‌خوب‌محل را می‌شناسید ...

و راهنما افزود که :

ـ درست است.

بازرس«صبرا»بود. اما خود او یك مهاجر بلژیکی که شوهرش در جنگ سر به نیست شده و با تنها بچه‌اش، منزل به منزل و کشتی به کشتی... و چه زجرها تا خودش‌رابه ارض موعود رسانده.

و صبراها آنها هستند که ازپدران مهاجر یا در محل بـاقی‌مانده بـه دنیا آمده‌اند و از کودکی چشم در همین ولایت بـاز کرده‌اند. و یك فرق اصلی صبراها بامهاجران در این که صبراها سوخته‌ترند. واز آفتاب‌عذابی نمی‌کشند.اما مهاجرهای جدید سخت‌ازآفتاب کلافه‌اند. و پوست‌های برشته دارند. و مدام ازگرما می‌نالند و از خشکی.همان قضیهٔ اخت بودن بـا محیط یا نبودن.همان صبـرا . اسم‌گذاری خوبی است. و جالب اینکه برای همین حضرات مهاجر است که آمده‌اندو

---

۳۰) صبـرا (= صبور) دراصل نوعی انجیر بربری است بـا تیغ‌هـای ریز فراوان. و میوه‌اش شیرین و بوته‌اش تـا دوقد آدم ـ در مقابل بی‌آبی بردبـار. و در آن ولایت از این رستنی بـه عنوان «چپر» «وپرچین» استفـاده می‌کنند.

شق‌ورقی کلاه «کولونیال» قدیمی راگرفته‌اند و آن را بی‌مقوا و تنها از پارچه ساخته‌اند که تاشونده است. اما لبهٔ گرد و بلندش تا رستنگاه گردن را هم در سایه نگه می‌دارد.

و بعد پرداختیم به معلوماتی که از بازرس فرهنگ بایست‌در ـ می‌آوردیم. که به ایجاز می‌آورم :

جمع کل مـدرسه‌رونده‌ها در سراسر ولایت ـ درسال استقلال (۱۹۴۸)ـ ۱۳۰ هزارنفر. از کودکستان تا دانشگاه.

همین عـدد درسال ۱۹۶۲ رسیده است بـه ۶۰۰ هزار نفر. یك چهارم جمعیت [۳۱]. یعنی‌در عرض ۱۳سال حجم فرهنگ ۵ برابرشده.

---

۳۱) به نقل از سالنامهٔ آماری اسرائیل ـ شمارهٔ ۱۴. وسالنامهٔ آماری سازمان ملل ۱۹۶۳.

نسبت به‌کل جمعیت، تعداد شاگردان عرب در اسرائیل ۲۱/۱ درصد است ـ در مصر ۱۱/۶ درصد ـ در لبنـان ۱۷/۸ درصد ـ در اردن ۱۷/۶ درصد.

ولی نسبت به‌تعداد کل مدرسه‌روندگان ـ شاگردان مدارس متوسطه در اسـرائیل فقط ۵ درصد است ـ درحالیکه در مصر ۱۲/۵ درصد ـ در لبنان ۱۴/۸ درصد ـ در اردن ۲۱/۴ درصد.

و تعـدادشاگردان مـدارس حرفه‌ای نسبت به‌کل مدرسه‌روندگان در اسرائیل ۵/۴ درصد است ـ درحالیکه در مصر ۳/۵ درصد ـ در لبنان ۵/۳ درصد ـ در اردن ۵/۶ درصد.

و تعداد شاگردان‌مدارس‌عالی نسبت به‌کل‌مدرسه‌روندگان،دراسرائیل ۵/۴ در صد ـ در مصر ۴/۴ درصد ـ در لبنـان ۱/۷ درصد ـ و برای اردن آماری نیست. Esprit.sept 1966 _ p.237 .

با همین اندازه‌احتیاج به کلاس و معلم و دیگر ابزار تعلیم و تـربیت. نـاچار در اول‌کار، دستشان به هر کسی رسیـده، از مهاجر و صبرا ـ گذاشته‌اند سر کلاس. و محل کلاس‌ها، از زیر چادر و کپر گرفته تادر هوای آزاد. وناچارپیش ازهمه پرداخته‌اندبه تربیت معلم.دردوره‌های ۶ ماههٔ فشرده و در کلاس‌های شبانه. و به این‌طریق نسبت معلم غیـر متخصصی‌راکه‌در سال ۱۹۵۲، پنجاه درصد بوده است، درسال ۱۹۶۲ رسانده‌اند به یك هفتم ـ یعنی ۱۴ درصد.

و ماحصل گفتگومان این شد که شـاید یکی از علل این سرعت عمل درپر کردن جای خالی معلمان‌کار آزموده ، غربت‌زدگی مهاجران بوده واحتیاجشان به‌هرچه زودتر همرنگ‌شدن با جماعت.به‌خصوص اگر توجه کنیم که‌علاوه بر کلاس‌های مدارس رسمی ـ کلاسهای‌دیگری هم هست و اغلب شبانه ـ برای آموزش فشردهٔ زبان عبری. که از آن یك زبان رسمی ساخته‌اند.

هر مهاجر تازه واردی‌درهمین کلاسها،زبان را می‌آموزد. وهر سربازی (چه زن و چه‌مرد) در دورهٔ خدمت‌سربازی. و این کلاسهای زبان، قدم اولند برای یکدست کردن اخلاق و آداب مهاجرانی که هر دسته ازگوشه‌ای از عـالم کنده‌اند و به ارض موعود آمده. هفتادودو ملتی که ترکیب اصلی مهاجران است، نخست در همین کلاسها غربال می‌شود. و بعد در آمیزشهای شغلی و صنفی و محله‌ای. و این غربـال شدن، همچنان هست تا دست آخر به یك دو دستگی اساسی‌می‌رسیم. دو دستگی شرقی و غربی بودن. گرچه ولایتی است بی‌شرق وغرب . اما شرق و غرب را در یك پیالهٔ باریك ریخته .

مردمش آش درهم جوشی‌اند از شرقیان و غربیان عالم. شرقی و غربی نه‌به تعبیر جغرافیایی‌اش. بلکه به تعبیر اقتصادی. نوعی حیدری نعمتی جدید. درولایتی که نه حیدر را می‌شناسد و نه صفدر را. و با اسم‌گذاری خاص. «اسفرادی» ها (= سفرادیم) و «اشکنازی» ها (= اشکنازیم).

اکنون می‌خواهم حضرت بازرس فرهنگ را سرمیز رها کنم و کمی به تاریخ برگردم. برای روشن کردن این دو اصطلاح [۳۲]

شاید قسمت اعظم اشکنازی‌ها، بازماندگان قبیله‌ای از خزرهای ساکن اطراف‌دانوب‌باشند که به دین یهود گرویده بوده‌اند.[۳۳] همین‌ها کم کم درسراسر اروپای‌شرقی‌پراکندند. و اثر فرهنگ آلمان برآنها، بیش از دیگر فرهنگها بود. (گرچه حتی عده‌ای‌ازایشان کولی‌باقی‌ماندند)-در میان همین هستهٔ‌نژادی‌است که زبان‌یدیش(= yiddish)به‌وجودآمد.

---

۳۲) از اینجا به بعد، تا جایی که اشاره‌کنم به تلخیص و ترجمه‌ای آزاد نقل شده است ازصفحات ۹۱ تا ۹۳ کتاب «یهودیان در دنیای فعلی»و با این نام و آدرس.

J . Madaule: Les Juifs et le monde actuel . Ed . Flamarion, paris . 1963 .

۳۳) هم‌اکنون‌درقفقاز، اقلیت‌های‌زبانی‌فراوان‌وجوددارد که ترك نیستند. بلکه «تات» هستند. یعنی به لهجه‌ای از لهجه‌های فارسی گپ می‌زنند. و جالب اینکه‌اغلب ایشان یهودی‌هم هستند. من خود یکی‌ازایشان رادر مسکو دیدم. علیامخدره‌ای سیاه مو و «تاجیك» و فارسی‌دان.

(مخلوطی ازعبری و آلمانی وباادبیاتی به‌نسبت غنی) وزبان مشترك یهودیان روس و لهستان و اروپای مرکزی شد. ودر زبان ایشـان اشکناز [نام نوه‌ی یافث وجد ساکنان اشکناز] است. درهمان زمانها، مسلماً در اروپای غربی نیزهسته‌های روبه تزایدی از یهودیان وجود داشته با سنت مشخصی. وبا نسبتی که به نواحـی جنوب فرانسه و ولایت «شامپانی»[۳۴] داشته‌اند و هیچ رابطه‌ای نـه‌با اشکنازی‌ها داشته‌اند و نه با سفرادی‌هـا. از طرف دیگر سنت یهودیان افریقای شمالی و خاور میانه وعربستان‌نیزسنتی‌است مستقل‌وبی‌ارتباط به‌این‌دو دستگی. پس‌ناچاراشتباه‌است‌اگرگمان‌کنیم که‌این دو دستگی تمام حوزهٔیهودیت راشامل بوده‌است. تنهامطلبی که می‌توان گفت، اینکـه‌این‌دودستگی ازمختصـات یهوداروپایی است.

اما«سفرادی»ها(= اسپانیادر زبان یدیش)یهودیانی‌هستند که‌دردورهٔ‌خلافت‌امویان‌درقرطبه «= کوردوبا)می‌زیسته‌اند. یعنی زیرسلطهٔ مسلمانان به سر می‌برده‌اند. اسلام که به حملهٔ برق‌آسای خود در طول یك‌قرن شبه‌جزیرهٔ ایبری‌راگرفت، شـرایط مناسب‌تری از دیگرجاها بـرای زنـدگی یهودیان فـراهم کـرد. شاید به این علت کـه تعدادشان در ولایت قرطبه فـراوان‌تـر از دیگر جـاها بود. و نیز شاید به علت

---

۳۴) و آیا اینها بازماندگان « آل‌بیژو»های اصلا مانوی یا مهرپرست ساکن همین نواحی نیستندکـه در اوایل قرن ۱۵ میلادی به فشارانکیزیسیون مسیحیت و از ترس، خود را یهودی اعلام کرده‌اند ؟

کمك همین یهودیان بود که اعراب به آسانی توانستند بـه چنان فتحی برسند. هرچه هست در دورهٔ حکومت اسلامی- یهودیان اسپانیادر رفاه نسبی‌بیشتری می‌زیستند (و بیفزایم که علمای فراوانی از ایشان در علم و فرهنگ اسلامی، آثـار فراوان دارند. همچون ابن‌رشد و ابن‌طولون و حتی یقولون ابن بطوطه‌وابن‌خلدون...) حتی پس‌از آنکه حکومت‌امویان از آندلس برافتاد، یهودیان بازهم نزد شاهزادگان مسیحی محل مقـام و منزلت خاصی داشتند وتـاریخ‌نویسان اسپانیا جمعاً معتقدند که قسمت‌اعظم جمعیت‌فعلی شبه جزیزه ایبری [بـه تعبیری اسپانیا و پرتقال امروزی] خون یهودیان را در رگهـا دارند . به‌خصوص آن‌هـا که نوادگان امیرزادگان و شـاهزادگانند. می‌دانیم که‌قسمت عمدهٔ یهودیان و مسلمانان اسپانیا،پس‌ازفشارهای‌دورهٔ‌انکیزیسیون‌به‌مسیحیت گرویدند. امـا این‌گرایش ظاهری بود. و دوایر انکیزیسیون‌عـاقبت فریادشان از این ایمان‌آوردگان دروغی به مسیح، بر امد که در خفا یهودی باقی مانده بودند. و عاقبت همین قضیـه شد علت اصلی تبعیـد دسته‌جمعی یهودیـان از اسپانیا. به سـال ۱۴۹۲. همان سالی‌که‌کریستف کلمب‌امریکا راکشف کرد . و این احتمال هست که خود اونیز از نژاد یهودی باشد (نکند حضرت‌نویسنده داردسند خرقه برای‌یهودیان فراهم می کند وکشف امریکا را هم ... والخ ؟) پس از این تبعید دسته جمعی بود کـه یهودیان اسپـانیا در تمام سواحل مـدیترانه

پراکندند. به خصوص در شبه جزیرهٔ بالکان . و به ویژه در اطـراف سالونیك و نیز در سراسر امپـراطوری عثمانی که نسبت به ایشان مدارا کننده‌تر از مسیحیان بود. بـه‌خصوص که‌این یهودیان تبعیدی در قلمرو حکومت عثمانیان مسلمان، نوعی تجدید می کردند خاطرهٔ زمانی راکه خلافت اموی در قـرطبه مستقر بود و با ایشان مدارا می کرد . و این دسته بودند که زبان اسپانیایی را تا مدتها حفظ کردند ـ گرچه آن را به حروف عبری می‌نوشتند.

اینها هستند «سفرادیم» یا یهودیان جنوبی [۳۵]

□

ملاحظه می‌شود که گرچه یهودیان نخستین، یعنی مهاجران اولی که‌در بنای دولت‌اسرائیل سهم‌اساسی داشتند، اغلب از اروپای‌شرقی، وبه‌ویژه از روسیه‌و لهستان آمده‌اند ـ مهاجران جدید ازممالکی آمده‌اند که‌اکثریت با مسلمانان بوده‌است. به این‌ترتیب دوقشراساسی مشخص‌سازندهٔ جمعیت اسرائیل فعلی است.

یکی با ادب وتربیت غربی. چراکه مهاجران یهودی‌لهستان و روسیه پیش‌از رسیدن به فلسطین، سالها در اروپا یاامریکا وکانادا بسر برده‌اند. مثلاحییم‌وایزمن مؤسس‌دولت‌اسرائیل ـ

---

۳۵) پایان‌آنچه از صفحات ۹۱ تا ۹۳ کتاب«یهودیان در دنیای فعلی» نقل و ترجمه شد.

یا داوودبن‌گوریون اولین رئیس حکومت اسرائیل.

و دیگری با ادب و تربیت شرقی . یعنی یمنی‌ها- عراقی‌ها- مصری‌ها و شمال افریقایی‌ها ... حل این اختلاف اساسی میان دو نوع آداب و تربیت ، اولین مشکل دولت اسرائیل است که آن‌را از راه‌یکسان‌کردن زبان می‌خواهند برطرف کنند.» [۳۶]

---

۳۶) نقل وترجمه از صفحات ۶۱ و۶۲ همان‌کتاب «یهودیان دردنیای فعلی»

۴) سنگ اول بنا زیر پی می‌ماند :

نخستین شبی که در کیبوتص ایلات هشاخر(= ستارهٔسحری)به سر بردیم،پس ازشام‌بردندمان‌به تماشای مجلس‌هفتگی اهالی کیبوتص. تالاری بود بزرگ و در حدود چهارصد نفر زن و مرد و پیر و جوان نشسته . مردها، سیگار کشان وزنهاکامو ابافان. وچشم‌ها به نمایشی که روی صحنه می‌گذشت . بی صحنه‌آرایی و از این حرفها. و نمایش دادگاهی. فقط گوشهٔ بالای تالار ، صندلی‌ها را نیم دایره ، رو به تماشاچیان چیده بودند.که یعنی محل قضات.و تریبونکی در یك‌سو و جوانی پشتش. که یعنی دادستان.وسکویی‌و بر آن‌سه جوان ۱۶-۱۷ ساله‌ای نشسته . یعنی که متهم‌ها .

عبری حرف می‌زدند. اما هر کدام یك‌جور .گاهی به نظرم عربی می‌آمد ،گاهی روسی.وگاهی ناشناس می‌ماند . بعدها ، یك بار دیگر این تجربه راکردیم و آن شبی بود درنمایش «جنگ و صلح» تولستوی که در تاتر «تل‌اویو» با صحنه‌پردازی بسیار مدرن اجراکردند و اصلاگمان می کردی به روسی حرف می‌زنند. دئو«ها»

پراکندند. به خصوص در شبه جزیرهٔ بالکان . و به ویژه در اطـراف سالونیك و نیز در سراسر امپـراطوری عثمانی که نسبت به ایشان مدارا کننده‌تر از مسیحیان بود. بـه‌خصوص که‌این یهودیان تبعیدی در قلمرو حکومت عثمانیان مسلمان، نوعی تجدید می کردند خاطرهٔ زمانی راکه خلافت اموی در قـرطبه مستقر بود و با ایشان مدارا می کرد . و این دسته بودند که زبان اسپانیایی را تا مدتها حفظ کردند ـ گرچه آن را به حروف عبری می‌نوشتند.

اینها هستند «سفرادیم» یا یهودیان جنوبی [۳۵]

□

ملاحظه می‌شود که گرچه یهودیان نخستین، یعنی مهاجران اولی که‌در بنای دولت‌اسرائیل سهم‌اساسی داشتند، اغلب از اروپای‌شرقی، وبه‌ویژه از روسیه‌و لهستان آمده‌اند ـ مهاجران جدید ازممالکی آمده‌اند که‌اکثریت با مسلمانان بوده‌است. به این‌ترتیب دوقشراساسی مشخص‌سازندهٔ جمعیت اسرائیل فعلی است.

یکی با ادب وتربیت غربی. چراکه مهاجران یهودی‌لهستان و روسیه پیش‌از رسیدن به فلسطین، سالها در اروپا یاامریکا وکانادا بسر برده‌اند. مثلاحییم‌وایزمن مؤسس‌دولت‌اسرائیل ـ

---

۳۵) پایان‌آنچه از صفحات ۹۱ تا ۹۳ کتاب«یهودیان در دنیای فعلی» نقل و ترجمه شد.

های به جای ال حرف تعریف نبود. و ایم‌های به جای (اون) علامت جمع در آخر کلمات، اصلاً انگار نمی‌کردی که عبری است. به هر صورت ازمترجم پرسیدم که بردستم‌نشسته بود وماجرای‌نمایش دادگاه را خلاصه می‌کرد. گفت:

ـ ما خودمان‌متوجه نمی‌شویم. اما درگوش خارجی‌ها،هرکدام از ما، عبری را به لهجهٔ همان ولایتی‌حرف می‌زنیم که از آن آمده‌ایم. به‌علت عادت ابزار صوتی و حنجره و دیگر قضایا.

می‌گفت:ـ و به خصوص به این علت که‌آنها که از محیط‌های اسلاو آمده‌اند، عده‌شان بیشتر است.

بـه هرصورت نمایش از این قراربود کـه آن سـه جوان اهل کیبوتص،یك روزتراکتور رابرداشته‌اند وبی‌اینکه حتی‌جوازرانندگی داشته باشنـد ، باهاش رفته‌اندگـردش و یا تمرین و از ایـن حرفهـا و تیغهٔ تراکتور را به سنگ زده‌اند وشکسته‌اند و حالاکیبوتص‌متضرر شده است. و حالا دارند محاکمه‌شان می‌کنند. و البته نمایش بود. و در جستجوی مقصر، از هردری سخنی می‌رفت.

یکی برنامهٔ مدرسه وفرهنگ رامقصر می‌دانست که چرا جوانی بـه سنین بلوغ رسیده نـه‌گواهی رانـندگی دارد و نه تراکتوررانی می‌دانـد . و نـاچار پیشنهاد تجدید نظر در برنامهٔ مدارس وگنجاندن تکنولوژی بیشتر والخ.

دیگری ماجراجویی جوانی را مقصر می‌دانست. و اینکه‌محیط امن‌وامان فعلی اسرائیل،از جوانان فرصت ماجرا راگرفته است‌واینکه جوانی، ماجرای خود را،بـه هرصورت دارد. و اگـر بخواهیم ازاین

مجلس.

و این‌مرتبه‌یك بحث حسابی بود. و موضوعش به‌اختصاراینکه کیبوتص دیگر نمی‌تواند تنها به امر کشاورزی امورش را بگذراند.و استقرار امر حکومت وبازوی‌کاری فراوان‌باحضورسرمایه‌های‌بزرگتر، وضع جوری شده‌کـه هرکدام ازکیبوتص‌ها، نوعی بنیان صنعتی یـا جهانگردی یا آموزشی‌را ضمیمه بنیادکشاورزی خودکرده‌اند. وبحث براین بودکه مـاچه‌کنیم . آیا این اصل را بپذیریم . واگر پـذیرفتیم به‌کدام یك ازآن امور ضمیمه بپردازیم. وآن امر ضمیمه‌چه‌سرمایه‌ای می‌خواهد و ازکجا تهیه‌کنیم و چه جور ... (این را همین‌جـابیفزایم که خود ایلات هشاخر درهمـان زمان یك بنیان جهانگردی را ضمیمهٔ خود داشت‌که ما دو روزی درآن زیستیم . مهمانخانه‌ای و شش‌هفت تا اطـاق خواب ضمیمه‌اش.)که ما برخاستیم. و عیال حـالش خوش نبودکه رفت خوابید. ومن با دو نفر از اهالی‌کیبوتص رفتیم کـه در بارهمان هتل جهانگردی،پـای یك‌گیلاس آبجوگپی بزنیم. و مشغول بودیم به‌بحث از دنیا و آخرت وازمارکسیسم و روس وچین وکوبا. پـاسی از نیمه شب می‌گذشت .کـه دو نفر تفنگ بکول و بی‌لبـاس نظامی وارد شدند وسلام‌وعلیك ومعلوم شدکه‌گشتی‌های‌کیبوتص‌اند. و آمـده‌اند ببینند چـرا دراین وقت شب ، هنـوز چـراغ رستوران می‌سوزد.

ناچاربرخاستیم وخداحافظی و فردا صبح رفتیم سراغ آقامعلم دیشبی که‌دادستان‌نمایش شده بود.روز تعطیل بود و زنش خانه بود و بچه‌شان‌را هم‌ازشبانه‌روزی کودکستان‌آورده بودندکه‌بدجوری‌ننه بابا

رامی‌لیسید، چهارساله کودکی پدر معلم محل و مادرمعلم آبادی‌مجاور و ناچار بچه را باید بسپارند به کودکستان کیبوتص که ده دوازده تایی بچه را نگه می‌داشت .

اشاره‌ای کردم به نمایش سلاحهای جنگی در بحث دیشب مجلسشان و این‌که آخر تا کی باید مردم را با ترس راه برد؟

گفت:ـ تا وقتی ما درمحاصرهٔ اعرابیم.

گفتم:ـ در وزارت خارجه‌تان هم از یك صاحب منصب‌عالی مقام شنیدم که می‌ترسیدعربها فرداسر برسندوهمهٔ اسرائیلی‌ها رابریزند دریا. و دست بر قضاحرف من‌درهمین‌است.خودتان‌مدام‌با آتش‌بازی می‌کنید. و چون طرف را می‌ترسانید، خودتان هم مجبورید بترسید. و به‌جای برداشتن اختلافات طبقاتی پناهگاه بسازید.

گفت:ـمی‌گویی چه‌کنیم؟ما که‌قصد جنگ‌نداریم. اماراحتمان نمی‌گذارند.

گفتم:ـ درست است که‌اینجا ارض موعوداساطیری‌شمااست . آخرفراموش‌نکن که این زمین‌ها رابه‌زور گرفته‌اید و آنوقت‌باصاحبان اصلی‌راه‌نمی‌آیید.دیده‌ام‌که‌به دهات و شهرهای عرب‌نشین کسی نمی‌رسد. دیده‌ام که حتی برق و مدرسه نداشته‌اند. هیچ فکری برای اعراب بدوی صحرای‌نه‌گه‌ف (= نجف) نکرده‌اید.محلهٔ عرب‌نشین تل‌اویو هنوز مخروبه افتاده ...

حرفم را بریدند: ـ که مگر قضیهٔ اعراب مهاجر را نمی‌دانی؟ خودشان رفته‌اند. آخر جنگ بود. خرابکاری می‌کردند . مقاومت می‌کردند.

زیانها جلوگیری کنیم، بایست راه‌های دیگری برای ارضای ماجراجویی جوانی در نظر گرفت والخ ...

و دیگری مأمور حفظ اموال کیبوتص را مسؤول می‌دانست که چرا بی‌اطلاع او باید جوانها تراکتور را برداشته باشند و سوخت از کجا آورده‌اند وپس نظم ادارهٔ امور خوب نیست وحمله به کاغذبازی و دیگر قضایا .

و به اینجا نمایش تمام شد. و به عنوان عملیات مشغول کننده میان نمایش و بحث مجلس بعدی ـ مردی درلباس نظامی آمد ـ افسری ـ با چمدانی بزرگ زیر بغل. و رفت نشست سر جای متهمان. و چمدان راگشاد. و در حضور زمزمهٔ مکالمات دونفری حاضران مجلس، بساط چمدان را روی میز ریخت. گلوله و خمپاره و مین‌دستی . از هررقم. که سکوت حضار. ویارو شروع کرد به‌توضیح دادن اینکه هر کدام از این سلاحها چه‌جور عمل می کند و چه‌جور می‌شود عملشان را خنثی کرد .وغیره. مثلادروس نظامی را برای مواقع غیر عادی .

و همان روز عصر ـ موقع ورود که در محوطهٔ کیبوتص قدم می‌زدیم ـ دو سه بار برخورده بودیم به سردرهای کوتاه سیمانی که‌به زیرزمین می‌رفت. و پرسیده بودیم و دانسته بودیم که اینها پناهگاه‌های زیرزمینی است برای روز مبادای جنگ با اعراب .و کجا ؟ در کیبوتص ایلات هشاخر ـ غرب دریاچهٔ جلیل (ناصره) ـ که دیدم حوصلهٔ این نمایش ابزار جنگی نیست. وناچار برخاستیم و از راهنما خواستم با دادستان نمایش دادگاه آشنایم کند که معلم مدرسهٔ کیبوتص بود . در راهرو سلام و علیکی وقرار ملاقاتی برای فردا. و برگشتیم به

گفتم: ــ بسیارخوب.شما ترتیب‌کار را جوری دادید که‌ترسیدند وگمان‌کردند اگر بمانند خونشان را توی شیشه می‌کنید. اما حالا که جنگ‌گذشته. و اصلا هیچ می‌دانی که وجود شما دراین ناحیه ازعالم موجب اتحاد ظاهری‌اعراب است؟اگر شما بتوانید جوری رفتار کنید که‌ترس نینگیزد یا حسد، اعراب دیگرچه شعاری برای‌اتحاد درظاهر دارند ؟

و بعد پرداختیم به اینکه سنگ اصلی بنای اسرائیل ، کیبوتص‌هاهستند که انگار دارند زیر پی‌می‌مانند. باز بااشاره به‌حرف و سخن دیشب که‌درجستجوی ضمیمه کردن چیز دیگری به کیبوتص بودند. و او توضیح داد که‌استقرار در یك کیبوتص درآغازکار، نوعی فرار از آوارگی بوده است وجستجوی استقرار. و ناچار بازگشت به زمین، و حالا که دولت اسرائیل مستقر شده است ومرد عادی‌اسرائیلی خودش را پاگیر شده در زمین احساس می‌کند آن روحیهٔ کنده شده بودن از زمین ، رخت بربسته . دیگر حاجتی به این ندارد که فقط کشاورز بماند . و بعد اینکه هر بنیان اجتماعی اگر بازمان پیش نیاید متحجر می‌شود. و معنی‌اش را از دست می‌دهد. و اصلا کم کم حرف این است که‌این زندگی اشتراکی کیبوتص راکه تحمیل‌شرایط غیرعادی اوایل استقرار در این اراضی بوده، بهم بزنیم و به اساس خانواده برگردیم. روزهایی که کیبوتص‌ها تأسیس می‌شدند ــ و اشاره کردیم به «دزدان‌درشب»اثر کویستلر ــ اهالی یك نوع زندگی سربازی داشتند و درمحیط سربازخانه‌ای‌کار می‌کردند. ولی حالا آن ایام‌گذشته و من حتم دارم که به محض اینکه‌خطر اعراب‌برطرف شود، کیبوتص

ورخواهد افتاد.

از نو برگردیم به تاریخ.

از اهمیت «ارض موعود» برای یهودیان همه خبر داریم. در گذشته‌های دور، همیشه وضع چنین بوده است که عدهٔ قلیلی یهودی در ارض موعود به سرمی‌بردهاند. دیگران، اغلب در آخر عمر به قصد مجاهدت به آنجا می آمده‌اند و می‌مرده‌اند وهمانجا خاك‌می‌شده‌اند. اما درطول قرون اخیر، بازگشت‌های عمده‌ای هم به ارض موعود صورت گرفته.

درقرن شانزده میلادی، عده‌ای از یهودیان تبعید شده از اسپانیا آمدند ودر آنجااقامت گزیدند. درقرن‌هفده، به‌دنبال هجوم کوزاك‌های شملنینکی، عده‌ای یهودی‌از روسیه به‌فلسطین برگشتند. ودرقرن هجده سیصد نفر از حصیدیم[۳۷] از لهستان روسیه‌به‌فلسطین بازگشتند. ودرقرن نوزدهم هم‌به‌علت آسان‌ترشدن‌رفت‌و آمد دریایی‌درمدیترانه، بازگشت به فلسطین روبه از د یادگذاشت. بااین‌همه درسال ۱۸۵۰، فقط یازده هزار یهودی درفلسطین بودند. که در[سال] ۱۸۸۰ [میلادی] به بیست‌و چهارهزارنفر رسیدند. با این همه حضورشان در آن سرزمین، باحضور ایشان‌درهرجای دیگر عالم‌فرق چندانی نداشت. با این فرق که شروع کرده بودند به نخستین تجربه‌ها برای استحصال از زمین.

اما از آغاز سال ۱۸۸۰، قضیه صورت دیگری به خودگرفت.

---

۳۷) حصیدیم- یا خصیدیم دراصطلاح زبان یدیش لهستان به عرفای یهود اطلاق می‌شود. که‌از آن زمان تاکنون در اورشلیم محلهٔ خاصی دارندبا آداب خاصی.

چـرا که تبعیدهای دسته‌جمعی یهودیان از روسیه، دوران تازه‌ای از تعقیب را بـه وجودآورد که قابل مقایسه است با کشتارهای هیتلری. و هم در روسیه بود که نهضت حدود و صیون (حبیب صیهیون) تأسیس شد که هدفش رهبری یك مهاجرت دسته‌جمعی به فلسطین و شروع به کشاورزی در آنجا بود.

این نخستین تجربه، اگر کمك‌های مالی « بارون ادموندوروچیلد» را بهمراه نداشت، هرگزموفق نمی‌شد. او واقعاً لیاقت نام «پدر استعمار یهود در فلسطین» رابه‌خود گرفته‌است. که اراضی وسیعی را در فلسطین خرید. ومتخصص‌هاو مدیرهای فراوان به‌این ولایت فرستاد ... وچون تبعید و فرار ازروسیه، همچنان ادامه داشت ، دسته‌های تازه نفس مدام می‌رسیدند و این‌چنین بود که قدیمی‌ترین مستعمره‌های یهودی فلسطین در «رهه‌وت» و«هدرو » تأسیس شد ...

بـه دنبال شکست انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه و زجر وتبعید مجددی کـه برای یهودیان به دنبال داشت، عدهٔ زیادی از یهودیـان روسیه ـ و اغلب با ایده‌آل‌های تولستویی ـ به فلسطین آمدند تا به کدیمین و عرق جبین ، برروی زمین کار کنند. اینها هستند مؤسسان نخستین کیبوتص‌ها. این نخستین واحدهای اشتراکی کشاورزی که یکی از اصالت‌های دولت اسرائیل است. ودر همین‌حال بود که نهضت صهیونیست درمیان یهودیان تمـام عالم نضج می‌گرفت. و حرکت این مهـاجران روس درفلسطین، مقـارن بود با تأسیس صنـدوق خرید اراضی «کرن کی‌مت » Keren Key meth در [سال] ۱۹۰۴ ازطرف نهضت صهیونی جهانی که هدفش تشویق کلی استعمار اراضی فلسطین بود ...

به این‌ترتیب بود کـه در ۱۹۰۹ ، شهرتل آویو بنیان نهاده شده که

در ابتدا، آبادی کوچکی بوددر حومهٔ شمالی یافا. در ۱۹۱۴ گرچه استعمار اراضی هنوز توسعه‌ای نیافته بود، اما اصول وقواعد خودرا یافته‌بود. نخستین جنگ بین‌الملل، تجربه‌دشواری بود برای یهودیان‌فلسطین. که تعدادایشان‌را از ۸۵هزار[نفر] به ۶۰هزار تقلیل‌داد. اما برادران آلمانی و هلندی واسکاندنیاو [ی] وامریکایی‌به کمکشان‌شتافتند و برای‌نخستین بار به سرنوشت یهودیان فلسطین‌علاقه‌مند شدند.

یهودیان در همین‌زمان جنگ «لژیون‌یهود» را تأسیس کردند که دراختیار ارتش «آلن‌بی» درمصر قرارداشت. و به‌این ترتیب بود که «وایزمن» درتاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷، از «لردبالفور»، آن میعادمعروف راگرفت (وعده بالفور) که یهودیان‌حق‌دارند درفلسطین‌کانون ملی‌خود را بسازند. در دهم دسامبر همان سال، قشون آلن‌بی وارد اورشلیم‌شد. و سراسر فلسطین، در ۱۹۱۸ فتح‌شد. (که مثلاً در دست عثمانی‌هابود) و از طرف جامعهٔ ملل- انگلیسی‌ها مأمور قیمومیت آن ناحیه شدند. نهضت مجدد مهاجرت، بلافاصله پس از جنگ اول [جهانی] شروع شد. و شدیدتراز سابق‌هم. وبه دلایل مختلف تا جنگ دوم [جهانی = ۱۹۳۹- ۱۹۴۴] ادامه داشت.

مهاجران [تازه] نخست از روسیه می‌آمدند وسپس ازلهستان و عاقبت از آلمان که زجر وشکنجه هیتلری درآن‌آغاز شده بود. و جمعیت تل‌اویو، درعرض چند سال، از ۴۰ هزار به ۱۶۷ هزار نفر رسید.

پس ازهمین اوان است که اختلاف عرب ویهود شروع‌می‌شود که هنوز هم تخفیف نیافته. نه‌تنهاانگلیس وفای به عهد خودرابه تأخیر

می‌انداخت ، بلکه روز به روز بیشتر متوجه مخالفت اعراب‌می‌شد که کلنل لارنس دامن به آتشش می‌زد. به‌دنبال روش‌های معهود خود انگلیس‌ها [اختلاف بینداز وحکومت کن] یهود وعرب را در فلسطین به‌مخالفت مشغول کرده بودند. و از مهاجرت ممانعت کردند. کشتار یهودیان به‌وسیلهٔ هیتلر را نباید از یاد برد، [همینطور] سخت‌گیری‌هایی را که انگریزها برای جواز ورود دادن به‌کشتی‌های مهاجر بر یهودی رادر پیش گرفته بودند. بارها اتفاق افتاد که کشتی مهاجران [یهودی] از این بندر به آن بندر پناهنده می‌شد، تا اینکه بتواند مسافران خود را پیاده کند.

از ۱۹۳۹ سخت‌گیری نسبت به مهاجران بیشتر شد... وباختام جنگ [جهانی دوم]اختلاف میان‌یهودیان و اعراب‌درفلسطین به نهایت خود رسیده بود. به راحتی ممکن بود که درفاصله ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۸ ، راه حل معقولی برای اختلاف به دست بیاید. عده‌ای از یهودیان که چندان ناشناس هم نبودند: همچون «مارتن‌بوبر» در آن هنگام دم از یك دولت یهود و عرب می‌زدند. و چنین نبود که روابط خصوصی اعراب و یهود همه جا و در همه مواردکین‌توزانه باشد. ولی برای رسیدن به راه حل می‌بایست آن را خواست و در جستجویش بود. و [در حالی که] انگلیس‌ها چیز دیگری می‌خواستند. به این ترتیب بود که هر موقعیت مناسبی را برای آشتی،به‌عمد ، مهمل گذاشتند تا موقعی که انگلیس‌ها اعلام کردند که قیومیت فلسطین را رها خواهند کرد .

سازمان ملل درسال ۱۹۴۷ طرحی برای تقسیم فلسطین تهیه کرد

که هیچ طرف را راضی نمی‌ساخت. نه اعراب را که با هر تقسیمی مخالف بودند. و نه یهود را که تکه زمین سهم خود را بسیار باریك می‌یافتند ... وقتی درمه ۱۹۴۸ انگلیس‌ها نیروی خود را از فلسطین بیرون کشیدند.

۵) آغاز یك نفرت[۳۸]

وین زمان فکرم این است که درخون برادرهایم ناروا
درخون غلطان
بی‌گنه درخون پیچان
دل فولادم را رنگ کند دیگرگون

این متن نامه دوستی ازپاریس است که من‌چیزهایی به‌آن افزوده‌ام. پرت‌وپلاهایش بیخ ریش من‌وحرف حسابش ازاو.

جلال آل احمد

دوهفته است که‌گوشم به رادیو است‌وچشمم به روزنامه‌ها. و

---

۳۸) [این بخش از کتاب، اول بار درسال ۴۶ و دهمین‌شمارهٔ «دنیای جدید» درآمد. هفته‌نامه‌ایکه به‌علت چهار صفحه جنگ هنرامروز وسطش، که تنفسگاه سیروس‌طاهباز بود، شهرتی داشت. ومخفی‌نماند که باهمان شماره هم‌به تعطیل ابدی دچارآمد. درآن سال، و درآنجا، این مقاله نامی نداشت. اما سال بعد، آن مقاله را درقم به‌صورت رساله‌ای چاپ‌کردند با نام:«اسرائیل، عامل امپریالیسم.» در دستنوشته‌های جلال، نام اصلی همین است که آمد.]

حالا نتیجه این سیر وسیاحت را در «فلسفهٔ اروپا» به‌صورت درد دل برایت می‌نویسم. تنها دربحران‌های سیاسی واجتماعی حاد است که کلمات وعبارات واعمال واقدامات مفهوم واقعی‌خودرا پیدا می‌کنند. تنها سربزنگاه‌ها است که معلوم می‌شود هرفرقه وهرکس چند مرده حلاج است وتنهاسرپلهای خربگیری‌است که می‌توان به‌دقت نیروهای دوست و دشمن را بررسی کرد. وچنین شرایطی اخیراً به‌مناسبت جنك خاورمیانه پیش آمد و مهره‌ها را نشان داد وداغها را برپیشانی‌ها زدآن چنانکه پاك کردنش باگه خوردن نامه هم میسر نیست. مردم فرانسه از خرد و کلان وچپ وراست چه نژادپرست و چه ضد عربند!هیچکس فکرش‌را نمی‌کرد- ومن ازهمه کمتر- که داغ الجزایر چنین بردل‌اینها مانده باشد. وماجرای لشگرکشی کانال سوئز در۱۹۵۶ وناکام ماندن آن‌چنین به انتقام‌کشی تحریضشان کرده باشد. به‌قول امه سه‌زر «همه این‌حیوانات رنگارنگ لشگریان‌جرار استعمارند. همه‌شان برده‌فروشند وهمه‌شان به انقلاب‌بدهکار».

دوهفته تمام «آماده کردن افکارعمومی» طول کشید. آنوقت که اول بمیدان جست؟ دست‌چپی‌ها! حضرات «وجدان جهانی»- آنهایی که درمغز پوسیده خود فکرمی‌کنند که «رسالت» دفاع ازحق‌را درتمام دنیا دارند. آنهایی‌که حسن وحسین وتقی ونقی را دراقصا بلاد عالم به‌نام «انسانیت» محکوم می‌کنند! همه آنها یك مرتبه بمیدان‌ریختند. ازسارتر گرفته (واین یکی کمتراز همه دیگران) تاکرگدنی یاخوکی «اوژن‌یونسکو» نام - که وقاحت رابه‌آنجارساند که ادعاکرد«آوارگان بی‌وطن فلسطین که بیست سال است‌دراردوگاه‌های جنگ بسرمی‌برند

وجیره غذایی نصف یك آدم معمولی را ازراه سازمان ملـل دریافت می کنند همگی می‌خواهند کاری‌را بکنند که هیتلر نکرد.» یعنی می‌خواهند این یهودی‌های رنگ و وارنگ اروپایی و آمریکایی‌راکـه نماینده تمدن غربند در وسط ممالك عربی قتل‌عام کنند! مالیخولیایی دیگری بنام «لانزمن» کـه جزو دارودسته «تان مدرن» سارتر است آن چنان ازاین وحشیگری خیالی اعراب از کوره دررفت که هرآنچه از چنته علیلش درمی‌آمد نثار این مـردم کرد. فدراسیون چپ وحضرت مندس‌فرانس که جای خود دارند. اما وقیحتر وبی‌آبروتر ازهمه‌جناب «دانیل‌مایر» بود که‌رئیس‌مجمع دفاع‌ازحقوق بشراست! وبه‌نام رسالت تاریخی‌ای که‌بعهده‌داردچنین‌تخم‌فرمود که:«من‌ازسوسیالیست‌بودن(!!) خود متنفرم ازانسان بودن خود هم متنفرم ولی به‌یهودی بودنم افتخار می کنم.»

به‌مدت یك‌هفته‌این‌جوری دور به‌دست این اراذل ادبی‌وسیاسی بود وچه سیرکی! جایت‌خالی،اما پس‌ازاینکه دهن‌اینها ازعربده کشی کف کرد آنوقت‌صاحب‌کارهای‌اصلی که‌سرنخ‌به‌دستشان‌است واردگود شدند. زمینه آماده بود. چپ فرانسه (منهای کمونیست‌ها که خودشان هم نمی‌دانند چه‌گهی می‌خورند!) بطور یك پارچه احساسات‌را برای ماهی‌گیری بعدی آماده کرده بودند. مطبوعات بورژوا و ارگانهـای پـول ومنفعت ازدوش این روشنفکـران چپ! بالا رفتند . اسم‌نویسی داوطلبان‌شروع شدوپول‌جمع کردند. حضرت بارون‌ادمون‌دوروچیلد دبیرکل اتحادیه‌طرفداران اسرائیل درمیتینگ‌های‌هیستریك وراسیست ضد عربـی - درکنارنامدارترین عناصر دست چپ قـرارگرفت. همه

باهم به‌کمك اسرائیل متمدن ـ بجنگ اعراب جاهل ووحشی‌شتافتند. برای اینکه حساب دستت باشد وحرفهایم را حمل براغراق نکنی‌فقط یك نمونه دستت می‌دهم. پنج ماه است که‌کمیته‌ای بنام «نهضت یك میلیارد فرانك‌برای ویت‌نام» دارد فعالیت می‌کند که هدفش از اسمش پیدا است وتابحال فقط دویست میلیون فرانك پول جمع کرده. اما در عرض ۴۸ ساعت میزان پولی که درفرانسه برای اسرائیل جمع شد از ۳ میلیارد فرانك گذشت! که فقط نصف آنرا حضرات روچیلد پاریس ولندن هدیه‌کردند. وتو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل.

خوب. چرا این‌بشر دوستان این‌طور به‌دست وپا افتاده‌اند؟چرا یکمرتبه این‌جوری همبستگی عمومی با اسرائیل تظاهر کرد؟ جواب ساده است. بیست سال است که یك مشت زورگو به‌کمك‌سرمایه‌های بین‌المللی وبه‌برکت سازمان‌های تروریستی صهیون و «هاگانا» خاك فلسطین را اشغال کرده‌اند ویك میلیون ساکنان آنرا بیرون ریخته‌اند. بیست سال است که مرتب ذره‌ذره از خاك اعراب را تصرف می‌کنند. بیست سال است که سازمان ملل ازآنها می‌خواهد که آوارگان‌فلسطین را بگذارند به وطنشان برگردند وآنها باگردن‌کلفتی رد می‌کنند. در عرض این مدت درست یازده مرتبه از طرف سازمان ملل محکوم به تجاوز شده‌اند . وسه مرتبه عملا به خاك همسایگان تجاوز کرده‌اند و هیچوقت اعراب مقیم فلسطین را اسرائیلی قبول نداشته‌اند . به دلیل این است که حالا بشر دوستان غربی چنین یك مرتبه چون تنی واحد برای دفاع از آنها قیام کرده‌اند ، رفتاری‌راکه‌دیروز نازیها بایهود کردند امروزیهودبکمك‌وجدان‌ناراحت

اروپا و آمریکا دارد با اعراب می کند.

بمناسبت اینکه نازیسم - این گل سرسبد تمدن بورژوایی غرب شش میلیون یهودی‌فلك‌زده‌را در آن کوره‌های آدم‌پزی ریخت-امروز دوسه میلیون عربهای فلسطین وغزه وغرب اردن‌باید درحمایت‌سرمایه‌داران وال‌استریت وبانك روچیلد کشته‌و آواره بشوند. وچون‌حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت‌های هیتلر شریك بوده‌اند و در همان ساعت دم برنیاورده بوده‌اند حالا بهمان یهودیها در خاورمیانه سرپل داده‌اند تاملل مصر وسوریه والجزایر وعراق شلاق بخورند و دیگر خیال مبارزه ضد استعمار غرب را درسرنپرورند ودیگرکانال سوئزرا روبه‌ملل متمدن نبندند! تف براین تمدن‌گند بورژوا! من تعجب می‌کنم که حضراتی که سالها به‌گوش ما فرو کردند که اسرائیل یك کشور سوسیالیستی است آیا الان شب باوجدان آرام می‌خوابند؟ اسرائیلی که بعنوان شعبهٔ خاورمیانه امپریالیسم و « سیا » الان دارد تمام شبکه جاسوسی وضد انقلابی آن اطراف را اداره می کند؟ اسرائیلی که‌حتی اسمش را بعنوان دهن کجی به فلسطینی‌ها انتخاب کرده است ؟ آیا به این علت که رئیس حکومت مصرمیانه‌اش باحکومت ما شکرآب‌است باید صدواندی میلیون عرب را در این قضیه فداکرد؟ الان ۹۰ درصد نفت اسرائیل را ایران می‌دهد و آنوقت حکومت ایران ازترس‌اعراب اعلامیه می‌دهد که «مادرمقابل کمپانی هیچکاره‌ایم. ایشان خودشان‌نفت را بهر که بخواهند می‌فروشند!» و آیا این‌عذر بدتراز گناه نیست؟آخر این دم خروس‌را ببینیم‌یا کمك‌های شیروخورشید سرخ را به‌آوارگان اردن که‌ازحدود یك‌عوام‌فریبی‌درداغترین‌شرایط سیاسی فراترنمی‌رود.

سربازان فراری عرب درصحرای سینا دسته دسته دارند ازتشنگی می‌میرند، آنوقت تمام مطبوعات فارسی پراست از انتقام‌گرفتن ازناصر. و هیچکس نیست بنویسد که آقایان این اسرائیلی‌های متمدن‌انـد که لوله‌های آبرا بریده‌اند تا برای نگهداری از اسرا دچـار خرج بیشتر نشوند! موشه‌دایان همین شش ماه پیش ازویت‌نام برگشت که به استاژ رفته‌بود تاببیند ملت متمدن آمریکا چگونه ملت گرسنه ووحشی!ویتنام را با ناپالم وبمب‌های افشان وپران قتل عام می‌کند! بگذریم.

شلاق‌حوادث‌بیدارکننده‌ترازهرپندوموعظه‌ای است. مطبوعات فرانسه‌که همچون دیگربنگاه‌های انتشاراتی این ملك دردست یهودیان سرمایه‌دار است چنان افکاررا مسموم وتخدیر کرده‌اند که نظیرش را تا سالهای دیگر نمی‌توان دید. رادیوهای خصوصی ودولتی‌هم که باپول تبلیغات اینها می‌گردد. مگر نه آن است که نخست‌وزیر مملکت‌فرانسه رئیس بانك روچیلد است؟ و زمـام امور «هاشت» و «رنـو» در دست سرمایه‌داران؟ وجناح چپ تماماً درید قدرت گی‌موله ـ همان که‌به‌سوئز لشگرکشید ؟ وتبلیغاتش به‌دست آنهایی که هنوز خواب « الجزایـر فرانسه» را می‌بینند؟ اینها عجب نیست، عجب این است کـه وجـدان روشنفکرمملکت‌ایران را هم این‌ها می‌سازند. من این روزهاازفارسی دانستن خودم بیزارم. درسراسر مطبوعات فارسی جز یك مقاله در یك مجله‌سپید وسیاه هیچ چیزدیگری ندیدم که بشود گفت آنرا یك‌ایرانی نوشته. اگر وجدان روشنفکر اروپایی ناراحت است که چرا بـه آن یهودکشی‌هـا رضایت داده روشنفکر ایرانی چه می‌گوید کـه «اِستر» ملکه‌اش‌بودو«مردخای»وزیرشاه‌هخامنشی‌اش! ودانیال‌نبی امامزاده‌اش؟

وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت ایران درتانك وهواپیمایی می‌سوزد که برادران عرب ومسلمانش را می کشد. وجدان روشنفکر ایرانی باید ازاین ناراحت باشد که چرا نفت سعودی وکویت درتانك‌ها وهلیکوپترهایی می‌سوزد که ملت فقیر ویت‌نام را به‌توپ بسته‌اند. چه کسی گفته است که وجدان روشنفکر ایرانی را هم باید مطبوعات فرنگ بسازند؟ ومالیخولیاهای روچیلد و لانزمن؟ این حرف وسخن کهنه‌ای‌است که چرا کفاره گناهی را که دیوانه‌ای در بلخ آلمان واروپا کرد باید ما در شوشتر خاورمیانه بدهیم ـ بحث در این است که اسرائیل ـ این دست‌نشانده دست اول سرمایه‌داری و استعمار غرب درخاورمیانه ـ که سرمایه‌فراوان دارد مگر نمی‌داند که هراصله نخلی راکمپانی نفت در خارك بـه هزار تومان خرید ؟ اسرائیل اگر می‌خواهددرخاورمیانه آرام زندگی کند باید مرکزتوطئه ضدنهضت‌های دمکراتیك نباشد .

اگراسرائیل می‌خواهد که برادران عـرب برسمیت بشناسندش باید بجای اینکه استخوان لای زخم باشد ـ مرهم نهنده باشد دردهای خاورمیانه را. که بزرگترینش نفوذ استعمار است وغارت نفت.

بگذار حالا رمز وقـایع این مـدت را بسرعت برایت بنویسم چـراکـه دیـده‌ام سانسور بـا مطبوعات فارسی چـه مـی کنـد و می‌دانم کـه چیزی‌درست وحسابی دراین باب نمی‌دانی . چون دیده‌ام که مطبوعات‌فارسی‌این مـدت انگار اصلا در تل‌آویو چاپ می‌شده است.

روزدوشنبه ساعت شش‌صبح به‌وقت‌اینجا ـ هواپیماهای‌اسرائیل

باکمك هواپیماهـای آمریکا وانگلیس که ازمالت و پـایگاههای لیبی برمی‌خاستند (و بـه این دلیل لیبی تهدید بـه بستن آنها کرد) تمام فرودگاههای مصروسوریه واردن وحتی عراق‌را بمباران کردندومحافل مصری اعلام کردند که جزو این فرودگاه‌های بمباران شده ـ حتی یکی بوده درمرز سودان ومصر که هنوز تمام نشده بود وازوجـود آن فقط مقامات دولتی مصر اطـلاع داشته‌اند و مقامات آمریکایی! بعد هم یك مانورساختگی شد که کشتی «لیبرتی» آمریکائی را بمباران کردند کـه نتواند خبری ازحرکت هواپیماها ضبط کند که از کدام سمت بکـدام سمت می‌رفته‌اند. واین‌جوری نیروهای هوائی اعراب درهمان‌ساعات اول روی زمین ازکار افتاد، ونتیجه ازهمان اول معلوم بود. وآنوقت حمله تانك‌ها شروع شد. صحرای سینا دردو روز اشغـال شد . زیـر بمباران شدید اسرائیل ششصد تانك وهفت لشگر مصری ازهم پاشید. چراکه حفاظت هوایی نداشتند. عده کشته، بین۷ تـا ۱۰ هزار نفر. و مهم‌تر از این ده پـانزده هزار نفری هستند که الان در صحـرای سینا سرگردانندودارند ازتشنگی‌می‌میرند (مثل اینکه تکرار کردم)وآنوقت ارتش فاتح اسرائیل‌حتی ازاسیرکردن آنها ابا می‌کند. چراکه درآن صورت باید به‌آنها آب ونان و خوابگاه واردوگاه بدهد . و یهودی جماعت البته‌که مقتصد هم هست. واینرا ازقدیم می‌دانیم. این‌جوری به ایشان فقط شاید یك‌گور دسته جمعی بدهد!

اما درجبهه اردن. زیربمباران اسرائیل اردنی‌ها سه روز بیشتر مقاومت نتوانستند. وچهارده هزار کشته برزمین گذاشتند. تمام نواحی غرب اردن‌را متمدن‌های یهود تصرف کردند والان یك میلیون دیگـر

عرب را دارند ازخانه وکاشانه‌شان بیرون می کنند و جالب اینجاست که درهمان حال که مطبوعات ورادیوی اسرائیل (که به دقت گوش کرده‌ام) جنگ راجنگ مذهبی بین متعصبان مسلمان ومتمدنان اسرائیل معرفی می کردند ـ درهمان حال تمام هیأت دولت وامرای ارتش اسرائیل پای دیوار ندبه دربیت المقدس داشتند گریه وزاری می کردند. ودرهمین حال رادیو قاهره طبقه کارگر انقلابی را برای برداشتن سلاح ودفاع در مقابل استعمار تهییج می کرد. تمام زندانیان سیاسی قاهره آزاد شدند که هیچ ـ مسلح هم شدند وبرای دفاع راه افتادند. اما اسرائیلی‌ها از کانال سوئز عبور نکردند ـ گرچه می‌توانستند. چراکه نمی‌خواستند گزکی به‌دست استعمار بدهند که وسیله شده‌اید برای بستن کانال. بهر صورت روزچهارشنبه مصر در میان بهت وحیرت همه دنیا اعلام کرد که فرمان آتش‌بس شورای امنیت را می‌پذیرد وروز بعد جمال عبدالناصر درنطق نیم ساعته خود اطلاع داد که ازتمام مسؤولیت‌های خود استعفا می‌دهد. (ومن حتم دارم که کوچکترین مطلبی ازاین نطق درمطبوعات فارسی منتشر نشده‌است!) خبر استعفای ناصر راگوینده رادیو قاهره نتوانست تاآخر بخواند وگریه‌اش گرفت واروپائیان متمدن هنوز از تعجب این خبر درنیامده بودند که درکشورهای عربی غوغا شده ودر عرض نیم ساعت بگفته رادیو اسرائیل (بدقت می‌نویسم) پانصد هزار نفر درقاهره ریختند به خیابان که استعفای ناصر باید پس گرفته بشود. باز بقول رادیوی اسرائیل ازکرانه اقیانوس اطلس تاکنارخلیج‌فارس درعرض چندلحظه پریشانی شکست‌چنان به اراده به‌برگرداندن ناصر برسرکار مبدل شد که همه فراموش کردند که درجنگند و جنگ را هم

باخته‌اند. یك ساعت بعد ناصر اطلاع داد که تا فردا استعفای خود را پس می‌گیرد تا مجلس تکلیف اورا روشن کند. وفردا ناصر نتوانست به مجلس برود. ازمنزل تامجلس دریایی از آدم راه را برهرنوع عبورو مروربسته بود آنطور که درتلویزیون می‌شد دید. نظیرچنان تظاهری‌را فقط درپکن می‌توان سراغ داد. درعرض این مدت روابط سیاسی‌تمام دولت‌های عربی بـا آمریکا وانگلیس قطع شد. کانال سوئز بند آمد. و شیرهای نفت تمام ممالك عربی بسته شد. شکست نظامی اعراب کـه مسجل شد وخیال بشردوستان ومتمدنـان ازاین لحاظ که آسوده‌شد ـ آنوقت درتمام فرانسه رادیو وروزنامه وتلویزیون همه رفتند به سراغ نفت. چراکه نکند قضیه جدی شود وفرنگ بی‌نفت بماند؟ واین‌است آنچه از افادات دستگاه‌هـای انتشاراتـی فـرانسه درباره مسأله‌نفت دستگیرمن شد: ملت فرانسه آسوده بخوابید که نفت بـرای آمریکا و انگلیس قطع مـی‌شود نه برای شما ـ و بعـد اینکه نفت خاورمیانه ارزانترین نفت دنیا است ونفت ایران (که از آن خیلی حرف‌می‌زنند) ارزانترین نفت خاورمیانه واین نفت رو به همه‌ما بـاز است . و برای جایگزین کردن آن مقامات محلی کمپانی‌ها حتی جایزه معین کرده‌اند که هردستگاهی بیشتربجنبد وبعدعلاوه برما آمریکائی‌ها هم هستند که درویتنام بی‌نفت ایران وخلیج‌فارس نمی‌توانند یك لحظه دوام بیاورند (نمی‌دانم آنجا هم منعکس شده است یانه که درسایگون مـردم چنان هجومی به فروشگاههای نفت برده‌اندکـه دوتا پمپ خراب شده!) ـ دیگر اینکه نفت حوزه خلیج هفت مرتبه ارزانتراست از نفت الجزایر وده مرتبه ارزانتر است ازنفت حوزه پاناما ـ وبیست مرتبه ارزانتر از

نفت آمریکا ـ و اگر قرارباشد آمریکایی‌ها خودشان نفت بـه ویت‌نام برسانندبودجه جنگی‌شان پنج‌برابرمی‌شود ناچار اقتصادشان‌ورشکسته. پس خدا را شکر کنید که هنوز ایران نفت دارد و قول داده است کـه استخراج نفتش‌را چنان بالا ببرد که جیران کمبود نفت‌های عربـی را کرده باشد. عین همان‌کاری که درملی شدن نفت ما ـ کویتی‌ها کردند. بله این‌است بزرگترین علامت همبستگی برادران مسلمان که هم‌در آن سالها وهم اکنون فقط به‌نفع متمدن‌های اروپایی ویهودی و آمریکایی تمام می‌شود!

اینها درست . اما هنوزکار تمام نشده است . در جبهه سوریه جنگ ادامه دارد. رادیو دمشق می‌گویدجنگ تمام نشده بلکه‌به‌تعویق افتاده. تمام زن وبچه‌ها را ازدمشق دارند می‌فرستند به‌لبنان و ازقاهره به‌نواحی دیگر. سنگربندی درمقابل هرخانه وعمارت وهراداره دارد دنبال می‌شود. تمام اهالی غیرعلیل مسلح شده‌اند و رادیوهـای عربی تبلیغ می‌کنند که حتی اگربازهم درجبهه‌ها شکست بخوریم جنگ را مبدل می‌کنیم‌به‌جنگ پارتیزانی. اینطور که من‌می‌بینم‌قضیه‌داردریخت جنگ صلیبی مجددرا بخود می‌گیرد. منتهی جنگی که دیگـر اصول مذهبی محرکش نیست. بلکه سیری وگرسنگی محرك آن است . اما همان میان ملل مسیحی و ملل مسلمان . سردمدار ملل مسیحی در این جنگ استعماراست وسردمدار ملل مسلمان ضد استعمار!

واگر درآن جنگ‌های صلیبی اروپائیان باختند درعوض علم و صنعت عالم‌اسلام را به‌غنیمت‌بردند واین بار بکمك همان علم‌وصنعت وبکمك یك یاور بزرگ دیگر که استعمار بین‌المللی است ویك نوچه

کوچك که عبارت باشد ازصهیونیسم، ازنو بهمان جنگ آمده‌انـد. و آیا ممکن هست که ملت‌های مسلمان عالم دراین جنگ جدید آنچه‌را که‌در آن یکی به‌غرب داده بودند باز بستانند؟ بگذرم. وخبرهارادنبال کنم .

عبدالناصر درنطق خودگفت که «درست شب چهارم ژوئن کـه فردایش حمله اسرائیل شروع شد ـ نمایندگان آمریکا وشوروی به من توصیه کردند که اقدام به حمله نکنم واطمینان دادند که دراین‌صورت اسرائیل هم حمله نخواهد کرد ومسأله ازراه سیاسی حل خواهد شد.» وبعدگفت که «ما منتظرحمله اسرائیل ازشرق‌وشمال بودیم ولی‌ازغرب موردحمله قرارگرفتیم (پایگاه‌های‌هوائی مهمی‌درلیبی است که‌دربست دراختیار ارتش آمریکا است ولی ناصر به‌صراحت اسم نبرد) وگفت که سی. آی. ا. دراین ماجرا بی‌شك دخیل بوده است. وازاین‌قبیل .

اما آخرین اخبار اینکه خسارت جنگی مصر (غیراز خسارات جانی) به پانصد میلیون تا یك میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. چین‌ده میلیون دلار وجه نقد وصد وپنجاه هزار تن گندم به‌عنوان کمك فوری به مصر فرستاده است. از شب استعفای ناصر تاکنون سفارتخانه‌هـای شوروی درممالك عربی درحمایت پلیس است. چراکه مردم ممالك عربی ازعدم‌ترك شورویها ـ که با توافق آمریکابی‌هـا آتش‌بس داده‌اند ـ وازشل آمدن آنها سخت خشمناکند. وگرچه این یك‌باردیگرهمان تجربه تلخ صدبارتکرارشده زن‌کردن به احلیل‌همسایه است. امامعلوم نیست شوروی‌چطورمی‌تواند این آبروی‌رفته را دوباره به‌دست‌آورد. گواینکه جلسه فوق‌العاده روسای احزاب کمونیست اروپای شرقی به

سرعت تشکیل شده وهمه روابط خودرا با اسرائیل بریدند ولی قطع روابط کجا وانتظار اعراب به کمك مستقیم کجا؟

«بومدین» حواری که آتش‌بس‌را نپذیرفت می‌دانی که به‌مسکو رفت تا بعنوان مترقی‌ترین جناح حاکمه عربی تکلیف دولتهای عربی را با ستادسابق زحمتکشان روشن کند. و به همین علت باز مطبوعات آزادیخواه(!) فرنگی از آتش‌افروزی این سرباز انقلابی سابق ترش کردند. چون هنوزخیال‌می کنند که غیرت وحمیتی درستاد زحمتکشان موجود است وکور خوانده‌اند. دست بالا بازهم اعلامیه است. و اعلامیه هم تابحال کسی‌را به نان وآبی نرسانده. شنیده‌ام که کوسیکین به تیتو گفته بود (ناصر ازراه تیتو کمك فوری ازروسها خواسته بود) که خیال می کنند ما می‌رویم کنارکانال به‌خاطر مصریها قربانی بدهیم؟ (وراست هم می‌گفتند. آن حضرات حتی درویتنام جرأت نکردند قدمی‌بردارند.) اسلحه بهشان داده‌ایم اگرکاره‌ای هستندخودشان‌بجنبند دیگر! این‌است جواب کمك. یعنی که‌صحرای سینا یك‌لابراتوارمجدد است‌برای‌آزمایش سلاحها. وآبروریزی مهمتر این است که‌سلاحهای شوروی اعتبار خود را باخته‌اند. و سلاحهای آمریکایی و فرانسه و انگلیسی اعتبار یافته‌اند.

بهرصورت‌این‌جنگ عاقبت وخیمی‌دارد. اسرائیلی‌هابصراحت اعلام کرده‌اند که گذشته باز نمی‌گردد یعنی که مناطق اشغالی را پس نخواهندداد که هیچ ساکنان عرب آنرا هم بیرون می کنند. که شروع هم کرده‌اند. روسها زور می‌زنند که بقبولانند جدی هستند و آمریکا و انگلیس هم که برخر مراد سوارند ولی شك نیست که در دنیای عرب

دگرگونی عمیقی رخ داده. شلاقی به‌گردهٔ بخواب رفتگان قرون وارد آمده که نتایجش بزودی آشکار خواهد شد. اگر هیأت‌های حاکمه عربی که اغلبشان دست نشانده‌های مستقیم کمپانی‌های نفتی‌اند عرضه داشته باشند وشیر نفت را بسته نگهدارند. فلسطینی‌ها درسراسرمناطق اشغالی اسرائیل‌ازنو کمیته‌های مقاومت تشکیل داده‌اند وازقراراروایت نمایندگان سازمان ملل که از آنجا آمده‌اند زمین‌ها را با مین‌های چینی دارند مین‌گذاری می‌کنند. ووای بروزی که پای چین به این ناحیه بازشود! ولابد خبربمب‌هیدرژن‌شان را هم‌شنیده‌ای. وعیب‌اساسی کار این است که من می‌ترسم اسرائیل‌بااین‌قلدربازی‌ها و ژاندارم‌خاورمیانه شدن‌ها (مسافری می‌گفت‌درنیویورك باسه‌میلیون یهودی‌اش‌درروزهای واقعه چنان محیط تروری ازطرف یهودیان ایجاد شده بودکه همه جازده‌اند!) ازنو یك نهضت ضد یهود را تحریك کنند. وراستش را بخواهی صهیونیسم است که خطرناك است. چرا که پشت سکهٔ نازیسم وفاشیسم است. وبهمان طریقه عمل می‌کند. یك «هاگانا»برای من بادسته‌های اس.اس هیچ فرقی ندارد. آندره فیلیپ سوسیالیست نوشته بودکه شرم‌آور است که اینجا در فرانسه عده‌ای از یهودیها نوشته‌اند وگفته‌اندکه ما وطنمان اسرائیل است نه فرانسه، ومتاسفانه می‌بینم که مطبوعات فرانسه در دست یهودیها است (اکسپرس، با پسروان‌شرایبر»ش‌که زبان ایشان است و تمام زنجیره مطبوعاتی «لازارف»ها با فرانس‌سوار ـ ال ـ ماچ ـ پاری‌ماچ ـ والخ...) علاوه‌بر اینکه تمام فرستنده‌های تلویزیونی نیویورك را (۱۳ زنجیر فرستنده) یهودیها اداره می‌کنند واغلب امور انتشاراتی وروزنامه‌ها را.

درست است که فرق میان اسرائیل واعراب فرق میان قرن‌بیستم وماقبل تاریخ است . اسرائیلی ازاروپا یاآمریکا مهاجـرت کرده مرد تکنیك این قرن است وعرب خاورمیانه‌ای همان‌مرد اهرام‌ساز«ایدول» پرست. واسرائیلی بـادرآمد سرانه هزار دلار درسال واعراب بـا ۷۵ دلار. وخرج روزانه آوارگان فلسطینی بین ۷ تا ۱۱ سنت یعنی ۷-۸ قران.وحشت آورنیست؟ناچار اسرائیلی می‌برد.اماچه کسی‌مردعرب را دردوره اهرام‌سازی‌نگهداشته؟ جز استعمار؟ وجز کمپانی؟ وجزاعوان وانصارش ؟ وتجربه کوبا والجزایر وچین نشان داده که دست استعمار را فقط باتبر می‌توان برید نه باوعده ووعید وقول وقرار واصول‌بشری وانسان‌دوستی! این‌استواقعه‌حتمی که‌اعراب خاورمیانه‌هم فهمیده‌اند. وخطراینجا است. پس سرژاندارم‌های محافظ لـوله‌های نفت بسلامت باد! ومن ازاین ناصرچنان کلافه‌ام که نگو. توکـه باملك‌حسین و امیر سعودی‌می‌خواهی بچنین‌جنگی بروی آیا نمی‌دانی که کورخوانده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که‌به‌امیدحکومت کویت‌وقطربه‌سرهیچ چشمه‌ای‌نمی‌توان رسید؟ جالب این است که نماینده حکومت سعودی درسازمان ملل‌یك مسیحی لبنانی است واجیر است وخدمت آنرا می کندکـه مزد بیشتر می‌دهد. درحالی که نماینده آمریکا «آرتـورگلدبرگ» یهودی است. باچنین‌طناب پوسیده‌ای به چاه جنگ رفتن وتازه بامیدواهی کمك‌های فوری ستاد زحمتکشان به‌چنین خطری دست‌زدن ـ حقاکه چنین‌درسی را باید درپی می‌داشت! وآیا اعراب بیدار شده‌اند؟

جالب است که حضرات‌روشنفکران چپ این ولایت‌مدام‌سنگ اقدامات عمرانی وپیشرفت‌های اسرائیل را توی سر اعراب می‌زنند.

و نتیجه می‌گیرند که پس اعراب لیاقت ندارند و اسرائیلی دارد ولی هیچکس نیست بهشان بگوید که حضرات نگاهی هم بکنید کویت که تا دیروز یك کویر لوت بود و حالا به کمك سرمایه نفت بهشت عربی شده است و بعد نگاهی هم بکنید به باغهای شاهی در ریاض پایتخت سعودی که پای هر درختش یك دهنه کولر باز است و هوای خنك به تن درخت‌ها می‌زند، بحث از این نیست که چه کسی لیاقت دارد و چه کسی ندارد. بحث از این است که سرمایه گذاری کلان را هر جا که بکنی از شیر مرغ تا جان آدمیزاد حاضر است. منتهی شیر مرغش برای اسرائیلی‌ها است و جان آدمیزادش را فعلا از اعراب دارند می‌گیرند.

لابد می‌پرسی خوب به‌نظر تو چه باید کرد؟ خیلی ساده است. الدورم ناصر و دیگران که به دنبال یك عوام‌فریبی مسخره مدام صحبت از به دریا ریختن اسرائیل می‌کنند بیهوده است. و راه حل مسائل آن فقط تشکیل یك حکومت فدرال عرب و یهود است و به اسم «فلسطین». همان حرفی که «مارتین بوبر» فیلسوف یهودی سالها پیش از تأسیس حکومت اسرائیل زد. درغیر اینصورت من می‌بینم که حضرات از هر دو طرف دارند سرنیزه‌ها را تیزتر می‌کنند! صهیونیسم همان اندازه خطرناك است که حکومت‌های دست‌نشانده عربی. اسرائیل باید سرنوشت خودش را از صهیونیسم جدا کند و مصر و الجزایر و سوریه باید سرنوشت خودشان را از حکومت‌های نفتی عرب جدا کنند.

و در آخر اینکه ما در این‌جا در تکاپوی جمع‌آوری دارو برای زخمی‌های جنگیم. امکان دارد که شما هم در آنجا چنین کاری را شروع کنید؟ حکومت ایران نمایش‌هایی دارد در اردن می‌دهد که هیچکس

گویا جدی‌نگرفته. چون برهیچکس پوشیده نیست که چه نوع کمکی است وبقصد مخفی کردن آن کین‌توزیهاست. ازطرف مردم بایدقدمی برداشته شود. آخرعلاوه برهمه مسائل‌ناسلامتی باهمکاری‌وهمبستگی اسلامی‌هم سروکار داریم .

ضمایم

۱ـ تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل

متن سخنرانی تالمی گیون (Talmy Givon) منشی انجمن مستقل دانشجویان اسرائیلی امریکا [۴۲]

آقای رییس ـ نمایندگان محترم ـ خانمها و آقایان. متشکرم که به من فرصت داده‌اید تا امشب دراین محفل سخن بگویم. اجازه دهید عرایضم را با دو تکذیب آغاز کنم:

یکی آنکه من متخصص روابط اسرائیل وسایر کشورهانیستم.

دیگر آنکه انجمن مستقل دانشجویان اسرائیلی درامریکا که من منشی آن هستم، تشکیلات رسمی دانشجویان اسرائیلی نیست. وطبعاً به وسیله هیچ یك از تأسیسات دولت اسرائیل کمك یا نظارت یاتأیید و پشتیبـانی نمی‌شود. در حقیقت تعجب‌آور خواهد بود اگـر بشنوید

---

۴۲) این‌سخنرانی درجلسه ۲۵ اوت ۱۹۶۷ سمینار انجمن‌دانشجویان ایـرانی در لوس آنجلس‌کالیفرنیـا ایرادشده. و متن‌آن در Iran Report ، شماره آوریل ۱۹۶۷ ـ نشریـهٔ ۱۵ روز یکبار همین انجمن منتشر شده است که درکمبریج ماساچوست چاپ می‌شود.

که انجمن‌دانشجویان ایرانی دراین‌جا بانی غیرمستقیم کشف‌تشکیلات ما بوده است. من بـا انجمن شما درجریان مبارزات محصلان ایرانی مقیم امریکا با اداره مهاجرت امریکا آشنا شدم که می‌خواستندیکی‌از دانشجویان‌مبارز ایرانی را- حسین را- از امریکا اخراج کرده ومانع تحصیل وی شوند.

مدیر یك فرستنده کوچك لوس آنجلس، کـه هفته‌ای یکساعت دربارهٔ اسرائیل برنامه دارد، موافقت کـرده بود برنامه یك هفته‌اش را دراختیارمن‌بگذارد و دررابطه با مبارزه دانشجویان ایرانی امریکاعلیه شاه. اما فشار کنسول اسرائیل‌درامریکا، او را از این موافقت منصرف ساخت.

□

ایران، از معـدود کشورهای مسلمانی بود که‌با اسرائیل روابط دیپلماتیك برقرار ساخت. و طبیعی است که این امر، باعث خرسندی خاطر حکومت اسرائیل شد. دلیلش هم واضح است. برای اسرائیل، که دریك منطقه‌مسلمان‌نشین ازجهان، به کلی تك افتاده بود، چه‌چیزی طبیعی‌تر از این که دست دراز تنها کشور مسلمان منطقه راکه به‌سمتش دراز شده بود،با شادی بسیار، بفشارد. اما پشت این ظـاهر طبیعی، و در متن روابط پیچیده سیاست خارجی، این دوستی به‌ظاهر بی‌شایبه ، پر از راز و رمز بود:

۱- همدستی اسرائیل با دو قدرت رو به زوال استعماری منطقه یعنی فرانسه وانگریز درماجرای‌کانال سوئز در سال ۱۹۵۶.

۲- حمایت مداوم‌اسرائیل ازسرکوبی نهضت انقلابی الجزایر

به دست فرانسه .

۳ـ موضع چاکرمنشانه نماینده اسرائیل از امریکا درسازمان ملل که در نتیجه خوشایند کشورهای نوپای مستقل نبود.

۴ـ لجبازی حکیم (امریکا) فرموده حکومت اسرائیل دربارهٔ نقش «صلح کلی» سازمان ملل و بی‌اعتنایی به مسأله اساسی صلح در خاورمیانه و مسأله پناهندگان فلسطینی .

۵ـ حمایت دیپلماتیك و نظامی اسرائیل از دیکتاتورهای فاسد نظامی سراسرجهان. یانم کرده‌های امریکا. مثل چومبه وموبوتودر کنگو پرتغالی‌ها در آنگولا، تروخیلو در جمهوری دومینیکن ، هایل‌سلاسی حبشه، ملك حسین اردن وگویا ارسال اسلحه برای امام یمن و بسیاری مواضع دیگر از این دست.

□

با توجه به این کارنامهٔ ردی (سخنران تعبیر مذموم را به‌کاربرده است) جای‌شگفتی‌نیست که معاون‌پیشین وزارت‌دفاع اسرائیل، پیشنهاد اتحاد «گازانبری» راکرده باشد. تا از این راه اسرائیل با همکاری شاه ایران، ملك فیصل عربستان، هایل سلاسی حبشه ـ جمال عبدالناصر را درمصر خردکند.

با توجه به این پیشینهٔ مذموم ، آهنگ دلنواز و معصومانهٔ روابط دیپلماتیك ایران و اسرائیل، درمنطقه، تنفر تهدیدکننده‌ای‌ایجاد می‌کند. روابط موجود بین حکومت اسرائیل و محمد رضا پهلوی، نشانهٔ دوستی بی‌غرض و شایبه‌ای نیست . بلکه حلقهٔ تازه‌ای است از زنجیری که حکومت اسرائیل را ـ به یاری دیکتاتورهای‌خاورمیانه ـ

در سراسر جهان،یك حکومت ضدآزادی ودموکراسی فریاد می‌زند.

شما دانشجویان ایرانی که با شاه مبارزه می‌کنید، باید بدانید که اسرائیل، برخلاف آنچه تبلیغات رسمی صهیونیستی وانمودمی کند، یك پارچه نیست. بسیاری از افراد، در اسرائیل، از روشنفکر ومتفکر و تحصیل کرده گرفته، تا پیرو جوان، با سیاستهای حکومت اسرائیل به طور قطع مخالفند. آنها باموضع جنگ طلبانه وسازش ناپذیری اسرائیل در برابر همسایگان عرب و پناهندگان فلسطین، با سرکوبی بیشرمانهٔ سیاسی واقتصادی وفرهنگی اقلیت عرب دراسرائیل [که اقلیت نیست]، با سیاست خارجی ملال‌آور و خود ستیز حکومتی که سرآن دارد تا با بدترین و فاسدترین و ضد مردمی‌ترین دیکتاتورهای جهان همکاسه شود، مخالفند .

من برای دانشجویان ایرانی که باشاه ایران می‌جنگند، تأکید می‌کنم که سیاست کنونی اسرائیل نسبت به شاه، مبین احساسات و تمایلات راستین مردم اسرائیل نیست. مردمی که با بسیاری ازچاکرمنشی‌های دیگر حکومت اسرائیل از امریکا و ابرقدرتها مخالف هستند. و در ضمن مایل‌اند به سوی افرادی که در ایران [و خارج از ایران] در راه آزادی و استقلالشان پیکار می‌کنند، افزون برهمدردی، دست همکاری نیز به سمت آنان درازکنند.

ما به قوت حس می‌کنیم که حکومت فعلی اسرائیل خود را در سیاست خارجی بی‌ثمر وکوته نظرانه‌ای درگیر و محبوس کرده است که بیانگر منافع راستین یهودیان اسرائیل نیست.

□

برخلاف آراء رایج، اسرائیل درحال‌حاضر یك کشور دمو کراتیك نیست. هیچ یك از مواد قانون اساسی حقوق بشر را تضمین نمی کند. حکومت اسرائیل قادر است به دلخواه ، دست به سانسور مطبوعات بزند. قوانین عتیق «امنیتی» در راه مقاصد سیاسی به کار گرفته می‌شوند. آزادی مذهبی تضمین نشده است و نادیده گرفته می‌شود. حقوق مذهبی و نژادی اقلیت‌ها، با وقاحت تمام لگدمال می‌شود. ما احساس می کنیم که این وضع زائیده تصادف نیست. بلکه بخشی است از سیاستی که پیشتر عناوین اصلی آن را برشمردم. از این‌رو، حس می کنم افرادی که در راه دمو کراسی ایران با افرادی که در راه دمو کراسی اسرائیل [هر کدام به‌سبك وشیوه خاص ودر کشورهای خودباحکومت‌هایشان] پیکار می کنند، هیچ گونه تضادی با یکدیگر ندارند. اضافه بر آنکه می‌پندارم آنان هدفهای مشترکی را دنبال می کنند . ما اعتقاد راسخ داریم که‌صلح ورفاه، فقط‌هنگامی درخاورمیانه برقرار خواهد شد که کشورهای آن منطقه به‌حکومت‌های مردمی‌شان‌دست یافته باشند. وخود را ازمداخلهٔ‌قدرتهای‌بزرگ‌خارجی‌خلاص کرده‌باشند. مردم‌ایران‌ومردم اسرائیل می‌توانند وباید درراه‌رسیدن‌به‌این‌هدف‌با یکد یگریاری کنند.

۲ـ بین‌الملل سوسیالیست‌ها و اسرائیل:[۴۳]

متن تلگراف بین‌الملل سوسیالیستی‌لندن‌که در۱۲ژوئن برای‌خانم گلدامایر ارسال شده است.

بانو گلدامایر.

---

۴۳) [ترجمه ازانگلیسی این متن را سعید باستانی تقبل کرد. همچنانکه ترجمه دو متن فرانسه را علی چنگیزی ــ هر دو ازدوستان‌عزیزم، متقبل شدند. با تشکر از آنان. شمس] .

خوشوقتم که متن قطعنامهٔ مورخ هشتم ژوئن را که به تصویب دفتر سیاسی در لندن رسیده است برای شما ارسال دارم.

بیانیهٔ در خصوص خاورمیانه

بین‌الملل سوسیالیست همبستگی کامل خود را با مردم اسرائیل اعلام می‌دارد. ما دربرابر تجاوز، از موجودیت و استقلال آنها دفاع می‌کنیم.

بین‌الملل سوسیالیست، سخت نگران آتش افروزیهای نظامی است که ویرانی و مرگ را برای مردم خاورمیانه به ارمغان آورده است وصلح جهانی را هم تهدیدمی‌کند. بین‌الملل سوسیالیست، پیشنهاد آتش بس شورای امنیت سازمان ملل متحد را گرامی می‌دارد. واز کشورهای متخاصم می‌خواهد که بی‌درنگ به این پیشنهاد عمل کنند. بین‌الملل سوسیالیست، از هر کوششی برای ریشه کن کردن علل برخورد و تعارض درخاورمیانه جانبداری می‌کند. وخواهان حل و فصل دائمی مسأله است.

چنین حل و فصلی باید متضمن تمام عملیات خصمانه باشد وبه عقد پیمانهای صلح برخوردار از پشتیبانی سازمان ملل منتهی شود. بین‌الملل سوسیالیست معتقد است که برای حل و فصل پایدار مسایل خاورمیانه باید عوامل زیر را درنظر گرفت:

۱ـ حق مطلق اسرائیل درتداوم موجودیتش به نشانهٔ یك دولت مستقل.

۲ـ به رسمیت شناختن حقوق اعراب در خاورمیانه.

۳ـ تثبیت و تضمین حق همهٔ کشورها برای عبور از آبراههای بین‌المللی ترعهٔ تیران و کانال سوئز.

۴ـ ضرورت یافتن راه حل انسانی و عادلانه‌ای برای مسایل پناهندگان در خاورمیانه.

۵ ـ ایجاد وسایل مؤثر برای نظارت بین‌المللی جهت تضمین پایداری صلح.

بین‌الملل‌سوسیالیست از سازمان ملل تقاضا دارد که توجه‌فوری و مبرم خود را برای فراهم آوردن طرحی جهت اقدامات بین‌المللی به منظور مقابله با محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه که علت دیرپای عدم ثبات در آن منطقه بوده است، مبذول بدارد.

بین‌الملل سوسیالیست ، اتحاد خود را با نیروهای دموکراتیك خاورمیانه درپیکارشان باهمهٔ‌اشکال فئودالیسم واستبداد اعلام‌می‌دارد. بین‌الملل سوسیالیست، تلاش خواهد کرد تا همهٔ‌کشورهای خاورمیانه را از مزایای سوسیالیسم دموکراتیك بهره‌مند سازد.

□

۳ـ گزارشی از اردن:

اورشلیم- ۲۵ ژوئن ۱۹۶۷

۳۱ ماه مه ۱۹۶۷ـ ملك حسین به قاهره پرواز می‌کند و پیمان دفاعی را با مصر [ناصر] به‌امضا می‌رساند که در مادهٔ هفتم آن آمده است:

درصورت درگیری‌عملیات‌نظامی، رئیس ستاد نیروهای

مسلح جمهوری متحد عربی، سررشتهٔ عملیات را در هر دو کشور به دست خواهد گرفت.

۴ـ بیانیهٔ اردن:

۱ـ احمد شوکیری وتیمسار شریف ناصربن جمیل، معاون‌ستاد مشترك نیروهای مسلح اردن که در روز ۳۱ ماه مه از خطوط مقدم‌جبهه بازدید کرده‌اند، گفته‌اند که نیروهای متمرکز اردن درامتداد خط جبهه آمادهٔ نبرد سرنوشت‌ساز با دشمن هستند.

رادیو عمان، ۳۱ ماه مه ۱۹۶۷

۲ـ ملك حسین در بیانیهٔ خود خطاب به ارتش اردن گفت:

انگیزهٔ من در عقد پیمان دفاع آن بوده است که من یقین دارم که با این کار وظیفهٔ خود را به جا می‌آورم و به تمامی آرزوهای‌شماپاسخ می‌دهم. من امیدوارم که‌ملت ما، همسنگ این مبارزه واین مسؤولیت‌ازآب درآید. با عنایت‌پروردگار و در سایهٔ‌همبستگی همهٔ اعراب، به زودی شاهد غلبهٔ حق بر باطل خواهیم بود.

۳۱ ماه مه ۱۹۶۷

۳ـ رادیو عمان، اول ژوئن ۱۹۶۷

شهروندان، کارگران، روستائیان! چه انتظار درازی کشیدیم برای این ساعات افتخار و برای روزی که اعراب به سوی قلب عربیت‌پیش بروند. برای دیدار درخاك فلسطین‌جاودان آماده باشید.

۴ـ ملك حسین درمصاحبهٔ با نشریهٔ الحیات (دوم ژوئن) گفته است:

همکاری فزایندهٔ ما با مصر وسایر دولتهای عربی، ما را قادر خواهد ساخت تا در راه درستی گام زنیم که ما را به رهایی فلسطین سوق خواهد داد. این است سنگ زیربنای سیاست ما.

۵ـ مدیر رادیوی اردن در چهارم ماه ژوئن گفت:

رادیوی ما به جبهه‌های مختلف خواهد رفت تادر رساندن اطلاعات و کمك به تدارك نیازمندی لازم جبهه مشارکت کند.

□

۵ـ پیام نخست وزیر اسرائیل به ملك حسین (صبح پنجم ژوئن):

۵ ژوئن ۱۹۶۷ـ پیام به ملك حسین از طریق تیمسار بول:

مابه‌هیچ وجه آغاز کنندهٔ عملیات نظامی علیه اردن نخواهیم بود. با این حال، اگر اردن راه تخاصم پیش گیرد، با تمام توان خود واکنش نشان خواهیم داد. و مسؤولیت تمامی عواقب به‌گردن اردن خواهد بود.

۶ـ بیانیهٔ پنجم و ششم ژوئن اردن:

۱ـ شهروندان آزاده، فرزندان دلاور اردن! لحظه‌ای که منتظرش بودیم فرا رسیده است. ساعتی که مشتاقش بودید، در پیش است. پیش به سوی سلاح، به سوی سلاح نبرد و به سوی صفحاتی تازه از افتخار. پیش به سوی کسب حقوقمان، در هم کوبیدن متجاوز و گرفتن انتقام!

رادیو عمان ـ ۵ ژوئن ۱۹۶۷ ـ ۹ و ربع صبح.

۲ـ اعراب دلاور! هرجاکه هستید،همه چیز را تا فرجام،در هم کوبید! برشماست که‌کار اسرائیل را یکسره کنید. به پیش، سربازان، به سوی پیروزی! هرجاکه هستید همدیگر را دریابید. پرواز کنید، ای ای خلبانهای دلیر!

رادیو عمان ـ ۵ ژوئن ـ ۹ و ۵۸ دقیقه صبح.

۳ـ ملك حسین در روز پنجم ژوئن: «برادران! هرجاکه در جبههٔ طولانی نبرد سنگر دارید، مطمئن باشید که نیروهای ما و تمامی ملت عرب، از این آزمایش سربلندبیرون خواهد آمد و به هدف‌خود خواهد رسید . نبرد سرنوشت‌ساز آغاز شده است. و من امیدوارم که این نبرد، به زودی با پیروزی همه ما ـ که برای آن دست به دعا برداشته‌ایم ـ به پایان خواهد رسید.»

رادیو عمان ـ ۵ ژوئن ـ ساعت ۱۰ و ۴۵ صبح.

۴ـ «ما در تمامی طول جبهه آتش گشوده‌ایم.»

رادیو عمان ـ ۵ ژوئن ـ ظهر

۵ـ نخست‌وزیر اردن: «ما اینك‌در مقدس‌ترین‌ساعات‌زندگی‌مان به سر می‌بریم. ما درنبرد رشادت و افتخار شریك شدیده‌ایم. در کنار هم، با تمامی سلاحهای ملتمان، در برابر دشمن مشترك. برای این نبرد و رهایی از حجب و شرم‌خود،انتظار درازی کشیده‌ایم.»

رادیو عمان ۵ ژوئن

۶ـ بیانیهٔ نظامی شمارهٔ۱۶: «هم‌اکنون نیروهای ما درکوهستان اسکوپوس، هشت‌تانك‌دشمن رانابود کرده وموفق شده‌اند که‌نیروهای

دشمن را در منطقه‌ای روبه‌روی شیخ عبدالعزیز، سر راه اورشلیم، محاصره کنند. پنج تانك دشمن آتش گرفته است. و دشمن این تانك‌ها را به جاگذاشته است. توپخانهٔ ما هم‌اکنون سرگرم کوبیدن بازماندهٔ نیروهای شکست‌خوردهٔ دشمن است.»

۷ـ نقل از یك بیانیهٔ نظامی اردن: «تعداد هواپیماهای سرنگون شدهٔ دشمن به ۲۳ فزوند رسیده است. سه خلبان، پس از فرودبا چتر، به اسارت گرفته شدند.»

رادیو عمان- ۵ ژوئن ـ ساعت ۲۳

۸ـ «سربازهای اردن هم‌اکنون درحال‌نابودی استحکامات یهود در اورشلیم هستند. بیش به سوی دیدار با «رابین» در تل‌اویو!»

رادیو عمان- ۶ ژوئن- ۲۳ و ۵۵ دقیقه

۹ـ «امروزسربازان ملك حسین» استحکامات یهود رادراورشلیم وینین منهدم کردند. آنها پارلمان یهودرا نابود کردند. وخاك مقدس را، از چنگ‌صهیونیستهادر آوردند. سربازهای‌دلاورحسین به سوی‌تل‌اویو پیش می‌روند.»

رادیو عمان ـ ۶ ژوئن- ساعت ۱۸

سرمقاله‌روزنامه «کل‌هاعام» (صدای‌ملت) ارگان‌حزب‌کمونیست اسرائیل- مورخ ۱۹۶۷/۶/۱۱

۷ـ قطع روابط با اسرائیل :

اعلامیه شوروی مربوط به‌قطع روابط دیپلماسی با اسرائیل در بین جامعه اسرائیل با تأثر و تأسف تلقی گردید.

هیچکس تحت هیچ شرائطی نبـاید اسرائیل را درزد و خورد اخیر متهم به تجاوز نماید و کسانیکه قصد دارند متجاوز واقعی را پیدا نمایند و آنرا معرفی کنند هیچگاه نباید مقاصد شوم کشورهای عرب را دائر برجنگ با اسرائیل از نظر دور داشته وشعارهای تهدیدآمیزی را مانند «آزادی‌فلسطین» و«برگرداندن‌اوضاع بسال ۱۹۴۸» و امثال‌آنرا نادیده بگیرند. حتی اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد از ذکر اینکه چه‌کس ازاول دست به‌تجاوز زدابا دارد.شاهد موثق‌تری مانند شخص جمال‌عبدالناصر در این زمینه وجود دارد.

اگر بخاطر داشته باشید وی‌هنگام استعفای خود ذکر نکرده که چه‌کس جنگ را شروع کرد ولی باین نکته اشاره نمودکه مقربین‌او با اطمینان‌کامل بوی اطلاع داده‌بودندکه اسرائیل جنگ را علیه‌سوریه آغاز کرده و او بااستناد باین اطلاع‌ناچارگردیدکه بـه اسرائیل حمله نماید. ولی درمورد این خبرموثق‌که از جانب مقربین ناصر بوی‌داده شده بود بایدگفت جنگ بین ارتش اسرائیل و مصر در صحرای سینا درگرفته بودکه‌لوی اشکول نخست‌وزیر اسرائیل‌طی بیانیه‌ای به‌دولت سوریـه اعلام داشت‌چنانچه سوریه از حمله به‌اسرائیل خودداری کند اسرائیل هیچ صدمه‌ای باین‌کشور وارد نخواهد ساخت. بنابراین در مورد اینکه چه‌کس دراین‌گیرودار جنگ را شروع کرد باید بی‌طرفی کامل مورد توجه قرار داده شود.

این‌موضوع که اسرائیل‌مفاد قرار دادآتش بس‌را رعایت نکرده کذب محض است. اسرائیل اولین‌کشوری بودکـه موافقت خود را باآتش‌بس اعلام‌نمود. پس ازاو دولت اردن نیز با آتش بس موافقت

کردولی‌مصروسوریه و(عراق)ازقبول آتش بس خودداری‌نمودند که در نتیجه جنگ با این کشورها بیش از جنگ با کشور اردن بطول انجامید .

بهرحال تاآنجا که ما بخاطر داریم تاکنون جنگهای زیادی بین کشورهای همجوار وهمسایه در اقصی نقاط عالم روی داده که درهیچ مورد دولت شوروی اقدام به قطع روابط خود با هیچیك از طرفین نکرد. درجنگهای بین چین وهندوستان-هندوستان وپاکستان- اتیوپی و سومالی-مراکش والجزیره وامثال آن درگذشته شوروی‌ازهیچگونه اقدامی به‌منظور برقراری‌صلح بین متخاصمین فروگذارنکرده‌وهیچگاه جانب یکی از طرفین را نگرفته است. این خط مش سیاسی در همه حال مورد تأیید و پشتیبانی احزاب کمونیست بین‌المللی (بجز احزاب طرفدار چین)قرارگرفته- ولی معلوم نیست به چه علت روش شوروی در مبارزه اعراب و اسرائیل باید باگذشته‌ها فرق داشته باشد. ما ایمان کامل داریم که روابط بین شوروی و اسرائیل درآینده بسیار نزدیکی بار دیگر براساس استواری برقرار خواهد شد.

ما اعضاء حزب کمونیست‌اسرائیل نه‌فقط برای تجدیدمناسبات دیپلماسی‌اسرائیل‌وشوروی کوشش خواهیم‌نمود بلکه به‌مبارزات خود برای ایجاد روابط دوستانه و حسنه بین اسرائیل وکلیه کشورهای کمونیستی ادامه خواهیم داد.

هم‌اکنون جنگ درکلیه جبهه‌ها آرام‌گرفته و اسرائیل براساس حفظ حقوق کلیه کشورهائیکه در این جدال درگیرشده‌اند پیشنهاد صلح می‌کند.صلحی که امنیت اجتماعی را در سراسر منطقه‌خاورمیانه

تأمین خواهد کرد. لذا پیشنهاد اسرائیل باید از پشتیبانی کامل کلیه کشورهای کمونیست وسایر کشورهای صلح دوست جهان برخوردار گردد.

۸ـ بیانیهٔ کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ ژنو (۱۹ ژوئن ۱۹۶۷):[۴۴]

موضوع بازگرداندن اسرا ودیدار با مجروحان در بیمارستانها:

«نمایندگان کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ خاورمیانه، همچنان به بازگرداندن اسرای مجروح سرگرمند. به ویژه هواپیمای این کمیته نوزده اردنی مجروح را، در هجدهم ژوئن، در فرودگاه «مفرك» در نزدیکی عمان پیاده کرده است.

ملك حسین شخصاً به فرودگاه آمد تا از مجروحان ونمایندهٔ کمیته، دکتر ادوارد لیوتولد، که مجروحان راهمراهی کرده بود، پیشواز کند. ملك حسین به درون هواپیما رفت تا در پیاده کردن مجروحان شرکت کند.

امروز انتظار می‌رود که دومحمولهٔ پتو به عمان ارسال شود. فردا، هواپیما چهارمین گروه از اسرای مجروح مصری را به قاهره خواهد برد. و روز بیست و یکم ژوئن، کمیتهٔ دومین گروه اسرای مجروح و گروهی از کودکان را از تل‌اویو به اردن خواهد برد.

نمایندگان کمیته در محل به کوشش‌های خود افزوده‌اند تا تعداد بیشتری از مجروحان به کشورهای خود بازگردانده شوند.

در غزه، دکتر لیوتولد، از بیمارستان باپتیستی دارالشفاء، بیمارستانهای عامر وناصر، بیمارستان بیماریهای مسری، ودرمانگاههای

---

۴۴) [ترجمه این بخش را سعید باستانی انجام داد].

سوئدی «اونروا»دیدن کرده است. این بیمارستانها هیچ آسیبی ندیده‌اند. **و پزشکان مصری آماده به خدمت در پستهای خود، به طور عادی به کارشان سرگرمند.**

دکتر لیوتولد همچنین از بیمارستان صلیب سرخ مصر دراالعاریش **دیدار کرده است. برخلاف گزارش‌هایی که در مطبوعات منتشر شده است، این بیمارستان نه تنها مورد حمله قرار نگرفته و بمباران نشده است بلکه پزشکهای مصری در آن بیمارستان به کار عادی خویش سرگرمند.** [۴۵]

به این ترتیب، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ با تمامی توان، فعالیت خود را، به سود پناهندگان و رانده شدگان مناطقی که به اشغال نیروهای اسرائیلی در آمده‌اند، دنبال می کند. علاوه بر این، آقای اوتو برکهارت، عهده‌دار امر کمك به غیر نظامیانی شده است که خواهان پناهندگی به دمشق و شرق پایتخت سوریه هستند.»

۹ـ جنبش همبستگی

برابری در کشور قربانیان نابرابری:

دعوای اعراب و اسرائیل که سخت در خاور میانهٔ عربی عمق پیدا کرده، مسأله‌تازه‌ای برای تمام ملل عقب‌ماندهٔ عرب طرح کرده که حجابی شده است برای پوشاندن مسائل اساسی مثل نفت و نفوذ غربی. مستمسکی شده تا همه تقصیرها را به گردنش بیندازند. و به هرصورت مثل دو تا چشم‌بندی که به اسب می‌زنند، باعث تنگی دریچهٔ دید این حضرات شده.

---

۴۵) [تاکید روی عبارات سیاه، از خود جلال است که زیر عبارات را خط کشیده. مترجم به تبع آن، فارسی عبارات را سیاه‌تر چاپ کرده است.]

مثال جوانهای عرب اهل عرعر- آن افسرسعودی- آن‌مردك حفوفی- آن اعضای وزارت خارجهٔ اسرائیل . . . والخ.
در شمارهٔ ۴ مارس ۱۹۶۵ نوول اوبسرواتور - ص ۱۸- مقاله‌ای هست دربارهٔ اخراج اعراب از دهکدهٔ دیرالاسد، تحت عنوان Des beatnicks Justiciers از کریستین‌روشفور. [ترجمه شود] برای ولایت اسرائیل. [۴۶]

ج . آ

□

«آموس کنان» نویسنده که نمایشنامهٔ «شیر» ش دراینجا (لوتس) به صحنه آمده (و من به‌تازگی این رمان شگفتی‌انگیز راترجمه کردم)، «ایگال‌تومارکن» پیکر تراش (که طی همین زمستان آن را درگالری سن ژرمن به نمایش گذاشت) و «اوری‌زوهار» هنرپیشه وکارگردان(که فیلم«حفره‌ای‌درماه»اش نامزدنمایش درفستیوال‌کان‌شد) اخیراً هرسه‌شان توقیف وتحویل‌مقامات‌قضایی در «نازارت»شده‌اند. آنان‌با مجازاتهایی بین هشت ماه تا چهارسال زندان روبرو هستند.

علت این‌توقیف‌چیست؟دیدارشان ازدهکدهٔعرب‌نشین‌دیرالاسد. جایی که‌مثل‌تمام روستاهای‌عرب‌نشین‌جلیله، بازدیدش‌برای اسرائیلی‌ها ممنوع بوده است.

---

۴۶) [این‌قسمت توضیح‌خودجلال است‌که بر بریدهٔ‌نوول اوبسرواتور سنجاق شده بود. خودش‌نرسیده بود ترجمه‌کند. علی چنگیزی عزیزم این لطف راکرد. شمس]

ساکنان این روستاها، همین روزها از دهکده‌هایشان اخراج خواهند شد. (دهکده‌هایی که متجاوز از چندین هکتار مزارع بی‌نظیر کشت زیتون را شامل هستند) یعنی زمینهایی را جهت ایجادشهرمدرن «کارمی» مصادره خواهند کرد. و این کار، در «برنامهٔ توسعه» کشور اسرائیل پیش‌بینی‌شده است. کاری که متخصصان، از جمله شهرسازان، اقتصاددانان و استادان فن، با دلیل و برهان ثابت کرده‌اند که اخراج مردم بومی از روستاهای عرب‌نشین، از نظر فنی و تکنیکی اشتباه‌محض است.

یك جوان صلح دوست اسرائیلی، به نام «اوری‌دیویس»، که به خاطر برابری حقوق اعراب مقیم اسرائیل و علیه اخراج آنان از روستاهایشان، مبارزه می‌کند، به خاطر دیدارش از همین دهکده‌ها، به مدت هشت ماه‌است که در زندان به سر می‌برد. (دیویس درصدبود که با یك اعتصاب غذای پنج روزه در برابر مقر نخست‌وزیر اسرائیل افکار عمومی را به مشکل مذکور معطوف دارد که او را به سکونت اجباری در زندان محکوم کردند). به خاطر اعتراض به این بی‌عدالتی و محکومیت بود که آموس کنان، ایگال‌تورماکن و اوری‌زوهار ـ به نوبه خود ـ دست به اعتراض و مبارزه زدند.

پیرو اقدام آنان، رسانه‌های گروهی ومطبوعات علیه آنان‌جوش آوردند. و درمورد «نهضت‌مقدس‌های‌حق‌طلب» شروع کردند به‌شایعه‌سازی. ولی همین امر سبب شد که صدوپنجاه ویك نفر از هنرمندان و هنرپیشگان، به نشانه اعتراض، به روستاهای ممنوعه رفتند؛ پلیس از دستگیری آنها خودداری کرد؛ و آنها از دادگاه عالی قضایی‌خواستند

که قانون را، برای همه، یکسان به اجرا گذارد.

دنبال این کار کنایه آمیز نسبت به دولت اسرائیل، سه هنرمند معترض نخستین از «شیفتگان دیدار از جلیله» دعوت کردند تا ازمنطقهٔ ممنوعه بازدید نمایند. آنان می‌پنداشتند در حدود بیست نفری زحمت این دیدار را بخود خواهند داد. اما صبح شنبه‌کاروانی‌شامل یکصدوپنجاه اتومبیل از اطراف عزم ورود به منطقه ممنوعه کردند و هشتصد مسافر درآن‌منطقه به سیاحت و سلوك رفتند درحالی که‌اعراب بومی با فریاد: «زنده بادهمبستگی مردم عرب ویهود» به آنان‌خوشامد گفتند:

هشتصدمسافرمزبور از جمله به‌دادگاه‌رجوع می کنند وخواهان لغو قانون بازدید کلیمیان از مناطق ممنوعه می‌شوند. وسرانجام یك اعتصاب غذای متناوب وکشدار، جهت لغو آن قانون ترتیب داده می‌شود.

ـ کریستیان روشفور ـ

پایان

انتشارات مجید